





و رسائده اخبار لاریب محمد مصطفی و برگزیده نصیب علیه السلام  
الملک التمار و علی آند الابرار الاطهار اما بعد از غریز الوجودیه  
که وجود فایض بحوش از ذایل متعلی است و بفضایل متعلی اشاره  
رفت که بایداری توفیق قادر متعال و بدست یاری دولت و اقبال  
شاهشاه بیال سایه جمت یزوان و مایه نعمت جاویدان با سبط  
حل و احسان و حاجی آثار عظم و طغیان ملاذ الاسلام و السین  
کبک الملوک و السلاطین السلطان الاعظم و انما کان المقظم  
طیغصرت قدر قدرت مطهر الدین پادشاه قاجار خلدنده ملک و  
سلطان و ابد الله غره و برهانه این احقر اضعف لاشیئی بن مرحوم  
فرصت شیرازی غفرلها با قلت بصاعت و عدم استطاعت تعلیق  
بر حاشی این نسخه مرغوب و تحفه مطلوب بنگار و نظر بر اینکه صاحب  
این مقالات مرحمت و غفران پناه جنت آرامگاه نواب مستطاب و الا  
شاهزاده حاجی محمد الدوله علیه فرهاد و میرزا طاب شراه دایم حکم فرما  
و فرمانروائی مملکت فارس در سنه یک هزار و دویست و نود و سه هجری



بسم الله الرحمن الرحيم

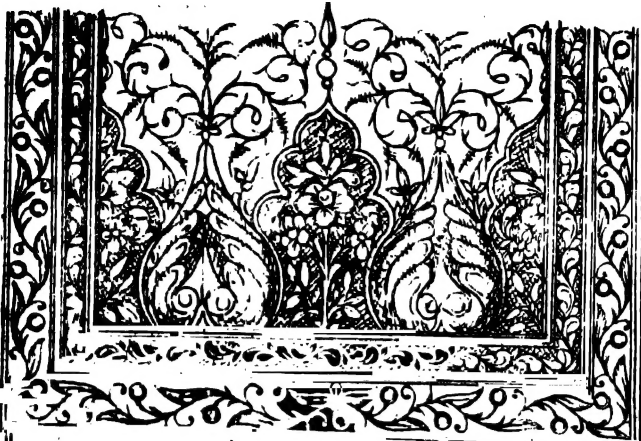
نشأت عالم امکان و مبدآت جواهر عیان از عقل روحانی  
وحی جهانی آثار سی ظاهر داند و آیاتی باهره بر وجودش که جا مل  
اشیاء است و مبدئی که فاعل باشد و مایشا. تبارک شان  
و تعالی سلطان ماخلوقی ضعیف با همه نفوس مغلوبه و او دام مجبور  
بکدام زبان نایش را بگذاریم و چه بیان پاسبش را بر زبان آریم  
ستایشی که باید و شاید از ما بر نیاید جز آنکه بجز و سکنت خویش معترف ایم  
و بقدر طاقت خود اعتراف نماییم و مستدین بر حضرت احدیش را که رسول  
مسلّم اند و انسانی وحی منزل ز حق دانسیم و بر حق خوانیم خاصه و مخلص  
ایشان پیغمبر اکرم ذی شان خاتم رسل و وادی سبیل داننده اسرار



همه مخلوط و تمام نامربوط از بی موالاتی کتاب در کلماتش تعریف بسیار  
و در عبارتانش تصحیف بسیار از جهت تنقیض نامعلوم و بواسطه تخلیط غیر  
مفهوم جز یک نسخه که آنرا صاحب الفواضل و الفضائل فشی لیس  
و الرسائل الادیب الاریب و الفاضل اللیب بدیع الزمان خباب  
میرزا محمد یحیی بن المرحوم المبرور میرزا محمد علی خان وکیل الدوله شیرازی  
اطال الله بقائه که شمه از احوال حسن خصال جابش نیز در کتاب مطبوعه  
مخبره مرقوم داشته ام بسی شکور و جدمو فور و تصحیح آن کوشیده  
لباس صحتش در پوشیده قلیلی از لغاتش را خود نگاشته و بر حاشی مرقوم  
داشته بود و فقیر نیز مجدداً نهایت جهد و کوشش را در تصحیح آن نموده و  
بسیاری از لغات بر آن افزودم و نظم و شعر عربی آنرا ترجمه کردم بمبنی فقه  
آمید از فاضلان بخرد که ضرافان رسته فصاحت و براعت اند و دانایان  
نیک و بد که نقادان بلاغت و صناعت بر عثرات این لاشی فانی و بر  
بنفوات این سرشته کوی نادانی اغماض عین فرمایند حررت فی یوم  
المبعث النبوی و الرسول المکی علیه و علی آله صلوات الله العلی اینست

بمقتضای قدرشناسی با حوالم توجه می نمود و انحاء تفهعات ادبانه  
 بمنذول میفرمود و این لاشیئی اکثر بپیکایش حاضر و اشارت  
 بنه کانش را بعض خدمات مرجعه ناظر بودم و هرگز کمرست و محتسبی  
 آن حاکم عادل باذل را از خاطر فراموش نخواهم نمود و شرف و انحصار  
 نخبه و خصایل مستحسنة آن مرحوم مبرور یعنی شایسته و الاتباع مبرور را  
 در یکی از موافقات خود منسی با ثار عجم که بطبع رسیده نگاشته ام رحمه الله  
 علیه و علی سریرت حق جل و علا شمار آن شجره طیبه را که زینت افزای  
 گلستان جهانند از صرصر حادش لیل و نهار محروس دارد و ثمره فرزندان  
 از جنت سعادتندش نواب مستطاب کامیاب مستمدا له و له عبد العلی میرزا  
 طول اند عمره را که فروزنده خست بر ج نبات است و از زنده گوهر  
 دج نبات (خلاصه) با مثال آن گیاه دوست غریز و فرزانه یار بیاست  
 انکشت اطاعت بر دیده منت که انشتم و بر حاشی این نسخه شریفه و نجبه  
 رشیده تعلیقاتی نگاشتم (مستور غافه) که در دارالعلم شیراز صانها اند  
 عن لاعرا از چند نسخه دیده شد که بهر از یکت نسخه استنسخ نموده بودند

مجلس  
مجلس  
مجلس  
مجلس



بسم الله الرحمن الرحيم و بقی

پاس و ستایش مر خدای را سزا که از آب و خاک جان پاک پسنیده و ده  
از همه آفریده کان برگزیده بر از جاء و نشش پوشانیده و می از بنیش  
نوشانیده نظم خداوند کیهان و گردان سپهر  
منه وزنده ماه و ناپسند مهر زمان و نشان و کان بر ترست  
نخازنده بر شده و کوهر است زبینه کان آفریننده را  
نبینی مر جان و دمی نشنده و و در و دیشمار پر مغیر را سزا و است  
که پسنیده خدای جان و برگزیده و از زمین و آسمان که نشش  
چاکر و اختر نش فرمان راست لحد و کرد و دی آسان می نبود

بسم الله الرحمن الرحيم  
ناتانی است که در این  
شاهزاده خورشید  
پادشاهی خورشید  
از خورشید که در این  
نورانی

براز  
بروزن و از بنی نیست  
و از بنی نیست  
و

هسته  
نار و برده  
بر شده و  
مرا و حق است  
و بر شده  
و بر شده  
و بر شده

و بر شده  
و بر شده  
و بر شده

و شمار و سنده و ناز و نازده و شمار است چه بیشتر نغمان در سنگام کون  
 و کتار بتازی آینه و شک بلادن خفته شده است چون این نغمان را  
 از آن یار آموزگار و در دوش زده و خاک که با من شبان روزان بهم  
 و همراز و در سختی و سستی مکی دل و مساز بود شنیدم بخود نه پسندیدم  
 که آن یار و مساز ازین آرزو باز ماند گفتش بیت نمشته من این ماه پهلوی  
 به پیش تو آرام مگر بختی خایه مشکین که بر این کن اگر استاد بر ویش شود  
 آب باز و با خوش مرغ پا و فاش زرماد و سیم سان و شکسای و شکسای  
 برداشته دین ایستان نغمه مست فزاید کشت و کمن شده خبر بکشد  
 سخن نواز که نورایی نویست و کرد آغاز و ایستان چون کشته  
 یزد و کرمان از آشوب ناکسان شهر پستان ویران کردید مردان از آتش  
 و ناز و ناز آتش بود از شادی کاست و اندوه خاست لعل زده  
 از بسکه تیر به کشت همی روزگارشان کونی که تیر کی ز شب تیره وانه کرد  
 و این پایم از آن سامان کجوش بار یافتان خسرو سپهر شام حمید خورشید  
 بگرام خوی بر جبین وی مید صراع به کشته سرگردان چو پرکار

[illegible]

نویزنده است  
لادن

دست  
کبریا  
کبریا  
کبریا

نویزنده است  
لادن

نویزنده است  
لادن

نویزنده است  
لادن

نویزنده است  
لادن

نویزنده است  
لادن

نویزنده است  
لادن

نویزنده است  
لادن

نویزنده است  
لادن

نویزنده است  
لادن

در دامن یاران بخت و شک لادن بن در پیرامن شبتان بخت  
و آن یار مابروی و ماه شک سوی آفتاب تلخ کام و دستا نریشین  
میاست و کاسی بندان فرو شب چروید و پرداخت بیت  
چو بالای او در چمن پر نیست چو رخسار او در جهان بزم نیست  
ماهش را کرد می بر سر و شیرش را سگری در بر با نیک گلش با شک آغشته  
و عشق باز بر سر رشته بیت کند ی کث و در سر و لبند  
که از شک آنسان پیچ کند تا دل شب دل یار بر هم میزد  
و مد می زد و دید من و کسی ست و کسی بسیار بودیم  
کسی خواب و کسی بیدار بودیم و از هر گونه سخن نگویند  
یکی سپهر چائی و یکی سخن سرائی میکرد و یکی داستان از باستان میشت  
یکی سروا و میخواند و از دلبر نوشت و سخن میزد که بسروستان سخن هر دم  
بزاران سرو چان و شمشاد نوا می شاند که یار آینه کش آستین میشت  
در آن میان یکی از سخن سریان که در سخن پای میبند و مایه ارجمند داشت  
زبان آورده که در پارسی مایه نوشتن که بنگان بازی آلوده نباشد

دست

نویزنده است  
لادن

نویزنده است  
لادن

شکری که روی زمین از تو منک و چرخ برین در زنگت میشد آما ده خست  
 بامیت و چهار از به تو پ جهان کو ب از دزار و بیل بسوی نزد و کرمان  
 شتافت لهره همه پلان شیر او زن همه شیران پل افکن  
 که دشت از تیر شان میشه که که از کر شان ه امون احترا یاری و بخت  
 ساز کاری کرده ناکسا نرا در بند کشیده که ناخت کسی نخر اشد در اندک  
 روز کاری جابای ویرانه آباد و دلهای اند و بکین شاد شد چون زن  
 کشور با پیروزی و لشکر باز گشتند از مهابتیاخی خسرو سپه بارگاه خرسند  
 و بر آنج و و جش افزو و ویر کاه بود که از آشوب سر کشان زنده و کشتار  
 خراسان افتاده از ستم بد کیشان ناله جانکاه مردمان از ماه که بشته  
 از درد و مات و روز از مات و شب از خواب افتاده بودند و این خاکی  
 این آتش ستم و بید و بر افکندن آن بنیاد خدیو شیر او زن شاهیل  
 افکن فرزند و بنده را که سوز چشم و فرو نشان خشمش بود بر خرد و خوار  
 و آن سخن ابد و راند میت نام تو این جنگ فیروز باد  
 شان سید بر تو چون و ز باد و آن مهر سپهر و داد و نیکبخت

بسم الله الرحمن الرحیم  
 در بیان حال و سیرت  
 حضرت  
 شیخ  
 زین العابدین  
 علیه السلام  
 بنوع  
 تبت  
 چرخ  
 بنوع  
 تبت  
 ناب  
 بمنی  
 چرخ  
 و دیگر  
 تبت





چهارم  
در بیان  
چهارم

ستاره دل مردی شده است ز بن نیره و کز روشمیرت  
برآمد بسی از جهان رستخیز در آن روز چندان پیلان شیر افکن  
ببند و آوردند چندان شیران پیل و زن برنجیر کشیدند که در کوه و دشت  
بهر من قناده و از قیله اسبان بازی ترا و در مه و کاه و کوه خندان نبوده که  
توان سوزن نداشت لحرزه بنوازانند خربشتگان آن زبان  
درستی و سره بانگ و بهر من بجال و ششده از گرفتار زن و مرد و خود  
و بزرگ که سالها در بندان کرده و خدانشناس گرفتار بودند و آن روز از  
زور تیر خارا شکاف و لاواران هائی یافت پس از کوشش آن گروه و ویرانی  
و زکیوان شکوه از راه تربت آمده محمد خان سردار که پسر سخی خان قزاقی  
و از سرکشان ماد را و ستم آن بزریر و پستان چون و از آشکار بود و بنده و  
زیر و ستاندر پسند ساخته بسوی خاک پاک برگشته چندی کشید که  
خسرو پسر و پستگاه و دوا و پرخرج خرگاه آن کانه که هر دیشیم جان داری و آن  
که انایه بهر من کان شهر یاری از بی خواست آن امید روزی و کسیر  
فیروزی آن سرکش را و در بخیر و بنده که خسرو و احمد آرد و چون بری

چهارم  
در بیان  
چهارم

چهارم  
در بیان  
چهارم

چهارم  
در بیان  
چهارم

چهارم  
در بیان  
چهارم

چهارم  
در بیان  
چهارم

چهارم  
در بیان  
چهارم

چهارم  
در بیان  
چهارم

چهارم  
در بیان  
چهارم

مکتبہ اہل سنت، کراچی

[illegible]

دید و نهاد بادل شاد و مردان کار دیده و گردان سختی کشیده و لشکر  
 بیشمار که از پستار و فزون و از اماره برون می مرز خراسان شتابان  
 نخستین کجا بر غوغای آن جن رضاعتی خان سپهرامیر کوز خان پرداخته و آغا  
 کار و امیر آباد که بس استوار بود و نظم ز سنگ اندازا و سنگی که جستی  
 پس از سالی پس کیوان بخشی از ریزش کلوله توپ و تفنگ و یورش  
 سربازان شیر خنک از دها آنکس تا نیر و زکشت و پس از آن در جوش از  
 شهر خورشان کرده و دیگر روین و از آنکه در آن کشور بود و فرمان آورده جنگ  
 پاک با بجه سیر و زی نشان روان آمد پس از چندی بسوی سرخس که نگاهبان  
 سالور بود ایلتغار کرد آتش نبرد افروخت و دله را بتیر و دخته ز قشایش  
 تیر و چکا چاک شمشیر و غم مردان لیر و دل شیر کرد و آن آب و پیکر سپهر چون  
 سیاب کردید نهصد کلوله توپ بیکبار و تاول و از انداخت که یکبار و  
 باره گیان از دست دادند و کفنی آتش سوزان و درنی زاری میاوردم  
 آب روان خاریت میت ز خون و دشت کفنی که رو و زدم است  
 که زدم که پلین برستم است تو کفنی زمین و نی رکنی شده است

بر آرم پیچم سراز دلم تو نوبت است که نوبت بزرگی بنام خود  
 در بام و شام نوازی کشور نیاکان و مرز ایراز آبا و ان پاسازی اضرا تو  
 بر سر خواهی گذاشت و پرچم شهبازی را تو خواهی فروشت و لبر کیتی را تو  
 در بر خواهی کشید و بجای تو خواهی رسید و کنون شهبازی بر این کور است  
 ازین مرز تا مرز توران تو راست و اکنون نوبت آنست که با سپی بی شمای  
 زی هری شتابی و بنجر آفریننده مهر و ماه و گریننده و سپید و سیاه مهر  
 کبکتری نیابے سواران شایسته کارزار  
 بر تبار آری زکر و ان مار نوبت من در گذشت از گشت سیاه  
 چه چاره و از روش و روش چه گیر است چون این سخنان آن سر و مهران  
 باغ خسروی و ابر بارنده نو بهار سروری شنید سر فرمان برداری پیش  
 و راه خویش گرفت بالکتری بکیان پلین دمان و شیران دیمان تو سپاه  
 آتش نشان بدان مرز روان شدند تا پیرامون هزاره لشکر خو نخواه تا ماه فروردین  
 چند روزی بنبرد و دست بردی و پختند از خد کنهای بک پیکان  
 و از فغانهای آتش نشان افغانان بغان آمد و بودند که چرخ بناله و فغان

نوبت

نوبت

نوبت

نوبت

نوبت

نوبت

نوبت

نوبت

نوبت

نوبت

نوبت

نوبت

رسید ز سازش روزگار و نوازش شهریار بیت بسی شد شگفت کشت  
 شاد همه رنجهای کن شد زیاده آری پدر یار چنان سپری شاید و سپریار  
 چنان بد پری باید که این را آینه کشوریش با تیغ زکمت زداید و آن از گوش  
 زکمت را باید و جهانیان را از غشش تو انگر ساخت و جاه نوازش را بر دوش  
 چاکران انداخت چندی نماند که از گرمای ی که از تنفش دوزخ کریرانست جان  
 پاکش رنجور و زبیت را بیمار کرد وید ناخوشی جگر ی که بود افرو و آماست باز نوا  
 رسید بآن نوح و تیار باز از آرزوی خبک و پیکار نمی افتاد و دوباره  
 از روی برای نبرد با براتیان هزاره و بالاشکری فرو تر از ستاره بگور خرها  
 آمد در خاک پاک رنجور نی یاده شد که توان برخاستن از بستر نبود چاره نداشت  
 فرزندان و آبا و اجداد رنجور و زخمی همین اختر چرخ بزرگی و راوی و مایه آرایش  
 جهانیان و آبا و اجداد رنجور و زخمی بگور خرها آمد در خاک پاک رنجور نی یاده شد که توان برخاستن از بستر نبود چاره نداشت  
 و در برش کشیده و از سرش بوسید بدو این نغمه هم اندزد و داد سپاه  
 ز کوه و دریا و گفت جان من انیک به پیش تو ایستاده ام  
 تن و جان روشن تو را داده ام ز من چه خواهی بسی کام تو

بیت

 برده صد و اینجا  
 بمنی رنج و دمت است

ت

ت

نوح حرارت

ت

خدمت غمش و اینجا

ت

نام طایفه است

ت

با اول غمش و اینجا

فرزند است

پس از سامان کار درون از خواست این دو چون سپردن به وقت بر داشت  
 اگر این گفت و دوست را به سپرد و گرفت و او از دلم بستید  
 بزرگان باخ بیا استند هم از در و از جای برخاستند  
 که اشخی به یار جان شاد باش همیشه را گفت آزاد باش  
 دل و جان ما سر بر پیش تست همه شادمانی کم و بیش تست  
 ز ما در همه مرگ را زاده ایم همه بنده ایم چه ازاده ایم  
 پس از نگاش آن داوود نه شناس از هری بخاک پاک روانه کرد و تون  
 آن شاه شیر او را زاده میون شام شستین فرزند پنجه برهنون که سپاس  
 بر روان و او در بر جانش با د بخاک سپردند میت  
 سر و جفت کردند سرخ و کبود تو گفتی که همه ام هرگز نبود  
 چندی نگذشت که خسرو فرودین شکر انگیزی نمود ابر که هرگز نمی باشد  
 نیری آموخت ابر بهاری باغ را اهل دل آراست و رانغ را از رخ و شاک  
 پیراست کیتی چون بخت شاه جهان جان و سپه و چون بلا می لبران خوان شد  
 خسرو سپه او رنگ بدام چنگ خورشید کرد و بر جیسید از نا بهید خسا

این سخن را  
 در پیش از  
 سر و دستان

گفت

بجزه و شمع گاه

فایه و پکن فایه

آرا و رنج و جفت

چرخ و چرخ

شیر و شیر

شیر و شیر

ماه و ماه

روز و روز

روز و روز

و خا


بیش

سند و سند

و



سزاوار بودند عبادانی منسب باید بخشان ز دل بر دو بخشان در ستین نهد  
وز این خسر و سپهر باز که پر چرم ما و چرم را سوی سپاهان افراشته که در  
چرم دل از آسب کیسان پر داخته آفتابش برب بام که ری کرد ساش سیر  
شد در سپهان چندی بخشید از ناخوشی سینہ در سال هزار و دویست و  
چهار و ششم آمانا ملکشاهی که خورشید در میت و نعم تر از بود و یکسال  
درست پس از مرگ فرزند همین شبست برین شتاقند مرزا ایران را که  
کدام پلکان و شیرین بود و برادر پسر که جانشین پر بود و که اشته بیت  
بزرگوار ابر هر کسی ز مردن تو جان رسید که اناس نیز بر کوهر  
نماند ز می کوهر بیه نشد پر چرم نماند ز می کوهر را کنون شد سحر  
رو ابو که پس از روز تو تا بجز سزا بود که پس از بخشش زوید  
و پس ازین سوک جا نگاه بر یکی از شهادگان به جز ترسری و ارمان سرور  
افقاند یکی در شیراز چون شیراز میفرید یکی در ری تحت کیشت فغان  
روا گشت چه سخن سرایم که یکی با و پخته می بستند و آب در باون میگویند  
آهن نمی حایند و مناسبی میوید و هر آنی از زونی خام بود که در منبر نشان



برای

رہنمائی

کتاب

بہنم کا فتہ بازی

فصل: مکان آدمی

حيوان

مجلس

مجلس

۱۰

روز چہارم

بسیار از دود و دود  
باشد

五

بسمی مراد  
۱۷۰۰

١٥٠

1992

میں نے

تبریز

کنا پر ہر گنہگار

پہلے صوبہ کوٹ

علاءالدین

نورالدین

شکست نوبت

خفت و آبر

چنین

روز و شب

روز و شب

روز و شب

روز و شب

روز و شب

روز و شب

روز و شب

روز و شب

روز و شب

تیرگفتار آن سرور خرمسند و باغ خسروی و آن فرزند ابرجمند شاه شبت  
 جانگاه رازی ری خواست و او نیز بزودی شتافت نوبت جوانی و نکام  
 کامانی رسید چرخ جانده شده ستم پیشه در مهربانی کشاد و افسر شادمانی  
 بر سر جهانیان نهاد جانهای پنهان شدان و لهای ویران آبادان کرد  
 و همین که آن سرور بوستان خسروی کشور ری از پر تو آفتاب فرو آید  
 فروزان که داند شاه چرخ خرگاه و خدیو کیمیان بارگاه و راکه و کوکب  
 همه بالاتر و از همه فروتر بود میان نوشینان و چلو نمان و  
 شند و کان برگزیده خوسایه حسد بود و از سایه خود و گنا زنگت ایرن  
 کشور ایران و جانشین پر ساخت کجمنه در ری آرام گرفت چاکران در بار  
 شهرداری ابامید نوازش و نوبت بخشش خوشنود فرمود پس از آن شیر  
 میشه و لیسری میت از آن مرز زبیه آذربایجان  
 بشد با بزرگان و آزادگان که کشور ویرینه پدر را که چند  
 سال بی شهنشاه آن مرز تنی بی روان شست و کالبدی بجان و کشتی  
 نمایه برادران که همه در چاکری استوار و چاکرانرا که کیمیر سبوری و سرخی



[illegible][illegible]

مهری  
مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

آرام داشت چه بچیک مرد گرد و گرد و نبرد و نبرد شیر بر فین بابا آهوی زیر چ  
تاب و توانانی و شاه موین را با تابش برین چه کشید بانی هر که افسر بر  
نهادند شاه و هر که چهره برافروختند ماه است هر من با پری چگونه مری و  
شب پرور را با آفتاب چنان لاف برابری است هر که بر تخت سوار شدند  
بخت سوار و هر که گنجش و انکشت و زرش در مشت است نه شهریار مبت  
نه هر که چهره برافروخت و لبری اند نه هر که آینه ساز و سکنه ری اند  
سخن برانی تا چند چون این پیام جانگاه بکشو آذر با یکان رسید شهریار  
آسان خرگاه و پادشاه کیستی بارگاه آنگاه هوش پیام آور و هر فرزند  
نامه نویسنده تریدش فرمان پذیر برادرش جنگی و نامه هوش جنگی کیو انش  
در بان آسانش آستان ابر بهار فری و شیر غنچه و میشه شش هوش بخشش انگیز  
بخش مهر آینه آنگه تیغش را پروری چنان ستایش کند که پنداری بر پیرامن  
نخشن و بر کرد و پشه خوابان بران است آنگه و تش چنان بشد که تو کوئی  
و تش دشمن چاوده و بهر من کشش کندش چند آنگه پارسیا زار برشته زند  
تواند کشید برش تیغش چنانکه چون مدد دادگان از و لبران تواند بریدش

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری

مهری





کس در آن کرده و نامزد فرمود آن شکر باشکوه و فزاینده را با خاک یکسان  
 ساختند بیت ز بس کشته آن دشت چون کشته شد که صد نامور  
 بیشتر کشته شد با کشتاد و دل شاد بر کشته خاشاکه لال بجال آورد  
 کوسپندی و آغال و در خانه شان کاشال مانند غنچه سپهریم که شاه  
 جلاله اشادی شمع و پیروزی هر کلاب است و از جبهه تبار و از دریا  
 تابد زنده شش زیر فرمان مهره آفتابش شد رهی آسایش شد تمام  
 نامش بهشکر آمد روزگارش شد بگام شاه با تاجانست روزگار است بند  
 آفتاب در دشت تابنده و روز نکایت جاودانی پاینده و باد بیت  
 جبر و افروختی تیریش دی سنا بچندی که کابی فیت تیشت و کابی سنا  
 زیب چون بجام رود و بکافی بزم بجز خورشیدی چای و خرباسه خنک  
 این محبته نامه در کیش یکمزل بکند قابو پس مانن در دشت  
 که کان فرار دوی کیهان پوی که چهل و اندر و پریش از ما  
 روزه بود در سال کیمیز آرد و دست و پنجه و دو گفته شد

کس در آن کرده و نامزد فرمود آن شکر باشکوه و فزاینده را با خاک یکسان  
 ساختند بیت ز بس کشته آن دشت چون کشته شد که صد نامور  
 بیشتر کشته شد با کشتاد و دل شاد بر کشته خاشاکه لال بجال آورد  
 کوسپندی و آغال و در خانه شان کاشال مانند غنچه سپهریم که شاه  
 جلاله اشادی شمع و پیروزی هر کلاب است و از جبهه تبار و از دریا  
 تابد زنده شش زیر فرمان مهره آفتابش شد رهی آسایش شد تمام  
 نامش بهشکر آمد روزگارش شد بگام شاه با تاجانست روزگار است بند  
 آفتاب در دشت تابنده و روز نکایت جاودانی پاینده و باد بیت  
 جبر و افروختی تیریش دی سنا بچندی که کابی فیت تیشت و کابی سنا  
 زیب چون بجام رود و بکافی بزم بجز خورشیدی چای و خرباسه خنک  
 این محبته نامه در کیش یکمزل بکند قابو پس مانن در دشت  
 که کان فرار دوی کیهان پوی که چهل و اندر و پریش از ما  
 روزه بود در سال کیمیز آرد و دست و پنجه و دو گفته شد



و غمخواری نشیند روزی بد ببرد خوش نوشت و بسکت و غمخواری سرشت  
 که مذاتی میشود که دل بکند خرن و بند محن کشیدی و خود رفته نمودت کسینتی  
 و بریدی اینجا و تب بچند شب در دو سو بچند روز شب بچند صبح صلی  
 کمر در بزم گرفته ز پس تشرین در نشسته و درین کلی نشسته نشکفت که سر و پای  
 بتدروی خوگرد و کلی به بلی و پستی پذیرد شنی بکلیه فقیری گذرد و می در  
 دل شبی سرگشته زده بخورشیدی همدم و حقیری بمشیدی محرم کرد و در حین  
 که ز دست زخم چون تیر زشت به بریدش گفت که بدین خسته دل بسته  
 من که مذاتی بوصل خوشنود گشته و هیچ تخم عیش در گشت و صل گشته خبر در  
 قریبی ندیده و بجز پنج معنی نه پسندیده و بگو که دوستی ز خود رستن نیست  
 نه دل بستن و غم خوردن این حکایت حرف باندار و  
 گری می شنود تصور نمود و تشکر کرد که عیادت فلان رنجور را نام چون پیش  
 احوال کنم پاسخ موافق سؤالی که در خیال من است خواهد داد چه پاسخ در انتقام  
 جز این کلام نشاید چون و آنه شد کردنی چند نیز از رسته گرفته که هم  
 رنجور را یاد و بهر طفل او را شاد سازد چون رنجور را دید که در

بختی که در این  
 بختی که در این

بختی که در این  
 بختی که در این

بختی که در این  
 بختی که در این

بختی که در این  
 بختی که در این

بختی که در این  
 بختی که در این

پاسخ

جواب

بختی که در این

بختی که در این

و نوشته گشت عریضه که بنظر مبارک رسانیدم این است  
 این بنده فرمان گذار و رهبری جان سپار برخی آستان فرشته پاسبان  
 شود که این سرودی شادوی فرازی در یک شب خایه برداشته  
 اگر نه سزاوار پیکاه جهان دستگاه و در خور خروارده بین جای نرسد  
 که از من است چشم آن دارم که از بخش خسروانه و کشت پادشاه  
 این پوشش را ازین بنده در پذیرد و برین آهوا گشت نهند که  
 بار و شاید به پادشاهی من اگر گرایم بستر سرایم بیت  
 همی چشم دارم بدین روزگار که بخشش بایم من از شرف  
 این حکایت حرف الف ندارد

گویند که در عشق کشیده و بشوق زبیده شب همه شب نختی و  
 زنجبت به خود شکوه نمودی و کمره ز چشم خونین می نختی لبش زده  
 خنکیده چشمش ز سر شکست خونین تو دلش چون بزرین شد و در  
 در دمنعت قرین بودی شبش دید و زگریه نفوذی قدش همچو  
 یک شب خمیده که مذت عمر بگذراند رسیده و هرگز و لبری در بر

باز  
 بنده

باز  
 بنده

پوش  
 عریضه

بهر  
 اینجا می عیب است

بزرین  
 بنی آشنای  
 آنگاه  
 گزیده



اطفال شمارا دوست میدارم و عیال خود پسندارم ایشانرا یاد کرد و مردم  
ارمنان آورد و دام بنحو ازین قصه میبختنغ العلاج شده چندی نگشید که سرخ  
در آه اخت پیش گرفت مصراع آری ازین قصه در زمانه زیادت

### این حکایت حرف تا در میان نشینست

عبدالله نامون گوید که در عصر خویش از سخن کسی سر در پیش انگذم که مجمل  
سخنم بود اول آنکه عالمی را یکی از بلدان روانه نمودم که شهر و بلوک را از حد  
و مملکت آباد و خلق را شاد سازد و آن عامل بخلاف جفا پیشه و ظلم  
اندریشه کرد و بناخن جفا سینه مسلمانان اخراشیدی و یکدیگر می آید و مردم را  
بنا ز ظلم و جور پاشیدی از برای خرواری عمر کسان بباد و وز پنی دینار  
بیم کرد و کار غر و جل از یاد می شد چنانچه پیغمبر پاک را می نبی خدا می منبر موده  
انکه نیابتی مع الکفر و لا یستی مع الظلم باری ز بی خلافی خدا را انصافی  
که آدمی ششم از خداوند پوشد و در آدوی کوشد باده طغیان و عصیان  
نوشد خلق خدا را بیازار و ضمیر خود را بحسن اخلاق نیاراید الحق  
بعد از زمانه مسلمانان از ظلم آن جفا کار بد ر بار پا و شاهی بر می داری

در بیان  
نوع خلقت

در بیان  
سبب جفا و ظلم  
سبب جفا و ظلم  
سبب جفا و ظلم

در بیان  
نوع خلقت

تا توانی بلال و از نمویه موسی و از ناله مال شده ز کت از غواش زعفران  
و سر و زانش خیرانی کشته از ضعف قوت قوت ندارد و دل از هوش  
ز قه و از خاطر هر چه هست فراموش نموده مد هوش شده است شخص  
اضم را دل سوخت دیده که باین خاطر پشیمان گشت از راه تطف و از  
روی مانع از انجمنی که داشت تخلف نکرد و احوال پرسید و بیکان  
راهی که رنجوران شکایت آغاز و از روزگار کله ساکنند پانخ می شنید  
نخست پرسید که حال رنجور چیست گفت حالت سکت او موافق خیال خود  
گفت الحمد لله رنجور را حالت تعمیر یافت مره اخری پرسید معالج کیت  
گفت ملک الموت گفت قدش خیر است گره اخری پرسید که غذای شما  
چیت گفت زهر مار گفت نوش جان است رنجور ازین گفتاوشنفتا پرسید  
شد ناخوشی نمود و در دل توانی تن سستی اعضا غو عین فز و از اتعاق  
حسنه نیمه اصم هشته کرد و که در دامن داشت مانی از ازارش را خشم  
رنجور از مشاهد آن احوال در هم شد گفت ترک رحمت و پست عورت  
کن که بر این حال آنکه میگوید که آنچه در دامن است چیت و مال کیت گفت

نخست پرسید که حال رنجور چیست  
گفت حالت سکت او موافق خیال خود  
گفت الحمد لله رنجور را حالت تعمیر یافت  
مره اخری پرسید معالج کیت  
گفت ملک الموت گفت قدش خیر است  
گره اخری پرسید که غذای شما  
چیت گفت زهر مار گفت نوش جان است  
رنجور ازین گفتاوشنفتا پرسید  
شد ناخوشی نمود و در دل توانی تن سستی  
اعضا غو عین فز و از اتعاق  
حسنه نیمه اصم هشته کرد و که در دامن  
داشت مانی از ازارش را خشم  
رنجور از مشاهد آن احوال در هم شد  
گفت ترک رحمت و پست عورت  
کن که بر این حال آنکه میگوید که آنچه  
در دامن است چیت و مال کیت گفت

شهر کردید که موسی کلیم الله ظهور کرد و جمعی کشید و جمعی شیر برود کرد و دیدند  
چون خبردار شدند او را بمعرض آزار و آرد و دم که موسی علیه السلام  
و هزار سال پیش ازین و عای پسبری کرد و معجزی همچون عصا و یضیا  
آوردید و بدینا و گردیده و آئین و دستبول نمودند مگر باک نداشتی که  
خود را بملک میساری بر فرض محال که اگر این قول باطل در خیال آید که بمن  
اجازه را و عایکنی و دم میرنی جابم و او که خلیفه رازندگانی جاد و  
آورد که اگر موسی عصا فی آرد و برای فرعون بود که لاف نازکم الاعلی میرد  
ان فرعون تعالی فی الارض در محش کانی لیس الی ملک مصر در صف  
ملکش و انی اگر خلیفه نیز فرعون ارفاف خدائی هستی ندیده و عصا  
آرد و با یکدیگر حاضر و این سخن سخن منقول کردید ما ثانی آنکه چون فصل کلام  
شد مادرش را دلاری و ادم و حیمه و ادم من بوض فضل کین پسرم چه  
کوفی چنان کنم ازین سخن من گریه را بسیار و ناله را بسیار کرد و دلایش  
و ادم که برای چه مخزون شدی و بدر و مترون کردیدی جواب داد ازین گفت  
اشکبار و ازین بر حد سوکارم که فضل چگونه کسی بود که عرض فضل خلیفه را

خواهی بمرض آمد چون مردم زبیدادش فریاد میکردند فرمود که من  
 خود برگرزید که با او سخن در آغازم طریق انصاف را بپوشم سخن خلاف را  
 نکویم ایشان پرصافی منسیر و او کیل کار خود نمودند که هر چه گوید و شنود  
 همان باشد چون پر سخن سرانید و بطلش گریست از بسیار اندکی و از هزار کی  
 بزرگان آوردند و مردم که آن حال مرادین و رای زین دار و که خبر بعد  
 و داد و ستاد زجنای ملک را بنگر صائب چاره سازد و شما حلافت  
 میکنید مصراع چراغ کذب را بنود فروغی و او را آزموده و بر بال  
 خود این نموده ام چون ز عدلش شش بیان کردم پر بزرگان آورد و اگر  
 فلان عادل و حاکم عاقل میباشد حلیفه او را بسلا و دیگر هم مانورند  
 که عدل او در روزگار معروف گردد و باین اسم در اکناف عالم موصوف  
 شود و ما این چند سال از عدلش آباد و از اخلاق پسندیده اش شاد شدیم  
 چون از سخن پر شیرمپا شدیم دلیل او را مقبول شمرده عادل را آفرین  
 منزل و دل مسلمانان باده عای حسیر شغول گردانیدیم ثانیاً کی از  
 مجبوران دعای تمسیری کرد و عقلش مغلوب و جش غالب شد شمر

از خاتم  
 سینه شریف  
 از چهره

کربش

میل کردن است

ببین

برآمد و می

بجو بر وزن قریب

استوار است

صائب

بمنی رسانند

در سند

۲۲

۳۴

کرمی

میرزا ابوالفتح محمد بن علی

جسٹس ایڈمنسٹریٹو

مستشار و هم مرا خدا  
خدا می تو و میسر کند خدا  
صاحب حلال و حرام

طریقت

از پیشه ویت

شوران

مركز برنجستان

قصص

پیش و

...

3

١٠٠

عيسى و زان بريم  
1.

حطب  
بالغز - بنو بكر

سید

برکت و عفو

卷之六

الحمد لله

100

مجلس

تاریخ ۱۳۰۲

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

فرمان فرماست که آن نایب الحکومت نظر نبوده آقا مهدی کاشانه  
نواب معتمد الدوله که در نظر در سرتول بود او را اذیت کرده ولی  
خراسان اشاره بنواب حسام السلطنه سلطان مراد میرزا است  
و این قیامتیان من جل جلالہ صبح وانامنی فضل غریبی  
و لکن قیامتیان من راجعاً لضرعه و اولفغ صدیق  
جعلتی اندیشه کا میرنده و ابجلاال تعاکا

از حسن نیت و صفای طوئیت سرکار چنین میدانستم که خدا نخواسته در ثورین  
شراب قن و از خفتان شراب محن برای برستمند خاصه برادر در و مندا از  
شراب زلال رسانید و کم کشکان باد و ضلالت را باد و حلال حشانه  
و محروم را رکن شده باشید و مظلوم را ناب احد مصراع خود غلط بود  
انچه مانند اشتیم چرا که اعتقاد من این بود که بر خطب کبیر و خطب که بر  
این مخلص هر زمان و اوان روی و همه کار در مقام نصر و انتصار  
آمد و بآیه شریفه تک جبه لا املک الا نفعی و اخی خواهید فرمود  
خلافا لامعتا و خلفا لامعتا دشمنان و یکان بهمایه و همچنان یوم فیروز

*(Handwritten signature)*

به پیری گزیدیم و از آن چو ف نیز ملول و سرگشته کردیم  
 کاغذیست که نواب مستطاب معتمدالدوله فرهاد میرزا بعد از  
 فتنه بایه که در او چند سؤال سال بکیر از و دوست و شصت نه  
 بهجری واقع شد از طالقان نواب حنبت مکان مرحوم فرمانفرما  
 فریدون میرزا طاب شراه در ربیع الاول هزار و دویست و نه  
 نوشته اند که در آن واقعه نواب معظم الیه از نواب معتمدالدوله  
 بادوستی چندین ساله امانت فرموده اند -

آقا زهراب فویشباشی مرحوم فرمانفرماست که کمال وثوق ابا و  
 داشت خان مرحوم اشاره به میرزا احمد خانست که وزیر مرحوم  
 فرمانفرما بود سلیمان و یوشا و پیریحی خانست که در تبنایی  
 کشته شد استادی اشاره به کار حاجی محمد ولی میرزا  
 شیخ جنبی اشاره به شیخ محمد جنبی است رستاق یزد و نظیر  
 تیولات مرحوم فرمانفرماست علوی اشاره به میرزا سید علی تونی













مفتی محمد امجد علی صاحب دہلوی

مستین  
کشد و دروئی  
بمعنی ضعیف و بی با  
کرد و شاد  
عاشقان  
نام شده است  
چندین

ماتحت سواراست مورچه چو  
خاخوراست نورچه چو  
درخوابین طورا سواراست

و آن امیر المومنین  
یعنی بهرستی که فضل  
کا را امیر المومنین چنانچه  
انته و ذکا است عا  
و نکیست بفضل و کار

مجلس علمیه عالی کربلا  
کتابخانه عمومی

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب  
بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب

پیشین

pv

وادمنه لوان به دای غریب این  
 اینت نصی لشکار اینت جلی  
 استغفر الله عن کل الذنوب والآثام باین احوال ختم امید باز است و  
 فزار هر چه بر من نوی بد راضی شاکرم لمن شکرتم لازیکم اگر بارگاه  
 پادشاه جهاد و خاندان در حالت سخط طبعی راطاعان و پسر  
 حالت رضا چه خواهد داشت  
 مکتب این است سورت چون بود شعر و آن ایر المؤمنین و فسد  
 لکله مصلحار با فضل الذب  
 زنند بیت  
 تاسیه روی شود هر که در خوش  
 برومند شده شاخا کشید و ایم و بار و رگشته ایم اگر از بر اثر خندست  
 بگذارد محمود و شکورنده و اگر از بیخ براندازد مغفور و مصلح و راحاتین  
 اگر دم الشهادت لولاه چرا که عالم انرا از دانا و خبیر است مصراع  
 بر که خد نبودم بر منصبی مالی  
 مجاشت ناموس پس و عاشره

۱۰۰

۱۰۰

لطف و عنایت سرکار باید شامل شود و از یکصد تومان متجاوز و محل  
ماند است و باین اخبار بنای طفره را گذاشته اند و اندک باید دید

هایون برسد

این کاغذ را بنواب نصره الدوله فیروز میرزا در حکومت  
آذربایجان نوشته اند

آنرا و اجرو اشاره بر ضابک است که هیچ مورد بد نداشت و از  
تبریزی عروس طهران آمد و بود که بها خانم را به تبریز برد و ضابک  
پشتی مت نواب نصره الدوله است و بها معلوم است عبد الله بن ابی  
از منافقین است که بعایشه تمت زد و اعا عبد الله و اعا سیاه و بها  
خانم است حشمت الدوله خمره میرزا از تبریز معزول شد و نصره الدوله  
رفت و بسبب عزل نواب حشمت الدوله بدایر احسنه دقیقه نواب نصره الدوله  
بود و نزلت فی ارضی سبعة اشاره بر آن است که بها خانم را این  
همین بنواست بگیرد و کان کنیها ملک تمام و بعد موقوف شد  
بهمی دیگر نیز مستکار بودند و حوالی اشاره به حضرت علی میرزا است

اثر  
ساده

اجرو  
مردی و صفت

نویسنده  
محمد حسن  
محمد حسن



و صواب کرد دل و دوستان شاد نمود و خانه سه کار را آباد و مصرع  
 با کاروان مصری چندین شکر نباشد انشاء الله این سوره و  
 و آن نایچه و نایبه بر سر کار مبارک است ولی ازین عیش و طیش دارند  
 و ازین سوره برخی شور و بعضی انکس نشینند و بیات الاخص شعر  
 سلام الله یا مطر عیسا      و لیس عییک یا مطر پسلام  
 گان اما لکین کخ سلی      خداه کخا صا مطر نیام  
 و آن کم سیکو الا کفنیثا      لکان کفنیثا ملک همام  
 و بعضی که اصحاب قیل و قالند نه از باب وجد و حال شعر  
 کفر اثر احسنه قلن لوجهما      خداه و بغیا انه کمیسم  
 ولی بیک کخا و در اینجا ندیم اولی است کفتمشان جاشو کلا و ظاهر عیب  
 نمی بینیم و از بطنش غیب ندیم نام عالم سر اثر بر اعمال جز اثر خیر است و رب  
 ذوالجلال بر زبات جمال حبیره      مصرع  
 بر پانی حبیره از روان گواه باشد      روی عبدالله بن ابی سیاه شود  
 قاتمه اندازی نوکته کن و بعضی بقولن خطابه لها و عتاب علیها ماقالی شعر

و بعضی که اصحاب قیل و قالند نه از باب وجد و حال شعر  
 کفر اثر احسنه قلن لوجهما      خداه و بغیا انه کمیسم  
 ولی بیک کخا و در اینجا ندیم اولی است کفتمشان جاشو کلا و ظاهر عیب  
 نمی بینیم و از بطنش غیب ندیم نام عالم سر اثر بر اعمال جز اثر خیر است و رب  
 ذوالجلال بر زبات جمال حبیره      مصرع  
 بر پانی حبیره از روان گواه باشد      روی عبدالله بن ابی سیاه شود  
 قاتمه اندازی نوکته کن و بعضی بقولن خطابه لها و عتاب علیها ماقالی شعر  
 و بعضی که اصحاب قیل و قالند نه از باب وجد و حال شعر  
 کفر اثر احسنه قلن لوجهما      خداه و بغیا انه کمیسم  
 ولی بیک کخا و در اینجا ندیم اولی است کفتمشان جاشو کلا و ظاهر عیب  
 نمی بینیم و از بطنش غیب ندیم نام عالم سر اثر بر اعمال جز اثر خیر است و رب  
 ذوالجلال بر زبات جمال حبیره      مصرع  
 بر پانی حبیره از روان گواه باشد      روی عبدالله بن ابی سیاه شود  
 قاتمه اندازی نوکته کن و بعضی بقولن خطابه لها و عتاب علیها ماقالی شعر

که برابر بزرگ نواب نصره الدوله است قدری گنفت زبان دارد  
 و نیز وزیر را در لفظ فروز بخت یاه شانه تهمانیه میگفت و حاکم بناب  
 که از توابع مراغه است کا و کنایه از سباء الدوله است که پدر هاجا خانم و پدر  
 زن نواب نصره الدوله است سلطان احمد میرزا پسر مغزی ایست  
 که اباجیه کنیه ایشان است \*

جملت فدکا یسرانده ذوالکمال تعا کا مصراع بهای اوج سعادت  
 بدام ما فاد که بهای بیمنون فال و طایر مسکین خط و خال مرا سله موت  
 مو اصد بهر اسی جوان مرد و غلام اجر و عین سی ضابیک که بهای جان و رضا  
 روان بود در حسن او ان اصل شده و از سلاستی مزاج شریف سر بیت و  
 حاصل گشت شعر اهلایندی و الرسول حبیب  
 وجه الرسول محب وجه الملک رضابیک از آن سونانه نامی آورد  
 که از مطالعه او ساحت خاطر را رشک بهشت و موسم اردی بهشت  
 و از این طرف به اوج زین میرد که از ملاحظه اش دیده سرکار روشن است  
 و خاطر انکار کشن ایلا و سلا که در این یاب و ذهاب چو قند در ثوب

نویسند  
 بنی مجاز بنی  
 که مجرب است از این  
 و بنی به خط  
 رسول بیب  
 صورت نوشتند



بدام است و ایام جوانی بکام نازت یا ابا الحمید فی هیش رغید و سجید  
 خردیدان یوسف را بر متاعی کاسد و خیالی طاسد چسیری در دست نام  
 نجرت کنایه میکند و بعبرت آبی یکشند ان تحت الصلوع و ان و دیا  
 انشاء الله و از وی بایه بطن است نه پای قند شخ شوکت و کج دست  
 از صده و دوبرجور و حادثه کار شریفین و مصون است

فدایت شوم بی ادبی نباشد حیف که سواد نداری مال ندوختی کمال  
 نیاموختی این کنایات المبح من التصریح و اشارات اوضح من التسلیم و بدت  
 پس از هزار فکر و تدبیر و غور و تحقیق بجای حجاب میرزا حسن قنبر رجوع نمود  
 فرمود که کشف معضلات و حل مشکلات آن بکرم صائب و ذهن ثاقب کند  
 و از نیز چون از موضوع و محمول خبر ندارد چند معمول خلایقا المقصود و حضرت  
 مسعود و بعضی خواهد رسانید و چندین معنی خواهد یافت که هیچ جلای بی یافت  
 و خاطر آگاهی نیافتد بیست مصرع چه دانند که ششتر میسراند باز  
 خودتان بظلمات ذاتی دریافت خواهید فرمود و عسر بخت که کزو  
 را و بجای دارد باری اگر درین مقاله اطلاع شد معذور و اریده

باز یکبار  
 بنی نسیه در دست  
 زندگانی را به  
 با سواد  
 ان تحت  
 یعنی در سبک در روز  
 ناخوشی شد  
 بطن  
 با کسر بی شکر از طعم  
 خنجر  
 سبک در زبان  
 بچشم  
 بنم خدای در بیان  
 کاوش  
 سخت و دشوار  
 صائب  
 رسیده  
 چنانچه  
 اظهار  
 سخن و اطلال او  
 در ذکر کردن



۴۷

بعض

## جسبان

14

از توابع مراغه است

۱۰

نور محمد

22

چند روز بعد

مراد پور و سرور

کہ ان شخص معصوم و بے گناہ

زبان حرف یاء را از آنکه

در حفظ می افکند

پیشہ

کتابخانه

تاریخ

۱۰۰

سخانی

...

سید محمد علی

توحش

کافوریت

فہرست

۱۰۰

*[Illegible signature]*

A map of Mexico with a small rectangle highlighting the state of Veracruz on the Gulf of Mexico coast. An arrow points from this rectangle to a larger, more detailed map of Veracruz. This detailed map shows the state's coastline and major cities. A specific location on the coast is marked with a dot and labeled 'Estación Biológica de la Sierra de las Uñas'.

شما هم از برادر بزرگتر خود که اکبر شما و آنحضرت و اصله عود و اصله عمو  
هست چنین توقع داشته باشید بی انصافی است نه رضای خالق است  
و نه مرضی خلایق و در میت که عقی غیرشان نباشد و بدربار جبرئیل  
عارض و حاکم بناب کاشتر الانیاب با فصاحت سبحان و طلاق حسن  
شمارا در محفل کخبین برپا و زو و زو و زو تصبیح کند و در آن خط از یک و صوت  
اندازد پس همان تبرضیت شنود فضیلت مکن و در اینجا و قمار و اکبر میت  
بگویند بهاران شد و گل آمد و دشتی او هیچ ندانست که کی آمد و کی رفت  
لایعلم القهر من لبر و التفسیر من لبر تا از صدمت سانش فارغ آئی و اگر غیر  
این کردی با حق کاغذ با نیخار سید مهر شیر و خورشید را در قوطا سدیدم که  
چاب است مفاد کلام معجز نظام راست شد المسافر کا محسنون که رجوع  
بودم جای این صغیرا اول مکتب دار میدادم که نامه مشکین جناب هم با ستم  
الفرات نوشع میشد و هم بر ستم دولت مزین میکشت اگر دوستانی  
شب شیر را از کا و فرق نکند و بنده با خود ستانی روز کا و را بشیر  
شما هم آن لبر تا به علیسا در قرآن خوانده بودم ولی این لاسه

۲۰۰۲ء اور ۲۰۰۳ء



کبریت هم نام دیگر  
در چهارم هم نام  
است که در این کتاب  
است

فایزیت  
کبریت  
در چهارم  
است که در این کتاب  
است

درجه فارسیست که همراه بود و ملاحظه شد چهل و دو درجه رسیده است که در  
درجه مانده است که بتدریج بپس برسد باری قطعات برف و فطرسه  
چگونه طلعان و امانه شمران در نه بصر از لطف الهی که کشف صور و جلایه  
و کشف ماه و خورشید بید قدرت اوست ما باین طقه که با در و کیوان  
و م مساوات میزند با آسانی و راحت رسیدیم و امید است که انشاء الله  
پس از ساعتی چند ازین جبال بپاویخ و قلال شوایم که نشیب و با سنگباران  
و فراز و با ساکن همراه است خلاص گردیده و در این عید سعید که مروج و  
پادشاه شیعیه و مشید شریعت است از فیض حضور ششده شود و بدان کعبه  
موجود و جنت موعود برسد و اذ آن آیت شم رایت نیما و ملکا کبیرا  
و بعد لول آیه شریفه کم کمونوا بالغیة الاشباق الانفس ما که رحمت و ا  
کشیدیم تا انشاء الله کی از فیض غلام رحمت عام و نعمت تام بهره و با  
و سیراب شویم انشاء الله بخت شاعر بجز کشیدیم تا بوصول رسیدیم  
نار رحمت پس از غلاب نویسد بیش ازین از سر با جمال تحریر نیست  
روز و روز و در قباله زباید و کا تحریر شده و اما بعد العاصی فرهادین لیسیده جان

مجلس جسد بر وزن  
عصودت که کنگ  
باشد  
در این کتاب  
است که در این کتاب  
است

فایزیت  
کبریت  
در چهارم  
است که در این کتاب  
است

سامی آنہا بہ تفصیل است

جنوری ۳۱  
فبروری ۲۸  
مئی ۳۱

جولائی اگست ستمبر

*(Faint handwritten notes)*

عبدالسیاسی مطابقی

بسم

روز شنبه

شش فرسخ ستا طرف

۱۰۰

۱۰۰

سید بن طاہر

۱۶۹

خط و زکات کرد و در

\_\_\_\_\_

[illegible]

تثابہ علیہ نمازیدہ بودم هرچہ ایراد بکبیرید رواست ولی بجه سیر کا حکم  
مشتبه نیست چون خمره بمنی شیر است پس از دست شیر شمشیر کز قی و از  
کاوش شیر بینا لک و مرثیای عجب که ابتدای کلام بنام شرف پرندہ ہا  
و احق ام با سم بہترین چرندہ ہا و قافہ اند من اچرندہ و انکثرہ  
بمجد و آلہ و اسلام علی من اتبع الهدی

در پشت کتاب دعا می که همیشه همراه آید راست نوشته  
روز یکشنبه بعد از ظهر روزی پنج گرام شکر جبری مطابق تیر ماه جلای نقی  
هشتم جلای داغلیسی شکر تعقیباتان بیون خیماعت بدست اند  
از تجریش از راه حصار ک روانه شد شش ساعت شد و ساعتی برای ادای  
فریضه در شعب جبال معطل گشتیم و الحال که یک ساعت از دسته گذشته است  
از قله البرز ساعتی برای استجمام مراکب و خوردن چای توقف کردیم باوجود  
اینکه هوا بر حسب اتفاق امروز خالی از ابر و سحاب و دود و ضباب است  
پنهان سرد و دلکش و جان پرور و خوش است که مصداق قول شاعر است  
و اما کایام الهوی منهدم رقیه و قد فسد العشاق فیما العواذلا

مجلسه اول

بحق خدا از کثرت لاف و قوت حافظه تمام شده هر چه فکر کردم که چه نوشته ام  
 و چه بود بیادم نیامد و این نیست مگر از خست باط حواس و اختلاط باطن  
 عوام الناس نیست میسرسم که حاصل شرب الوار موجب خست باطن و اشتراک  
 بشود و خست اند نیاید و الاخره ذلک بهو الخسران البین باری قصیده  
 مسکین سید مصراع مزع میگویند چه خبر داشت که کلزاری هست  
 شناسائی اسمی و هشتم نه رسمی محرره چون تو اش کشتی دلیل سوسی ما  
 پس بخرد و بینه از کوی ما مبلغ بیست پنج تومان بعد از آن  
 و الا عیان قاهر مدی و هشتی جواله کرد و ام انشاء الله برساند و برساند  
 شاعر ولایت شخصی است از طایفه خوشنود ملاحق علی نام که نصاب  
 لری گفته و کاهی هم قصیده میسراید که برقی موافق با یکی از اوزاعین و هشت  
 و علاوه بر آن کاهی چنان تعاقب یافته که یکت مصراع و چون ریشخود  
 و از است و مصراع دیگر را با نموده و آواز با و ملحق میکند عالم ولایت  
 ماکت عالم نادانی آخوند ملاحت ظاهر جهانی است مصراع  
 عالم همه دارند که او هیچ نیست ظاهرش اگر عجب با پس نیست

مراد از لاف و قوت حافظه  
 و از اختلاط باطن  
 و از خست باطن

مسکین  
 تخلص شاعری است

و از صفهان با حمد خان خلیف مرخوم محمد حسین خان از خرم  
آباد لرستان سال نوشته برای حمد خان ساعت با  
بنقره فرستاده و در جواب تشکر نوشته بود همین  
جواب کاغذ او ایست \*

محمد باقر خان برادر احمد خانست سرکار امام اشاره بجواب  
امام حمزه صفهان است حضرت قوام اشاره بقوام الدوله وزیر  
نواب جلال الدوله است

احمد خان خطک احمد کاغذ شمارسید یسنوکت عن التا عایا یسنو  
فیم انت من ذکرها با اگر میداستم آن قد رأیت و روایت با حسن عبارت  
برای آن دستگاه ساعت از خاطر شمارش میگردانستم ریزش نمید  
برآید بوقت قبل و طالعده ممکن بود که طلا شود مصراع باقی عمر ایستاده اند  
دیگرند استم در آن کاغذ چه نکته بکار رفته بود که بقول شایب محافل شد  
و گوش زد عالم و جا بل گردیده بنظر سرکار امام و حضرت قوام رسید

سید محمد حسین  
دستور بکار کاغذ از احمد خان  
بنی سال نوشته برای حمد خان  
صلی از طیب و از احمد خان  
و بنیست که قوام است و بنی  
آن که کاغذ بود پس در پیش  
نزدیک کردن وقت  
آن کاغذ



میگردند اما حالت من مبتی      پریشان جمعی و جمعی پریشان  
 گرفتار قومی و قومی عجائب      اهل ولایت ماز بزرگ و کوچک  
 در این پست سال نچنان بهره کی وفارت و دزدی و جبارت عادت  
 کرده اند که باین آسانی دست بردارند و جبارتشان همین بس که نفی  
 سکو ندانند کس حاکم را با سرباز و توپ مردود و منسوب است این نکست را  
 برخود که است باین احوال چه قدر باید رحمت کشید و اولیای دولت  
 زحمت بکشند تا غلطی صحیح شود و گنایا تصحیح لعل الله بحدث بعد  
 امیر احمد با تفرخان اگر در باب کاستان اشارتی کرده و شما هم بشارتی  
 داده اید بواسطه عمارت کاستان خرم آباد بود که بیا و گلستان اقامیم  
 و شعر شیخ مطرح شد بمبتی      ای تهری دست فرست در بازار  
 ترست پر نیآوری دستار      که بعضی بیای فارسی مضموم و برخی با  
 موخده و منقوح بنخوانند و سلیقه من بر پاست که مقابل تهری است گفتیم  
 اگر احمد خان گلستان بنویسند احتمال میرود که اخلاط گلستان صحیح بشود  
 و مفتی بر روان شیخ بگذار و آن بود که مشارالیه شما نوشتند خدا میداند

نسخه  
جاری

مسئل استیغاث  
 یعنی شایه خدای تعالی  
 تازه کند پس از این  
 امری را در  
 سوره مبارکه طلاق

و حاضر باشد اما باطش بجهت کارهای تباری سیاه است مال را ط  
و ایام را مجهول المالک و حق امام میداند هر جا که ضرر و بهیمندگی  
و قضا و مقتضی بدعا گوید و با عدم سواد و ادعای جهاد میکند لایعلم  
اند من تبرالعیاذ بالله بدنام کننده گوناومی چند اگر شرط اجتناب  
عدم سواد است پس متعلمی بقی نخواهد ماند اکنون ای دل صغیر علوی که بظ  
آورده به بر و جرو رفت که با ناظریت دعوی خود را طاعت کند تا بچه وسیله  
که ام حیل خود را از آنجا خلاص نماید تا جرو ولایت مایه استطاعت  
مایه بضاعت انقدر داشت که یکروز عجبیست جنس و کالای دارا بنقد  
و نیمه خریدند تا چند روز در کان و بسته شد بخلاف گفت شایعیت  
کشده ام در کان جان و نظر که بد معا لیه بر در کان آید  
سوار ولایت ماسکون است که هر یکی در دغا شیر و در دغا و لیرند انچه  
از اقبال نروال علیحضرت همون و خناده حالا از ان دزدی  
و دغی و رازنی و بد عملی فتاده اند امیه است مصراع  
عسی لایم ان برجن قوما کاندی کاندی که انشا الله بحالت قدیم خود بر

[illegible]

ایٹام کہ بی پر  
جمع یتیم است کہ بی پر

بائے  
لاعیسم  
معینش سابقہ کا کثرت  
کا

منابع است  
تاریخ  
بین محمد و کافران  
چندین  
و غیره

و کا  
عربی غوغا و  
شک و سکا ر است

وفا  
استیج و ال کرو  
جید است  
مفتی محمد شفیع

کتابخانه

علیها سلام برای شارایه بل برای کل نصیر نعم المولی و نعم النصیر خواهند  
 بود باقرخان و محمد حسین خان در ادوی اشته در خدمت نوحش می میرزا ده  
 محمد نه تعالی سلامتند اما برای محمد باقرخان وقت رفتن اشته حادثه باشد  
 که خیلی بدیع و تازه است اتفاق افتاده نوکری دارد از قرار یک شصت و ام  
 خیلی احسن است و انماست موجب طعن و قساوار را از آتش خالی نکرد  
 یا خالی کرده درست است اما طعنه کرده در میان بخندان گذاشت چنان تصور  
 کرد که اگر جده و شراری و یا شعله ناری باشد بجهت اسم که بخندان است  
 خاموش خواهد شد قدری که راه فرستند دیدند که از بخندان دو و یک صاع  
 کرده مصراع وقتی که حسنه دار شدم سوخته بودم بعضی از زحمت و  
 پاره از آرد و قوت سوخته ضایع شده بود محمد باقرخان برای تسلی خاطر  
 در طر فاطمه بدان حسن باطر غیظی کرده با چوب بادم بر پیکر و اندام او چند  
 چوبی زد و بسیاریات قبای فروخته و عجمای سوخته را این چوبها چاره نخواهد  
 کرد چون قدمت خدمت دارد بار تحمل است یقین وقت مراجعت فاطمه را  
 باب خواهد انداخت که هر چه وقت بهتر شد این را تر شود نمی اندازم نمی آید

شرح  
 در خدمت

باقرخان

باطر  
 سرشته تیر

قدمت

باقرخان







بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

لما روين عجم کت غبرین با چراگاه اوارایت ثم رایت نعیما  
ولمکا کبیرا احمد ندرخت ساعدت ونجم ساعد خاصه پس از که  
نجد مت ویکرمانور و نعت بستر سرور شده باشد  
بدیر سجده ازانی چون لال صدری سجوی در آن صفت نعل  
العده علی الرواه و الخیبه علی الوشاه که چنین حکایت کردند و روایت  
که پس از خطر حال و خطر حال بنور لبی زباده بدن ترک کرده و شبی  
با ساد و به دان بر نبرده و نوب نصره الله و له حکم حکم بعدیه مضطرب  
رجوع نمودند که معرضین من العساق عارضین من النفاق را جوابی با صواب  
گوید و آن حضرت را که مطاع آنجم و شعاع آن شمع هستند و با آنجه  
آنچه دانی کنند و در معنی ایشان در اینجا بجهت مشغول باشند و سرکار در  
برفت و رفتن شب چهارشنبه آخر صغراست الحمد لله بانجیر  
و نظم پایان سید نمیدانم چه عرض میکنم اسرار و حانی آفته و توابع  
جسمانی آشفته است با حرم علیل و چشم کلل درین ساعت چرخ در مقام  
رحمت و بیخ برآیم همان بستر کجایم سخن برآزم که خیر الکلام قل

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

کلل  
کسین





بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

ملوارین عجم کت غبرین با چراگاه اذاریت ثم رایت نعما  
 و ملکا کبیرا احمد تدبخت مساعدت و نعم ساعد خاصه پس از آنکه  
 نخدمت و یکرا نامور و نعمت بهتر سرور شده باشد  
 بدریجیه ازانی چو لال صد ریجونی در آن صفت نعل  
 العده علی الرواه و انشیبه علی الوشاه که چنین حکایت کردند و روایت  
 که پس از حط رحال و حط رحال هنوز بی ازباده بماند ترکمرده و شبی  
 با ساد و همه دان بمرزیده نواب نصره الله و له حکم محکم بعدیه مضمحل  
 رجوع نمودند که معرضین من بعدی عارضین من لنفاق را جوابی با صواب  
 گوید آن حضرت را که مطاع آنجم و شجاع آن شمع هستند و با آنجم  
 آنچه دانی کنند و در معنی ایشان در اینجا بجهت مشغول باشند و سرکار  
 برفت و در وفایت شب چهارشنبه آخر صفر است احمد تدبخت باخیر  
 و انظر بپایان سید نمیدانم چه عرض میکنم عاقل و حانی آفته و قوی  
 جسمانی آشفته است با جسم علیل و چشم کلیل درین ساعت چو در مقام  
 رحمت و رحمت برآیم همان بستر کجتابی سخن بر دازم که خیر الکلام قل

سید محمد علی حسینی

فہم جلد

خانم بیگم صاحبہ مدظلہ العالی

خانم بیگم صاحبہ مدظلہ العالی

خانم بیگم صاحبہ مدظلہ العالی

این کتاب در دسترس  
است و در دسترس  
است

از موقوفات عراقی

کتابخانه

*(Signature)*

4

کتابیں

کہیں نہ مرغ خاکیں کشند  
جمع و جاحضتے است کہ  
دعائے

[illegible]

همیشه دیکهای  
همانها ز شش و پا  
برای منم و آینه کا

رخصا حتی قرب انخدم لیسائل عن حالهم وخطبهم وقرعهم وکنسیرهم  
 وضمیرهم وغمایهم و میسرهم وینجبرنا انخدم عن حال القادوم انهم فنی  
 احد ووطرائی الورد وکان بینهم اجرد من المزدکیان بنبل المجد  
 اندیات جدید ابل غات شهید تا آقا بزرگ میش از کله کرک کلون بریا  
 خبر مجور این بود که بعضی سانسید ارمنان دنان است که انماخذ  
 با سعادت کردید یقینان حلال آباء حرام صرف خواهید فرمودید  
 که شعر خواجه را هم بخوانید هر چه بفرماید و بگوید نوشت است و جزو پیش  
 امسال در میان نبه زارت ری چند رکاشته بودند با سلطان کت  
 که اراضی اوت است چند ربعی بعل آمده بود چند عدد برای تماشا  
 آورده بودم یکی را بخدمت فرستادم ملاحظه بفرمایند مرجا بکلازی  
 و هذا سلق الدی یسبح فی الحلق ویزید فی قوه الحبس زیاد عزمیست  
 اگر در خدمت سرکار والا این چند روز خبری باشد مرقوم خواهیم کرد  
 این مراسله بنواب میرزا ده مجس میرزای امیر خورکاشته شده  
 جعلت فداک ای وصف تو خلد خاطر من چرب آخور روز حشر من

صاحبی قرب اندم لیسائل عن عالم وخصم و تر عالم و من کبیر  
صغیرم و منافعم و میرم و نجرنا و خادم عن حال العاد لم تنم فونی  
عد و طرانی الورود و کان بینهم آخرو من لم یکن یبدل الی  
دیات جدیدات شیدا تا آقا بزرگیش را از کله کرک چکونه برآ  
برنجو این بود که بعضی سانسیدار معان و نان است که انعامت  
سعادت کردید یقینان حلال را باب حرام صرف خواهید فرمود  
شعر خواجه را هم بخوانید هر چه بفرماید و بگوید نوش است و خردوش  
مسال در میان خیمه زار دست در یخچند رکاشته بودند با سلطان کت  
راضی اوقت است چند ربعی بملأه بود چند عدد برای تماشا  
ورده بودم یکی را بخدمت فرستادم ملاحظه بفرماید هر چنانکه  
ندالسلطان الذی یسبح فی الحلق و یرید فی قوه بحسب زیاد و غرضی  
که در خدمت سرکار و الا این چند روز خبری باشد مرقوم فرماید  
بن مرا سله بنو اب میرزا و محسن میرزای امیر آخو رکاشته شد  
علت فداک ای وصف تو خد خاطر من چرب آخو روز و رخت من



این کتاب در سال ۱۲۸۱  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۵  
 در ماه ۱۲  
 در سال ۱۲۸۱  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۵  
 در ماه ۱۲  
 در سال ۱۲۸۱

او را در اول سال جدید که از برکت بود بفال سعید که رقم بدست من این  
 شنی نصیحت را عیاجه ریش مطالبه خواهند نمود تا درازی و همین قدر  
 بنویسم که غنایت فرمودید حایت نمودید چرا که حدیثی از ائمه علیهم السلام  
 و اجابت المأمول و اطاعت الصدیق و اراده تطبیق و اگر بقول فقهای  
 قوم و قایم اند عن اللوم مجانی یعنی بلا درگش این برکت ادا و هدیه و بلا  
 این خلق نصیحت فرستاده اید لازم است که بخانه آباد و لطف سرکار  
 ندیا و ختم کلام کنم تا جواب سرکار برسد در تردید سوال و تجربه خیا  
 خواهم بود و در نیست که در زینت رپاریس که حامل این متاع نصیب  
 از بابت میل که تجربات بمنشی من دارد و سواد این مقبره را با آن یکی  
 مراسله بی ربط در بیاضی مثبت و ضبط نمایند یا نه و حجت است

بنواب اعتضاد و اساطینه نوشته شده علی جان غلام به  
 خوشگلی است که از جانب ممد علیا حامل خلعت شب  
 عید نواب معظم لایه بوده و وکیل شوال ۱۲۸۱

این کتاب در سال ۱۲۸۱  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۵  
 در ماه ۱۲  
 در سال ۱۲۸۱  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۵  
 در ماه ۱۲  
 در سال ۱۲۸۱  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۵  
 در ماه ۱۲  
 در سال ۱۲۸۱

کمان داشتیم پس از یکدیگر خلع و زندقه حکم چون و چسند و شنیدن چنین  
 یاوه و خواندن احکام قبی و ساد و چاچس سرکار فرمودید قول خاقانی  
 ماصد فی جسم رساند بیت شومید همان مطبخ من  
 و پستی عمل و یکی بروغن معلوم نیست که زند و خلع دست  
 از عناد و بچ بردارند طریق انصاف پویند و سخن خلاف نگویند و حکیم  
 اصل و فرمایش میر باوق و طبل ایشانند پس این باد این آلوده نخواهد  
 گشت و ذین ازین پس آلوده نخواهد شد و این خیک بچک نخواهد رفت  
 و حواله جات سرکار با ستاد کریم اصفهانی چنانکه باشد و دانی مثل عکس در هوا  
 و تش بر آب همه خیال و خواب است چون با پی خسارت در میان بود دست  
 جسارت و از کر و دشت از الله تعالی درین بود و با صد نه رسید  
 ضرر و نقصان و ضعیف و خسران با پستلاستی و جو و شریف سهل است یاد و دست  
 بنجاب میرزا سعید خان وزیر امور خارجه نوشته شده  
 جناب جلالتاب وزیر امور خارجه دام اقباله العالی برک عالی که  
 جناب عالی دستماده بودید غرض و حصول و شرف حصول بخشید و لفظ

و هن  
 ختم دان مسمد  
 روغن  
 و هن  
 بفتح و او بهی  
 سستی

ضعیف و خسران  
 زیان است

عالی  
 کران قیمت بها

این کتاب از حضرت شیخ محمد باقر  
 مجلسی در شهر کربلا  
 در سال ۱۲۰۰  
 در روز پنجشنبه  
 در ماه شعبان  
 در سال ۱۲۰۰  
 در روز پنجشنبه  
 در ماه شعبان  
 در سال ۱۲۰۰

سالیان در این چنین طالع و عیاد بین اعباد سر نه از باشد عبت  
 فرشتا نجات تو نور روز باد  
 شبان سیه بر تو چون روز باد  
 بالنسب و آل الامجاد زیاده رحمت است

بجناب آخوند ملا محمود ترک دیب ملا باشی سرکار لعلیه  
 نوشته شده و آخوند ملا محمود و بشوخی و مزاج خودش را  
 از نسل شیخ محمود شبستری قلمداد و وظیفه بدین طعین  
 از دیوان همیون گرفت

جناب ملا باشی اللهم خطه من تصحیف الناس والناسی الحمد لله از  
 برکت دودمان کریم و خاندان قدیم که نسلا بعد نسل و ذریه بعد ذریه  
 بکلی حاوی مراتب عرفان و حاوی از معایب خدایان بوده اند جناب  
 شما که محمود الاسم بودید مسعود الرسم نیز شدید ایلا بعد فون فی ارض  
 از رونق که رونق بازار و جلوه کار شما از سعادت آن نسب و شرف  
 آن حساب است سبحان الله اشراف کتاب این باشد ثم انساب چه شد

این کتاب از حضرت شیخ محمد باقر  
 مجلسی در شهر کربلا  
 در سال ۱۲۰۰  
 در روز پنجشنبه  
 در ماه شعبان  
 در سال ۱۲۰۰  
 در روز پنجشنبه  
 در ماه شعبان  
 در سال ۱۲۰۰  
 در روز پنجشنبه  
 در ماه شعبان  
 در سال ۱۲۰۰

این کتاب از حضرت شیخ محمد باقر  
 مجلسی در شهر کربلا  
 در سال ۱۲۰۰  
 در روز پنجشنبه  
 در ماه شعبان  
 در سال ۱۲۰۰

فارسین بوی خوش  
 آستانه  
 دستان بوی خوش  
 دستان بوی خوش

مخفی می شود آن مجبور  
 از جان و روح و جان  
 دستگیرم در هر روزی

ندایت شوم علی جان باطلعت ز آخر حامل خلعت فاخر است نعم  
 الحامل المحمول العال و الممول کلاهما عندک محبوب و فی یام عیدک  
 مطلوب مرجا بده الشریف فی العید الشریف و اهل البند الحامل فی اول  
 الحمل نمیدانم در صفای این طلعت و بهای آن خلعت چه خواهد بود  
 و قیمت این کالا در حضرت والا چه خواهد بود که قابل حامل و مقبول محبوب  
 افتدی بها از جان شوم بهیستی و صیر فی کل اللسان مندها  
 بر سال که حامل شریف نفس کاخی خیس بود و آن سال بر سر کارش  
 میگذشت اسال که الحمد لله حامل و بد است چه قدر بر قدر سر کار خواهد بود  
 بد ریجی می آردانی چون بلال صدیق سبحانی در آن صف نعل  
 نه ای که بر صدر و بد ز فایز شید و بجای و متد ر حایر بالفعل که علی جان از  
 نج حیر و شال کشیک که بخدمت میرسد خوب پسرخ و زرد بهم آینه چسب  
 و و در بهم کجاست تا از حضور موفور السور چگونه شاد و مسرور گردد  
 چون با نظر تو هم نشین گشت پشمنینه او بر شین گشت  
 زیاده مجال عرض نیست والا در محیش و ادمنی و ادمنی نشاء الله

از جان و روح و جان  
 دستگیرم در هر روزی  
 مخفی می شود آن مجبور  
 از جان و روح و جان  
 دستگیرم در هر روزی  
 مخفی می شود آن مجبور  
 از جان و روح و جان  
 دستگیرم در هر روزی



بهتر از ماضی حال باشد تا ندعی چهل نفس گسته کرد و زبان شست  
 انشاء الله عما قریب جناب سرور با جردیل فحار و رفع اعلام استیلا  
 مراجعت خواهند نمود کارش این است که اگر چه مختصر و محل شد ولی نفع  
 شما بنجاب ایشان مطول مفصل خواهد بود انشاء الله از تشریح چاه آب و  
 ترفیع چاه و آب شما تعافل نخواهند نمود زیاده رحمت است  
 بنو آب اعضا و اسلطنه از جانب مد علیا نوشته شده  
 که علی جان باز حامل خلعت شب عید بوده است یار  
 فدایت شوم در این عید میمون از حضرت میمون حاصل  
 ایام نوروز و عید مسیر و ز که بسرا فرازی سرکار والا تشریف شریف  
 عطایه حاصل و علی جان بود و سرکار والا باعتبار حامل و اقوام  
 از منقود و منقول در بهای خلعت و صفای طلعت هر چه لایق بود رعایت  
 میفرمودید چون هر که در شت خواست در شکو است از آنست عرض  
 میکنم که خلعت شریف همان است و لی خلعت لطیف همان نیست آن

در این عید میمون از حضرت میمون حاصل  
 ایام نوروز و عید مسیر و ز که بسرا فرازی سرکار والا تشریف شریف  
 عطایه حاصل و علی جان بود و سرکار والا باعتبار حامل و اقوام  
 از منقود و منقول در بهای خلعت و صفای طلعت هر چه لایق بود رعایت  
 میفرمودید چون هر که در شت خواست در شکو است از آنست عرض  
 میکنم که خلعت شریف همان است و لی خلعت لطیف همان نیست آن

مجلس  
در روز  
در روز  
در روز

حسین کرد و بهم گراین به اسم و آوازه در شئون حرب و فنون طعن و ضربت دارد  
کاهی در پیش بخاری گشته و کاهی بیاس ز کنی را بخواری بخاک و خون غشسته  
و باج از بند گرفته و خرج از سینه باز از برکت آن خاک پاک است  
که مدفن آن کوهر تابناک است **جمله تو این است اصلت چون بود**  
**بهر تو این است وصلت چون بود** باری پس رقتیم اجداد کرام  
و مکریم آباء عظام ترجیب عید و لقب ترجیب موجب و منصب لازم شد  
انشاء الله میایدست در خدمت دیو بهت بندگان ثریا شان نوب  
مستطاب قمر رکاب و لیعهد و ولت قاهره لازالت سرود قات  
کماله مشدوده و الحنا بجلاله مدوده صاحب مراتب بلند و متنا  
ارجند شوید و در مقام تدریس ما اکن بهر نحو باشد صرف نظر از هر  
سهو و خطرف لغو نبغائید که فضل شما پسندیده و انظار گردد و اسم شما  
برگزیده و اخبار و ابتدای کار هر روز خبر حسیه از آن سرکار برسد که  
بحول الله در دین فائز شوند و بشق شایق لغات عرب آموخته باشند  
و نکات ادبانه و فقه که رفته رفته در آن حضرت حال شما در تالیفات

انوار

۱۰۰

مجلس

طالعی

پیشانی و دریا بخاں

۱۰۰

از غفران و غیبی

جاءه

شکر الہی

طوفان غلوغلو دغايم  
بهمن گرام

ماتر

۱۱

اسم و لقب اغلب از خواتین معظمه بایام ذکر شده است  
 خطاب مستطاب شد آنکه از فیض آفتابی و نصرت الهی از زیاده  
 شمس و دولت ما از خاور و کار کمارنی نشان و قمر سلطنت ما از افق بخیر  
 تابان شده است بگزاین کرم و سپاس این رحمت همیشه در  
 محامد و انعام و بخت محاسن و اکرام و در حق غریب و بومی و زکی و روی  
 مضایقه داشته ایم و منتجان سلطنت عظمی و متعلقان خلافت کبری  
 که ذوی الارحام هستند بدلول کلام مخبر نظام امام همام حضرت صادق  
 آل محمد علیه السلام که اکرام و در حق اقربا و ارحام باعث تمامی ثروت  
 و بقای نعمت و امتداد عمر و زنده گانی و از دیاد غرت و کامرانی است  
 زیاد و تر مراعات نموده و محامات نموده ایم که بفرایغ بال و رفاه  
 حال و دل شاد و خاطر آباد و دولت قاهره مشغول باشند  
 مصداق این مقال نور چشم کرم مرضیه انحصار محسوده و الفعال خاد<sup>ین</sup>  
 خانم است که در میان نبات احوال پریشان احوال بود و نجوایستیم که از  
 خوان احسان بانی بهره باشد لهذا مبالغه میگردانان زیادت پانصد

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 و الصلوة علی سیدنا محمد  
 و آله الطاهرین

خدا را سپاس

و از آن  
 جمیع خدایان  
 و ارباب

ملاحظت پاره و صباحت رخسار نمانده است نه خمیای ساد و نه آن نوز  
 نه خمیای با و نه راین و نه در حقیقت چون اول جلوه سر است و نه نشا  
 شراب و سه کار و الا بدین ملاحظات مبادا از اکرام او چیزی و از  
 انعام او پیشیزی کم کنید شعر  
 الهام السدی و الرسول و جلد  
 و جلال الرسول بحب و جلال المل  
 و الفت چنین منظور خواهید داشت که اگر از بدرش کاسته از  
 قدرش نکاسته است ع هنوزش دست بر جمی در آرد  
 و باب خود و ثانی باز حدش بصیقلی صفا گیرد و قدش به شکلی بماند پر و  
 انشا الله بملاحظه شوکت و اَلت و بهند ز شان و حالت او  
 و موته فاش و حرستی را حق خواهد فرمود امید دارم بفضل آتشی سایان  
 نامت شما بی از جانب بندگان حمد علیا و ستر کبری و اامت شکو  
 لا لب خلل و سائیس قبا ع و را کب صدو پیش و شراب و پیش  
 رقی است که از جانب سرکار حمد علیا نوشته شده

سید محمد تقی

سید محمد رفیع

گزشتہ

بخیر

ایجاد معنی

حایل و تعویذ

جنگ و صلح

١٠٠

515

مجلس  
مجلس

خاتون

جستجو در بایگ

رائق

حرف طعنه  
نکوه

مجموعہ کی سربراہی

مقرب انما فان معاون الملک چنان برتس که مودی بر بقین  
که خدا حافظ هم بخودی کارت طور ی بالا گرفت که کارت هم زیادت  
رفت حق داشتی که بختی چنین با مور بختی چنان مسرور شود است  
کسی نخواهد کرد بیت دولت آنست که بی خون لایک  
ورنه با سعی عمل باغ جان این نیست حالا در صد ایوان چون در نایان  
کاهی اذاجا نصرانه میخانی و کاهی شب اغفری و هب لی ملک لا یسعی  
من بعد یانک انت الوهاب میگوئی کیت که باشما دافت بیت  
هر که باغ فلا باز و چن کرد ساعد سیمین خود را رنج کرد

وزیر امور خارجه  
 دربار محليه  
 تهران  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸  
 ۱۵۴۹  
 ۱۵۵۰  
 ۱۵۵۱  
 ۱۵۵۲  
 ۱۵۵۳  
 ۱۵۵۴  
 ۱۵۵۵  
 ۱۵۵۶  
 ۱۵۵۷  
 ۱۵۵۸  
 ۱۵۵۹  
 ۱۵۶۰  
 ۱۵۶۱  
 ۱۵۶۲  
 ۱۵۶۳  
 ۱۵۶۴  
 ۱۵۶۵  
 ۱۵۶۶  
 ۱۵۶۷  
 ۱۵۶۸  
 ۱۵۶۹  
 ۱۵۷۰  
 ۱۵۷۱  
 ۱۵۷۲  
 ۱۵۷۳  
 ۱۵۷۴  
 ۱۵۷۵  
 ۱۵۷۶  
 ۱۵۷۷  
 ۱۵۷۸  
 ۱۵۷۹  
 ۱۵۸۰  
 ۱۵۸۱  
 ۱۵۸۲  
 ۱۵۸۳  
 ۱۵۸۴  
 ۱۵۸۵  
 ۱۵۸۶  
 ۱۵۸۷  
 ۱۵۸۸  
 ۱۵۸۹  
 ۱۵۹۰  
 ۱۵۹۱  
 ۱۵۹۲  
 ۱۵۹۳  
 ۱۵۹۴  
 ۱۵۹۵  
 ۱۵۹۶  
 ۱۵۹۷  
 ۱۵۹۸  
 ۱۵۹۹  
 ۱۶۰۰  
 ۱۶۰۱  
 ۱۶۰۲  
 ۱۶۰۳  
 ۱۶۰۴  
 ۱۶۰۵  
 ۱۶۰۶  
 ۱۶۰۷  
 ۱۶۰۸  
 ۱۶۰۹  
 ۱۶۱۰  
 ۱۶۱۱  
 ۱۶۱۲  
 ۱۶۱۳  
 ۱۶۱۴

تہمان  
کنہ از منہ را تہمان

استصوابی مکه در مملکت فارس معین شده است در حق مشایر  
 محول داشتیم که همه ساله از قرار قبض بعد از وضع دو عشر دیونی دریافت  
 کرده بدعا کونی ذات خجسته صفات علیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی  
 خلد الله مکه مشغول گردد و مقرر آنکه نواب پست طباطبائی شاهزاده و آلاک  
 کامکار حسام السلطنه حکمران مملکت فارس از بده استنبه فارس سئل و مایل  
 همه ساله مبلغ مقرر را از باب استصوابی سرکاری در حق مشایر کانی  
 داشته که بخرج محسوب است المقرر آنکه کتب کرام مشور مبارک ثبت  
 کرده از شایسته تفسیر مصون اند فی شهر محرم الحرام ۱۲۸۲  
 کاغذیست که معاوان الملک در وقتی که در رمضان ۱۲۸۲  
 بچاپاری مانور آذربایجان شد که بحساب میرزا نصر الله  
 کمرک و با اختلاف حساب میرزا عبد الله خان نایب النور  
 بعلی احمد بیک و میرزا نصر الله و باعمال ساعد الملک میرزا  
 قهرمان مشیر لشکر رسیدگی نماید نوشته شده

و قدم کستان ممنون خستی و خواب باش که اختیار از دستم بود و بدین  
اکتفا نمود

عریضه ایست که بشکارگاه جاجرود و بنجاکی مبارک  
اعلی حضرت شهریار ی تباریخ شهرشوال ۱۲۸۲ غرضه

باجه  
در بنجاکی مبارک

قربان خاک پای جواهرت پای مبارکت کردم  
اولاده و نه عالیان شاهد حال است که از خجالت و شرمساری  
آن روز که از جهت مایه روسیاهی این بنده بود و نمیدانم چه عرض  
کنم و بچه زبان بیان غم و روسیاهی خود را نخواهد که محرم  
شاهنشاهی قلم طاعت چاکران با کثرت عنایت و ذلت محبت  
بنده کان ابرحمت کامل شامل خود پذیرد و ثانیاً بتاج و تخت هیمن  
که هنوز حیران است که ناکمان آفتاب رخشان از کجا در این خانه ویران  
طالع شد این گنج شایگان از کجا بدست منقلب بر ایگان افتاد و به  
سعادت از کجا سیاه بسری میکین افکند و روح اقدس از کجا بلبان

نیت  
نمیش

ایچان  
نیت

یاد کنند و بکینه پرمایه شود و قوادش کربدشت و حکام کشور بشت  
 افتادند که مقدمه یکنارگی است و نتیجه این آمدن چیت و از اطراف ملک  
 اکشاف و ولایت آنچه بای زربلچپه های بی مر است که عیان نهان  
 بی دلیل و برهان بخدمت می آورند و بی منت می سپارند مصراع  
 در صحن خانه جای نماده زرقه و چای نمیدانم در این بازیچه با از آن قالیچه  
 که شکل غریب و شترهای نجیب دارد یکی با نصیب خواهد شد یا بهر جزو  
 یخه انهای شکسته و انبانهای سبزه خواهد بود ع مصونان کف ایستاده  
 هر چه هست انشالله مقضی الامرام کفنی المام مراجعت کنید سوغات ما اگر  
 فراغات هم باشد خوب است وقت سحر است بخوردن تریاک و توپ سحر  
 خیلی مانده است بیا دشما قدم و این صفه را با قلم شکسته بیا این ساینم  
 ع کار و ز دست و دل دست دست است اللهم انی اسئلك  
 بهماکت کلمات انشالله بعد از مراجعت تحقیقات عرشی و تصدیقات فرشی  
 شایکارگی باید بقول منوچهری بحرکت عنبرین با چراگاه و حکمت  
 آهین با دامنفاصل زیاده رحمت است خود میدانی که میدان سخن مرا

مقدمه  
 بزرگوار  
 صحن خانه  
 شترهای  
 سبزه

آنچه  
 ترک است  
 یعنی اول نیست  
 اینها  
 مقصود

اینها  
 در وقت  
 سحر  
 مصراع

یعنی در حالیکه بخورند  
 از دستهای  
 دالنده

در وقت

میره است  
 از آن



مبارک داشت که این گنم همیشه در نظر مبارک باشد امیدوار است  
 که در نظر مدثر بمیون مطبوع و ستم نغیبه امر جهان مطاع است  
 عریضه ایست که بنجاکپای مبارک علیحضرت شهرماری در  
 ماه ربیع الثانی سیمه عرض شد و بنجراسان و ستاد

قربان نجاکپای جواهرآپای مبارکت کردم

دستخط هایون که مایه اعتبار و دومان افتخار زمان است چون ثبات  
 آسمانی و اشارت رحمانی شرف نزول بخشید خداوند نشاء الله وجود  
 مسعود بمیون را در کف حمایت شرف عنایت خود نگاهدارد که باعث  
 آسایش عباد و آرایش ملایه است بدستخط مبارک مقرر شده بود که نشاء  
 زود بمقر خلافت نزول اجلال خواهد رسید فرموده این مان که شرفیابی است  
 جم پاسبان نزدیکتر شود و بر این بندگان هر یومی شهری و هر شهری  
 و هری تاثیر میکند امیدوار بعنایت ملک الملک چنانست که زیارت  
 ملک کامران بر این بندگان حضرت و چاکران دولت بزودی گرامت

بیا آید اینک میدیدم بیدار است یارب این خواب چنان کشته  
 و سر اسیم بودم که نیدانستم زبان بشکر گذاری آغازم یا بجان شاری  
 پروازم آشفته منظر جمال شوم یا آفتاب مصد ر جلال و فی الحقیقه هر چه گفتیم ما  
 بگوئیم همان تجید و تحمید بشمان است که پرو در کاجان تسایش نعمتم  
 خود میکرد که مولوی در کتاب ثنوی برشته نظم کشیده است باری خداوند  
 انشاء الله و جوهر بیستون از آفات محروس و مصون دارد و خدا  
 ذوالجلال شایه حال و کوازه این مقال است که همیشه در مظان استجابات  
 از درگاه آسمی سئلت کرده ام که خدا آن وجود مبارک را برای من  
 خاصه برای بنی عباس حفظ نماید که چنین فرمان باریان پادشاه نیکت خواهد  
 که در قرون مستتالیه روزگار در خاطرندارد چنانچه در دعای پادشاه  
 در تاریخ قصیده شمس العماره عرض شده است انشاء الله  
 تا سپه است شاد باشد شما تا زمین است شاد باشد شاه  
 چون هر چیز را حق تعالی حضور مبارک لایق است لهذا یک حد و قوطی حاج  
 که منبت او کار چین از صنایع است و آن سرزمین است ان شاء الله

سلطان  
 حج مفید است

بنی عباس  
 اشاره باد و جوهر  
 همیشه در  
 میرزا

راقی  
 پیروز

رای هیئت آنگاه و این بنده درگاه و دو سال بکومت فارس رفت و چون  
 استر خضای رعیت خلافت رضای حاجی بود آن غارتها و مرارتها کفایت  
 شد که در نظر مبارک مشهود است و در این دولت قاهره که تا ابدستندم  
 بحیال بکومت سرافراز شد که از قلت یار و قوت همسایه مجال نیست  
 در این صورت کسب مال خواه حرام و خواه حلال در محال است بمرسوم  
 علمحضرت هیئت و رعایا که این موجب مرسوم و در مقابل خرج معلوم  
 دارد که در محال قضا و قفاعت با این قلیل بضاعت راه باید رفت با  
 این احوال چون بنده استطاعت آن ندارد که خرجی زیاده بر بضاعت  
 خود کند از آنست که هر کسی عقیده خود نسبتی میدهد و یقین است که این بنده  
 با پنج شش هزار داخل فلسی و دویست سیصد خردار حاصل ضعیفی است  
 با آنکه هر سال پنجاه شصت نقد داخل دارند و بیت سی هزار ضایع  
 حاصل برابری بکنند شرفا مقبول است و نه عرفا معمول و اگر تقلید کند  
 بضاعت منوب و بمحالت منصوب خواهد شد امید است که انشاء الله  
 عقل فی الجمله برای بنده کی آید و چاکری پادشاه محفوظ بماند که در نوکری

این  
 بنده

بنده

فرماید مرقوم شد و بود که معلوم شد خست تو طبعی نبود و در مقام خود  
 بذل مال مضایقه نداری هر چه در مرآتة خاطر مبارک عکس پذیر باشد همان  
 صواب است بقول شیخ بر عیب که سلطان بپسند و نه راست  
 ولی قبله عالمان میدانند که مال و نعمت فراوان ای مثال این بندگان  
 یا موردی است یا مکتبی یا موردی یا موردی از مردم و بیحد رضوان مبدع  
 صداقت در راه این دولت اثری برای دلا و فائده است اما مکتب و زمین  
 حکومت و منصب است و در خبر است اصحاب را وقتی که عمر بن الخطاب  
 بولایت میفرستاد میگفت لی علیکم غیان الماء و اطمین یعنی مرا برای شما  
 جاسوس است یکی آب و یکی خاک و منظورش این بود که طینت آدمی چنان  
 از آب و گل است از آنجهت آب و گل فایده است همین که بنای ملک و بیعت است  
 و خاک شد خواهیم دانست که در بیت المال نقصان است یا از مال حرام  
 خسران آن و جاسوسان من مرا نعم المین است این مراد به بیستی است که  
 هر که هر چه تحصیل کرد و از چاکری پادشاه رضوان جایگاه و منصب است  
 ظل الله است از نقد و زینت و کم و کیف همه بدون میل حیف است

بنی  
 مفتوح اول بنی  
 و در دماغ

زینت  
 پهلوی  
 ح

که شما چرا عمر شریف را صرف این امر مخفی کردید که روز و شب با نوح  
 و تعب سئل و جبل طی کنید و از روز و دغل شنوید مگر دروغ و نیشید  
 و نوع بخیرید الا خوره و جوال و مدبیه الا اشرافی و ریال اند و خفه دیر  
 از نفع و زینت در این حلقه شتاء و صیف باید مصرف بیسانید لا اقل  
 و ظهر و عصر نماز قصر نیز حاصل و داخل شما نباشد و مال نفست رخا بداید که  
 مال نیارد و عیال هم نفست نیست که و بال باشد باری آدم تمسک  
 و الا این مرحله تفصیل حال که آلوده این عار شدید و آسوده از اینجا کشید  
 زحمت من این است که گمان و استکان باقرخان بچاره که از وطن آوار  
 حمایت بنماید که همیشه در کف رعایت شما و غم نمود دست لری که نماز بخواند  
 و روز و بکیر و بارض آمد پس و باید مقبول همه کس شود خاصه که صد  
 هم داشته باشد ان شاء الله این خواهش مرا قبول خوابید کرد و باز هر یک  
 از مجاری حالات قلمی خوابید و شست

کاغذیست که بنویسد الذواله نوشته شده بتاریخ

بنام خدا

بسم الله

الحمد لله

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد



حق در تمام طعن و قی برآمد که ما ستمنا محضند و ملول که بمعنی محزونست لاف  
 محزون مردود و مطعون است این بنده را یعنی جهان غمی باین نسبت و اندوه  
 ماتی چون طعنی ججاج و دیری پی مصباح مانده بود و نه قوت گیر و دشت  
 نه قدرت ستیز تا از لطف کرد و کار از دست سلطان بسین و در بهان متین  
 و در یابی ز خاخر آبی بروی کار آید فتنه قفا و کلاه با بحر کی از قافوس عیلم  
 که حاوی لغات است و یکی از ناموس پس اعلم که راوی نکات آن یک بزبان  
 بیزبانی کشف مضل نمود که ملول بمعنی محزونست و این یک بلسان معجز جان  
 مشکل فرمود که این عبارت صحیح و این اشارت یلح است و بر اعجاب حضار افزود  
 و ز کتب غم از خاطر این بنده زدود و لهذا این چند بیت بلسان عربی پسین  
 تشکر آن نعم المولی و نعم المعین سرود و اینک بحضور موفور السور و سرکار و لا  
 فرستادم که از صحرای سرکار بگذرد تا بنجد مت سر سر سعادت ایشان بقدر  
 اگر عیبی داشته باشد ریخته اراد که طبع این بنده با جمود و صلی و خمد و اتی  
 بهجت در میدان بازی سب بازی و کوی بازی بخورده و در زمین لرزش او  
 بمضامین قرین عرب پرور خسته اگر خفته در تشبیه و کبوتره و در برش

بسیار

بسیار

ججاج  
بروید

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

شهر جب ۱۲۸۳ و مجلسی که گفتگو بوده و جناب اشید  
حسین نواز و مرحوم بحر العلوم تصدیق قول نواب  
مستملد و له را کرده

فدایت شوم و مجلس لغو و عیسی محفل پر پرید که از عام و خاص شن  
و خاص بود و صحبتی از عبارت لا و فاعل و در میان آمد که تخریف کتاب  
و تحقیق نامضوب که در خط نسخ کاف لام شباهت تمام دارد و لا و فاعل  
ملوک شده است و لا این نقیصه بر سلاطین که بعضی از ایشان بنیادین  
بود و اند چار و ست ثانی این کلام منقول در که ام کتاب منقول است ملوک  
که از ملوک سامت که بر وجود غالب است و راحت را طالب پی کا  
نیرود و فایزانی نیکه علیل را بنوید و و او فیل را با میدا میکند  
و در سنی قبول بل بازار آدم بی بند و بار است که محل است و اعتبار  
همی کنیم گفتم که آب و در بان و همی کنیم گفتم که باد و در پندان  
جوقی از عباید و عاید از صا وید بل شحات و جمعی از کفاه و اسکلام

شهر جب ۱۲۸۳  
مجلسی که گفتگو بوده  
و جناب اشید  
حسین نواز و  
مرحوم بحر العلوم  
تصدیق قول نواب  
مستملد و له را کرده

فدایت شوم

و مجلس لغو

و عیسی محفل

پر پرید که

از عام و خاص

شن

و خاص بود

و صحبتی از عبارت

لا و فاعل

در میان آمد

که تخریف کتاب

و تحقیق نامضوب

که در خط نسخ

کاف لام

شباهت تمام

دارد و لا و فاعل

ملوک شده است

و لا این نقیصه

بر سلاطین که

بعضی از ایشان

بنیادین بود

و اند چار و ست

ثانی این کلام

منقول در که ام کتاب منقول است ملوک  
که از ملوک سامت که بر وجود غالب است و راحت را طالب پی کا  
نیرود و فایزانی نیکه علیل را بنوید و و او فیل را با میدا میکند  
و در سنی قبول بل بازار آدم بی بند و بار است که محل است و اعتبار  
همی کنیم گفتم که آب و در بان و همی کنیم گفتم که باد و در پندان  
جوقی از عباید و عاید از صا وید بل شحات و جمعی از کفاه و اسکلام



این کتاب را در کتابخانه  
 آستان قدس رضوی  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ۱۳۰۰  
 تاریخ ثبت  
 ۱۳۰۰

لایحه‌ای اند اسم هذا الكتاب - لاغی اند رسم های الملوك  
 انت صدقني بقولي اندي قلت بالاسل لا واملول  
 خدای من و کنه بوسینه اما انت از متهم نصل الیل  
 رضی اند غلک ما دام سیری کو کب فی وجی ویث فی  
 بنواب حسام اسطه و راه رمضان ۱۲۸۸ بعد از ناخو  
 نجت مملکی که در ماه شعبان قبلا شده نوشته شده است  
 ای سروری که گویا جلالت و در وقت حاجت از تو کنه چرخ حیات  
 ذکر جیل تست و آفاق منتشر چنانکه در عرب بود اشال سیاه  
 دست تو در نوال بود غیم مطره خلق تو در شیم بود شک وایه  
 باشد نزاری غلص تو عیش ناعه کرد و جنبه ای دشمن تو داء وایه  
 کردید تافیه چو دلم تنگ و باغ میش بی آب ماند داشت که چون شتایه  
 ز قی بگو میر خدایم تو باد که به بهانیه شوی و کاه لایه  
 دانی ذکر میر چه مطلوب خاطر سوغات کر میر بود اسب و جایه

این کتاب را در کتابخانه  
 آستان قدس رضوی  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ۱۳۰۰  
 تاریخ ثبت  
 ۱۳۰۰  
 این کتاب را در کتابخانه  
 آستان قدس رضوی  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ۱۳۰۰  
 تاریخ ثبت  
 ۱۳۰۰

باشد معذرت و راست و انجمنی کی شعر ترا بخیزد خاطر که خیرین باشد خاکسبک  
 و بر بجزش نماند و به سبب آشنائی و چگونگی زاهد و سیاحت و حق فصاحت بر  
 می آید عجب از همه که تخلص او یب و درین سه و حیث متاع شعر و کمال باشد معانی  
 چنانست که بکلمه زیب و جوشن کند و بلا در نیت گلشن و هند خاقل از اینک  
 در عی بهند از حلقه موزون و یک حلقه در و چه کم چافزون ولی میداد  
 چنانم که آن سلاطین و دومان جلالت و خلاصه خاندان سالت که منبع علم و کمال  
 و منبع فضل و انصالی است در این شاعر است و کلمات اندرست بعین انعامش نکرند  
 و بشین اعراض مکنوند و عین ارضاع عن کل عیب کلمه  
 و لکن عین انسخه شبیه می مساوی انشاد الله در نظر شریف سرکار و لا  
 موقع قبول خواهد یافت و تفسیر و تبدیل و جرح و تعدیل هر چه بفرمایند محترمند  
 زیاده و محبت است المحرمه

یا بن بحر المعلوم و ابن الاما	جد یا اصل الفروع من ع الاصل
انت ا رویت روضه الفضل	من بعد ان و انت بذبول
انت اسم الكتاب اسم العلل	انتی فی الثریه لال الرسول

بهودی حاصل شود لاشک که از فضل خدا و توجه خداوند که درین وقت

سحر با جالت تبار و سحر و دلی شفت و خاطری آفت دست تو سل بر این

پاک حضرت عرش مرتبت حجت خدایه شده روحی و روح العالمین قدم

در آن کرده نالیدم و در نیایی نجا که نالیدم لمحرره هزار باب شفا فضل کردگار گشت

هزار لطف خفی فیض شبت و چارم کرد ز حکم شاه شهیدان منور قیام بقدم

فلک لالی صحت هستی شام کرد زمین کمرست شاه دین امام بهام

بلک براسب شفا آن زمان طرم کرد قضا بحکم نبی مین در میسم کرد

فتد را بر روی سیر دریم کرد هزار مرتبه جان بهی فدایش باد

که بر یکی در خویش اختیار کرد و در حقیقت دست غیبی بود که آن فیه

که بغف انباشتد بطف برده اشتند و الا بر حمت میل و چنگال پروان آوردن

آن شکل بل مر محال بنظری آمد چنانچه با مندر از صحر و زجر من نصف الفیل الهی

خوابتند و نشد مصراع آنچنان پای گرفت است که مثل برود و لی

در جنب قدرت آلهی که آسمان بی ستون فراشته و زمین با سکون و اشتهیل

و آسانت خاصه که شخصی شیخ در آن حضرت زرع باشد که خاصه موجود است

تغییب کردی

در آن

در آن



و اصله و پیغام علی محمد و آله خیر آل زیاده و رحمت است  
 بنجاب حسنعلی خان وزیر مختار که توسط و فخر از  
 پیشینه مهتای مرحوم والی را کرده بود و در وقت مایور  
 بکر و پستان که آن دو نفر میرزا نصر الله و میرزا شکر الله  
 ملازم و نوکر باشند ماه رمضان ۱۲۸۸

رقه شریفه که ملکین بابل و احوال بودند در حسن دان و اصل شد شعرا  
 الهامی و الرسول و جنبا و جوار الرسول بحسب وجه المثل  
 اتحی این دو جوان آراسته و زلف و کاکل پر آهسته اند  
 هنوزش دست بیری جمی در آهست هنوزش کتیه بر بالین ناز است  
 و قی لایق عیش و فایق طیش و محمود است و مشهود یاران بودند که مثل  
 مرحوم والی متاع عالی را حسنه یار بود و تو را تا بوسه باشد می شام  
 مرا تا سیم باشد می شام در غمره هزار بهره بند میگردند و در هر گام

و خلاصه کاینات است چه باک از موج بحر آنرا که باشد فوج کشتبان شهر  
 خواجه علی الرحمن بین ما مناسب است چه مبارکت سحری بود چه فوج  
 آن شب قدر که این تازه براتم دادند و تقیامت اگر شکر گویم اندکی از  
 بسیار و یکی از هزار نخواهد بود که هر سه موی من که دوزبان شکرهای تو  
 نیار و در بیان غممه آله ثم حمده علی ما به انما جمیل انعم و کجایید  
 داشتیم که باز جانی بود که خدمت سرکار و آلاخا به برناه خواهیم گذاشت شرح  
 حالی خواهیم گذاشت و در دلی خواهیم کرد و حرف دلی خواهیم زد و هیات بسیار  
 لما تو عدون باری از ضعف و نقابت زیاده بر این مجال تحریر نیست  
 اندکی پیش تو کشم غم دل ترسیم که دل آزرده شوی ز نه سخن بسیار  
 بخدائی که ذات پاکش از عیب معزست و از ریب مبرا و آن لیسند اعلیٰ که شب  
 شنبه شبان بود شبی بر من گذشت که مسلمان نشنود و کافر نینهد  
 جزای یک شب در دم کرد و بایزد سوی هشت برم کافره مسلمان  
 انشاء الله تعالی این حمات خطیره و صدمات کبیره کفاره دوزخ خواهد بود  
 و اجر اخروی خواهد داشت و بسجمل الله بعد عمر سیرا و الحمد لله علی کل حال

تقدیم  
 یعنی شب پنجشنبه  
 و آن شب میفرماید  
 متصل به یکشنبه  
 بود چنانچه پیش  
 از این اشاره بطلب  
 نموده

سار و ملائک آینه و تصانیف و انش کلو بر خلق و کلکونه کسان از خون هر خلق -  
 ابد الانش حرام کار و ده حکم لقبان شود خواره بار بی هر خبر اگر چه  
 مصحف و باشد طالب بسیار است و بحسب هر متاع اگر چه قابل هم نباشد پادشاه  
 متاع کفر و دین بی مشتری نیست کرد و بی این کرد و بی آن پسندند  
 اگر زندان خبر شوند سر میانه را خواهند کشت و در هوا خواهند بود و بخت  
 نه عن کنند که پسته روزی در کوی بزرگ و بکدر مرد و زن بر فرض محال عرض  
 جمال دهند و دام غمزه که بخمال شما برای ما و بحسب دیگران نیستند خاصه این  
 ایام ماه روزه که بحسب از و حام عوام بیت پارس است یک موزه و  
 و غمزه و تبوه و عین و عانت شیطان لعین و باره باره و کاره خواهند شد  
 و زرقه زرقه امیر هزاره آب فستج بخور خواهد آمد عسی لایام ان ریجن تو ما -  
 کانه کی کاوا با این حال چه لازم که شما بخیر مادی باشید و من شربابی  
 شب رمضان با مزاج علیل و حالت خسته زیاده از این بخت نیتان شد  
 اگر چه میدان سخن فراخ است و غایه پستلخ و اسلام  
 در تعریف خاکشی نوشته شده ۲۰

این بیت  
 در حدیث  
 و در حدیث  
 و در حدیث

برادر  
 اسم  
 و در حدیث

علی  
 و در حدیث

و در حدیث

هزار دام می ستروند اکنون که خطشان میوه و خوشان میوه و قرشان  
 در سیاهی و ثمرشان در تباهی قدشان ز حلیه بیکل عاقل و خدشان ز نیت  
 صیقل عاقل است بدلات شما بصلالت بند آمد و اندال علی بحسیر کفا طله  
 ولی نمیدانند که در آن مان بر حمت نزول میکردند و درین اوان بر حمت حلول  
 می کنند و در آن وقت تقیل قدشان محبوب بود و حال تحنیل و خدشان مطلوب  
 و این عبده ذلیل الملتجی الی عسفر بر بخیل در جوانی هیچ وقت آرایش این قیام  
 و تمنا نداشت حالا که سن کس کسولت باین سهولت چرا خریدار متاع کاسه شبنمی  
 فاسد بشود اگر چه الحمد لله نفس آید ازین آرایش و نیه مبراست و طبع سلیم ازین  
 تعاقب میم معرا ولی بسج نباشد جمعی که غیب گویند و عیب جویند مضمون خواهند  
 گفت اتقوا من مواضع اثم و حبسوا قول الزور و مطلق این و جان غریب این  
 مکانه و نمیدانند که اینجا بلد طران است خلاصه ایران محمودی ز و لبران تباری  
 و و ایران کار است و انشوران کامل دارد و در مشگران قابل از جمیع و شصت هزار  
 منتقل و از ابل طربش بر و نعل است مجمل سیلته از هر طریق است مختار  
 بودم و زکات و مبطاحال صریح فرخت خبازانش خیانت انجیر شیطان

خطشان میوه و قرشان  
 در سیاهی و ثمرشان در تباهی  
 قدشان ز حلیه بیکل عاقل و خدشان ز نیت

بیت  
 سرکش  
 خطشان میوه و قرشان  
 در سیاهی و ثمرشان در تباهی  
 قدشان ز حلیه بیکل عاقل و خدشان ز نیت  
 خطشان میوه و قرشان  
 در سیاهی و ثمرشان در تباهی  
 قدشان ز حلیه بیکل عاقل و خدشان ز نیت  
 خطشان میوه و قرشان  
 در سیاهی و ثمرشان در تباهی  
 قدشان ز حلیه بیکل عاقل و خدشان ز نیت  
 خطشان میوه و قرشان  
 در سیاهی و ثمرشان در تباهی  
 قدشان ز حلیه بیکل عاقل و خدشان ز نیت



انعامی و اکرامی فایق و رایتی و خورطلعت و خلعت خویش داشت نمیدانم  
 اسال که تو شش و انول و ثمرش در ذبول خلش مید و و خلش مید و آتیه  
 زکمت دارد و آبکیناش پشک چه خواهید فرمود من برحم من لایر حبه  
 من بقیل من لایق بسلامه و لی بقول شاعر کسانی که مروان را هفت  
 حسه یار باز اربابی رو نقد سرکار و الا که بحسن و فامعروف و پاک و صفا  
 موصوف اند نباید از دست را و بجا هند که بدارش کاسته بلکه در تکریم منزلت  
 و تعظیم مرتبت او هر قدر بنیزانید باعث امیدواری نمادیم و دیگر خواهی که شایسته  
 شاهزاده و متروانت و وزیت باین جلد خوب و وسیله مرغوب می  
 برای حید قلب کشته و باشد انشا الله هر چه هست از شایع نعم و صواب  
 کرم و راحه و نم نخواهید فرمود انشا الله امید است که در زیر سایه حضرت  
 مه علیا و ستر کبری و امت شوکتنا پوشیده مگر خلایع سلطانی ننویشد  
 مگر خلایع و ماننی پنجه جز در بوستان برود و جز باد و دستان شبر طی که دل  
 از یاران دور افتاده و یاد من کنسید زیاده رحمت است  
 بعالیجاه علی اکبر خان مهابت بر جان رو و نوشته شده

این کلام  
 در بیان  
 کرامت  
 و انعام  
 و اکرام  
 و فایق  
 و رایت  
 و خورطلعت  
 و خلعت  
 و شایسته  
 و صواب  
 و کرم  
 و راحه  
 و نم  
 و ستر  
 کبری  
 و امت  
 شوکتنا  
 پوشیده  
 مگر خلایع  
 سلطانی  
 ننویشد  
 مگر خلایع  
 و ماننی  
 پنجه  
 جز در بوستان  
 برود و جز باد  
 و دستان  
 شبر طی  
 که دل  
 از یاران  
 دور افتاده  
 و یاد من  
 کنسید  
 زیاده  
 رحمت  
 است  
 بعالیجاه  
 علی اکبر  
 خان مهابت  
 بر جان  
 رو و  
 نوشته  
 شده

شایع نعم  
 کلاسیه  
 صراح کرم  
 پیاپی  
 شایع  
 شایع



نینمود که در این تفسیر بعض حساب او را خواهند کشید و هیچ تصور نیکو که  
 سال پایان خواهد رسید و از چنگل ساقی سین ساق به ست باقی بالا  
 خواهد افتاد آن مسیح بزرگوار اگر احیای اموات داشت این عیسی احیای  
 مالیات خواهد کرد و ما هم چنان میدانستیم مرد مسعود عاقبت محمود است  
 هر چه از وجه نازنین تحصیل کرده و برای وزیر و پاسبان جبری پرداخته یا طلبانی  
 ساخته است که در روز سیاه باید رو سفیدی و بشود خود خطا بود  
 مانند اشتیم ضد الوطاب عالی بحراب که اکنون بدل بیش میز اعدا  
 درویش با مراد و خیل بکار او کفیل است اما سال را از جرمه بدل طلب  
 و غل کار را صورت میدهند نیندزم سال نو بر این مکان کی چندی و بر این خون  
 کی زلزله خواهد نمود و غیره قائل قاضی با چه و قائل حسه فهای یاد و بگویم  
 بدلول فاخذ ماه اخذ غریز مقته رجوع پس بدی دایوس سرمدی شد تحریر افی  
 شد شوال المکرم ۱۲۸۵ بنواب اعطاء و اسطه اگر کرسا

نوشته شده بتاریخ و قیعه ۱۲۸۵

نوشته شده بتاریخ و قیعه ۱۲۸۵

زده گمان است

جنس معاش

نوشته شده بتاریخ و قیعه ۱۲۸۵

فاخذ ماه اخذ

بیشتر است

فاخذ ماه اخذ

یعنی پس گرفتیم آن

فرعون را اگر کسی

غالب توانا

باشد

مازنین و جواهر و طلا هیچ است که اسامی سوزمانیها  
شهر است و عیسی شاره و نیز عیسی سر رشته دار است  
که حساب دیوانی با او پست ۲

علی اکبر خان خوش پانی قاصد و پار سال که چل و ذوق از عید  
حساب خود را با وزیر معزول پرداخت و تصدیق در اعتبار مشار  
که هر وقت بخوابد احوال بیک نوشته و حرف راه می تواند انداخت  
ما را بر آن داشت که اسامی هم عمل وجود و جان کرک میدان را با  
و اویم مشار لیس بخلاف آن زمان و لا تخسر المیزان در ده دهنه و این  
شبه حرکت میکرد و غالب بعین و سور در قصر کاشنه فی ختة عالیة طوفان و  
و کا بی طیش و زور با تجار سلیمانیه و شهر زور مشغول شد و بعضی اوقات  
برای شستن خانه تاراضی اسیان میکرد و نمیدانست در کار دیوان زیاده  
پریدن و معاشرت دیوان جسته را باید کرد قطعا مالیات پول و جواهر  
چنانکه عاوی باید شربت جادش و نیاز بریزند میرسانید هیچ تصدیق

و لا تخسر المیزان  
در ده دهنه  
الرحمن است یعنی گویند  
تر از او

شبه  
ایضا صفت قضا است

و کا بی طیش  
یعنی بی عصبانیت

و لا تخسر المیزان  
تر از او

ری بوده و محافل رفت و معاقل وید این ورق انجیل را بر ویت و انجیل  
 مشاهد و نگاره بود و کفتم چه می شد که ازین کیفیت خیس که مصحف خیش و مطبوعه  
 و اویش و محبوب احاطه پیش است می آوردند و میدیدم که من از کیفیت او محرم  
 بستم از ما بیت او محرم نباشم یکت دیدن از برای ندیدن بود و ضرر و علم  
 هر چیز از اجل است خاصه چیسری که در طلب و تبی بقی انفس آفاق بسیار  
 و بعد در حال و دمال از فاق شانند و درویشان سرارش گویند و باصران  
 جویند و در بهایش جان پاک دهند و در هایش پای بر افلاک نهند و حب  
 اتفاق چند از ان فشرده و فشرده یعنی زنده و بصورت مرده که تدریج  
 قبل آوردند و بعت رده پنج که پنجاه است بی رحمت و پنج خدمت سانی  
 و حضرت نامی در خریطه مربوطه و شرطیه مضبوط فرستادم که مجرم اسرار  
 که مجرم اینکار است عطا فرماید اگر بد اقا و خوش آمد بر آن شطب که مایه  
 شطب است دم دم بنیدم که کم بد مید که بیک گفت کلوب نهضت مکرب  
 خواهد کرد و بجاره حرام کلوت و جروت راز و زبر خواهد نمود و خط  
 شریف هست که مذکور شد درینجی و نیای شالی توبی ساخته انجیل

نویس  
 حرف در هر جا  
 جمع از پیش  
 از پیش  
 باشد

خط  
 کینه چوب

نویس  
 بنویس

مهر  
 را و میر  
 حیف و از

کاتیل  
 شطب  
 بدست  
 از پیش  
 کتب

مهر  
 از پیش  
 از پیش  
 از پیش

علی است ۹۳  
 کجاست  
 ناصر  
 علی است ۹۳  
 کجاست  
 ناصر  
 علی است ۹۳  
 کجاست  
 ناصر

فدایت شوم جماعت هندی که برندی معروف و بیماری و طواری  
 موصوف و بکیمیا مشهور و یلیانده کوزند نفیس که شان آبرم میکند و آه  
 سر و شان دل دشمن را کرم و پسر کار و آلا میزند که همه سرب بی بود  
 وجود بی نو دست خدا بر شش چون که ر کافر بر صل  
 و اندر و مقصد خدا غر و جل امسال چند بار بکیت بانه بکیت  
 بانه آمد و هر خرد و مایه مزارقی و هر دفعه باعث شرارتی شد و اند و هر بار محبت  
 تمام ندارد آرام کرده و سلامت عافیت از بانه بجهت در و اند کرده ایم  
 و من حیرت داشتیم که بندیرا با کرا و با اختلاف میلاد و صورت و نهاد  
 چه ایستاد است که جوق جوق با وجد و شوق تا بانه بر در بهانه می آید  
 از حاکم قدیم انسان عبدالکفریم سلطان ج باشد کم گفت در این دولت  
 ورق نیک که نریل نام و ننگ است کم و بیش است که مایه رحمت بیکانه چو  
 و هر سال حبیبی خیال باین ولایت کشیده انعام لیک و شریر انعام لیک صعب  
 المهرب غلب المشرع می نند و این قیل و قال محبت این وجد و حال است  
 این بند و مستمند جانی که پنجاه و انداز مرطه زندگانی طی کرده و سالها

بنیاد است که برین کار  
 شود و این کار نیست  
 این کار و این کار  
 جلد است این کار  
 علم جلد است این کار  
 اکنون و این کار  
 بر بصلان این کار  
 کاری و این کار  
 محبت از محبت این کار  
 کنی و این کار  
 فخر است این کار  
 دقت  
 کشیده است  
 نمی بسیار است ملک  
 زاده ای و این کار  
 و دیش ای و این کار  
 مسکنت آن کار  
 غرض این کار

محاسب و قروض حساب و مواظب باشد التماس میرزا عیسی که دعاست  
سه چار روز و حارس خمس را از شش حبت صرف مفاصدا و حرف بقایا کرد  
و هفت پیش در بین ماه روانه و کاه جهان سپاه کرد و بعد دایام سال  
باقی اعمال را از جمیع اعمال بسا زآور و دوجه نقد و دیان را از جنس بقایا  
این دآن منهای شد و مفرد عمل هر کس را تحریر نمود که بقدر المقتضی غیر بخوابد  
حال میفرماید که این باقی عمل که تفریق ماضی است جمیع مستقبل کرد و که تجربه محار  
بقعه مبارکه که برون کرد و کار جهان و بخت شهر یار زمان نشاء الله تعالی  
این بنده و کین آن حسن متین علیه آبا و اجداد و یوز خواهر گرفت صرف شود که در  
جنس آن نفت معین و عهده متین تقسیم بیا کند و عهده شد و دعبه مسو و تسلیم نماید  
حکم آنچنین تواندیشی امر آنچنین توفروانی اگر چنان عیان قیل در جنب آن بنیان  
جلیل جز لایبخری است ملی بالاید رک کله لایرک کله چون وقت حاله بود  
بهنگام دروفیت همین دست را هم کار خواهد آمد و این جز جزئی فایده و کفایت  
بخشید انشاء الله بعضی بشیاء لازم را باید تسلیم گرفت و در هر حال ضرر و زیان  
نماید منظور داشت و دیگر اختیار با سرکار است فی شان حضور اگر بدقت و غیره

دین از اصطلاحات  
اہل فتنہ و حجاب

مقامی تعلیمی کمیٹی

عقبن  
با کسر ز خاص

کرامت علیہ السلام  
و احسان علیہ السلام  
و احسان علیہ السلام  
و احسان علیہ السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]



صورت ابر من اینست که شمره نوان بود و اینست سخره صبیحان است  
صدق الله تعالی عظیم بدلتا هم جلوه اغیرها سرکار مهد علیا بستر کبری  
وامت شوکتها که مکرش عالم است و مرتش تمام خاک و زرد و سنک و  
کمر در جنب عطایش برابر است نخواهند که علی جان از راتبه معین و رابطه  
بین محروم ماند باز حاصل خلعت رخشان آن بچاره پریشان است بخت  
بهیم و طبیعت کریم سرکار چه اقتضا کند جز و بار میلهای سوی کل است البته  
سرکار بهم تشبه کامل حبسه از انعام و اکرام و فلسی و فلسی و فقیری و پیری  
نخواهید که است پیش از این هر چه میدادید طمع و نیوی داشتید که شیفه  
جمال بودید و فریفته دلالت و حالا هر چه عطا کنید ثواب اخروی تحصیل خواهد  
کرد که بجز از قافله و محروم از زاد و راه است و آلاخره خیر و ملک  
و باقی انشاء الله تعالی بشیوه و بساط غرت کاران و از نشاط دولت  
شادمان باشید و در پیری بعلیجان دستگیری فرمایید تجی محمد و آل او علی  
بنو اب اعصاب سلطه نوشته شده ذی حجه الحرام ۱۲۸۵

ما خطه نمایند که بارتجال عرض شده است بشاکردی قبول خواهند کرد و اسلام  
کافیهست که بنواب اعتماد السلطنه نوشته شده که  
علی جان حامل خلعت شب عید است ییلان نیلوی

### تجهه الحرام ۱۲۸۵ هـ

قدایت شوم علیجان معروف که همیشه حامل خلعت سرکار بود و بر سر  
بهازه خوش و ترانه و لکشم شرفیاب حضور میشد که ملک از وفست میسر  
و فلک از وفست می کشید مصاحب صد امان باز بود و صاحب هزار  
خلع و طرازانیک نیز عبادت پار و پیرانجه دست سرکار میرپد و ثانی  
این سنده با آن از منته تفاوت کلی دارد و این مجری اسیل من مطلع اسیل  
سبحان الله و این زمان قلیل که هنوز نرفته و ما بی منتقصی نه است  
فصلی تغییر نیافته و سالی نگذشته حدش میدهدش چراغ عید غروبش  
چین گرفت طره اش چرا از چین افتاد بخت زیباش کنار گرفت خست با  
چرا پار و گشت بگفت دری چرا سیرت زغن یافت و رشک پرچی

نشد  
مجدد  
نشد

این مجری اسیل  
علی جان اسیل  
و علی حسن اسیل  
ایتان آن تفاوت

دارد

غره  
بضم سیدی  
پشانی

این آن باشد و سه کار و آلاکاهی حرج شود نمایند و کاهی شرح حدود  
تا آخر تراضی حکم قاضی چه شود و یقین است همه کس طرف آن طرف را برکنیم  
صرف تبرج خواهد داد و حتی این چهار پهلو را آورده دور تلف خواهد شد و  
قرین اسف عجب است چرا هیچ قسبهاش شقاق و جلالت و احتلاس اخلاق  
و عدالت از آن صدف کوهر تا جلدی و شرف کوهر شهر یاری و امت شکفتا  
و نعمت نعمتانیف نمایند که هر چه که هر سال عطا میفرمودند حتی نارنج که با رنج  
از آن اشجار می چسید و اندام سال در غیاب این بنده بنو رچمان فرخنده  
بخشید و اندام راستی وجودی مقتدر و ذاتی همیشگیات لایا قی الزمان مثلها  
ان الزمان بلبها لعنیم باری حال از شیشه کلاب و کوزه و دو شب اندام  
حارم آباد و مهند و اند فرخ زاده که شتم لاقل از آن شاهی عید همین  
که در جزو قلماده و عبید و رهنمون حق و شتم حق را جاد و با چا پاراد و اندام  
و ماعدا مابدا تا چه کند بهمت و آلائی تو کا ند را میده قطره باران نشسته

زیاده رحمت است

عریضه ایست که بسر کار محمد علیا عرض شده است

تبرج  
شهر یاری  
تبرج

تبرج  
شهر یاری  
تبرج

تبرج

تبرج

تبرج

تبرج

تبرج

تبرج

تبرج

تبرج

تبرج

تبرج

تبرج

تبرج

تبرج



ما موریت همه میدانند که چه طور ز قمار کرد و دست درغیت که خدمات او به  
برود امید است که آنچه لازمه ذات ملکی ضعات باشد در حق او بعمل بیاورید  
که محسوسان مشهود چاکران شود زیاده بی ادبی است

تاریخ شهر جامی الاولی بنجاب حسنعلی خان وزیر محترم  
نوشته شده است

جناب وزیر مختار مدتی بود که از ملاحظه خایه با که از سواد دیده و خور  
خاصه و در قیاس صاف که تا بشی لباس شفاف داشت محروم بود و خوب شد  
که نام از نامه درآمد گفتگوی عروس با نوس بایه رفت روی حرفهای منجوس شد  
و از آمدن کروس بدون عروس غمناز که کشت المهارقه انشا الله و  
و مشهود و مقصد و مقصود همه مبارک و مسعود است نوشته بودید بی لطفی بنده  
امید یافت حاشا و کلا که در محضر خود قصوری و در میل خود قوری نیدانم  
معلوم شد که در حضرت حسام و الاتعام و جناب وزیر با احتشام و ام آقاها  
مدی الایام تنها قاضی فقه اید که راضی بر گشته اید تا و رو و در کستان سنج  
در بستان نبود و همین کاری که حالا بهار کی مقصود است از حمایت من مشهود است

نوشته شده است  
در روز دوشنبه

نوشته شده است  
در روز دوشنبه  
در روز دوشنبه

نهایت شوم باد میمون مبارک از حد و نغم اول سال عرب  
 بر ما در شاه عجم احمد نه سال شمر و رکشت و سال غفور رسید آن  
 کاهش و آرایش بود این به فرمایش و نجاش است آن همه غرور حمت بود این  
 جزا و رحمت خواهد شد و قتی که دعای اللهم ان ده سته جدید را خواندم  
 بر وجه مبارک و عاکرم که این غل غلیل سلامت سلطان جلیل نشانه  
 مدد و باد این دعوت را بجا و تسلیل آمین آمین کن و جبریل  
 مدتی است که این بنده بزیارت اقام مطاعه سرسند از می حاصل نموده  
 و پنج بکلت در رسک اشار و نفرمودید که نواب ملک آراغب قدم بک  
 و حوصله تنگ داشت زود از زود و دست زود و دخت شده و دارا  
 اندام کرده کارها از نظم اقام معلوم شد که از ضعیفی ضمیمه از خایا  
 خیر است که از عدم ثبات تا فرات و از عجله تا و جلد رفت و مو تو اقبل  
 ان تو تو ادق و صادق آمد سر کار می تو بخانه تنها در این میان آمده است  
 باری نشانه حیاتی باشد شرفیابی سلطان و یس باستان مبارک زود و ترکت  
 بند و نصیب خواهد شد باید مورد رحمت بنده کان عالی شود و در این بیت

زده  
 بنصف

دشت  
 جمع اندوم

زده  
 بنصف  
 شد

خایا  
 پیشه  
 ۴۰

حرفای بیوده و ضحیک کرده نوبت سلم و صفا و عشرت و ذفاست کاش  
 وقتی دست بکار میزدید که برای ما هم فراغت حاصل میشد که از رزم و جیش بیرون  
 و عیش میبرد و خستیم و باین بهانه از صدهای ترانه از د و مجلسی میآختم که گاهی  
 نوبت رزم است و گاهی نوبت سماع نوشته بودید که بی لطفی من بماند  
 کرده و سی و نظر با ثابت است و چشمتان اقول از و را این کوه و هر چه میخواهی بگو  
 مگر سالهای سابق را فراموش کرده اند که در خدمت شما خاموش شده اند  
 احشاشان پی چون چرا آسوده و اغماستان در چرخ نشود و الحمد لله تعالی  
 از کفنی رنجی ندیده و از رفتن بقدر نقدی زیانی نرسیده و در نیت  
 که فرصت نگیرد و اندک از آسایش و لایت حکایت کند و از زمان ماضی بگذرد  
 آن حسیه الکلام قل دل باری قالیچه و شک که نموز و فحنت رسید خانه آباد  
 محنت زیاده و مشاغل در رز رنجی تمام استید که سوغات طهران و مبارک آباد  
 و اورمان و بیابان و عروس که دستار بیک قالیچه و باریچه تمام می کنند  
 بهیات بهیات اما تو عدون ما از طوایف تغلیس و طوایف پاریس  
 و مشوقات چنین تحف قسطنطین نرسیده مشکل است که اینکار صورت بگیرد

باز فکرم از اوین  
که بسازد

که بسازد  
باز فکرم از اوین

باز فکرم از اوین  
که بسازد

باز فکرم از اوین  
که بسازد

باز فکرم از اوین  
که بسازد

باز فکرم از اوین  
که بسازد

باز فکرم از اوین  
که بسازد

باز فکرم از اوین  
که بسازد

باز فکرم از اوین  
که بسازد

پس زان میدانم چه در پیمان کردند بیک پیمان اشن و آنکه زنده شتاقوب  
حضور داشتید و من در شما هم رشدید و من محروم چه یافتید و چه یافتید  
که بچه شد بقول عرب اشتوق اجل و اشتجر الطین ولی زمانان قطعی  
و شایه بیسان نکته برین که بچیان انگیس حکم از سیلان و تعلیس بکنید با عوج  
خطوط شانه از امتزاج و خطوط زمانه حدس میرید چنین بکنید و بکنید که شام  
خبرند اشتیه کاهی به بسته آلف و حرف کراف پیش آمد که آن مقول بکلی  
و فخر و غیر طاعی چون صاحب چر است و یا و فخر پیشرفت و دلی بکنید  
منه می بیان فا و کراین که گماهی سمیت و بشان اراضی شیر کش منوع شده  
و زمانه که داب موج خط و اشتصا ب فوج طفر حایل ساحل و داد شد و یقین  
بو و بان جریه بکماهی کل باغی شید و منه می یکدی می آسود و نه نشست و عوج  
صد کانه یکی حق این بنده است سازه است الحمد لله تعالی خود و تان اضافه  
که اینکار خلافت است و این حرف کراف و وصولین و جک شیر از قوه این  
طایفه حیر خارج است و رفع آن شر از ازان اراضی بخلاف عهد قضی  
و یک فوج و ضیف و اوج من میرسد الحمد لله تعالی امر عوسی و غیر مرغ



عرفت منه الشماق بالاس پس از آن واقعه این لمبان چنان ایستند  
 که عیضرت قدر قدرت بیمن رو خاصه از اقامت این مرغیرو قضا  
 در اینجا بشیر مضایقه خوانند فرمود و آن لم یضاعت له قوم کیون  
 و قود با چشم غلام احمد نبغیرت ملوکانه و حیت شاه شکر جرایان  
 و یارامور فرمودند بمیش تفضل بلسق فی حراته بشیرب اخرا و  
 باشام قاده پس از رو و دستنج بلیقه های ستیقم معوج کسی در  
 میزد و این بنده درگاه که از جانب عیضرت شاه شاه اختیار سپاه  
 داشت سه فوج و دو عراده توپ و توپوزاز طرین بین بشامیان  
 و کلون نامور ساخت پس از رو و آنجا فوج طفر که در واسطه ماه صفر  
 بود با فکمی مانده و ستر و مریدان آن رو و ملحق شده و با اتفاق در بین  
 سلیمان که محاذی در بنه کلون است رحل قامت انداختند و در غره ای  
 آن جگت ناکهانی در در بنه کلون اتفاق افتاد چون مکان سخت بود  
 از خار و درخت بود و شکاریان منصور چندان صرفه نبردند از آنها که  
 و شکر بود و از اینها سیغ و پیکر با وجود این از صدمت توپ غایب

و آن لم یضاعت له قوم کیون  
 و قود با چشم غلام احمد نبغیرت ملوکانه و حیت شاه شکر جرایان  
 و یارامور فرمودند بمیش تفضل بلسق فی حراته بشیرب اخرا و  
 باشام قاده پس از رو و دستنج بلیقه های ستیقم معوج کسی در  
 میزد و این بنده درگاه که از جانب عیضرت شاه شاه اختیار سپاه  
 داشت سه فوج و دو عراده توپ و توپوزاز طرین بین بشامیان  
 و کلون نامور ساخت پس از رو و آنجا فوج طفر که در واسطه ماه صفر  
 بود با فکمی مانده و ستر و مریدان آن رو و ملحق شده و با اتفاق در بین  
 سلیمان که محاذی در بنه کلون است رحل قامت انداختند و در غره ای  
 آن جگت ناکهانی در در بنه کلون اتفاق افتاد چون مکان سخت بود  
 از خار و درخت بود و شکاریان منصور چندان صرفه نبردند از آنها که  
 و شکر بود و از اینها سیغ و پیکر با وجود این از صدمت توپ غایب

و آن لم یضاعت له قوم کیون  
 و قود با چشم غلام احمد نبغیرت ملوکانه و حیت شاه شکر جرایان  
 و یارامور فرمودند بمیش تفضل بلسق فی حراته بشیرب اخرا و  
 باشام قاده پس از رو و دستنج بلیقه های ستیقم معوج کسی در  
 میزد و این بنده درگاه که از جانب عیضرت شاه شاه اختیار سپاه  
 داشت سه فوج و دو عراده توپ و توپوزاز طرین بین بشامیان  
 و کلون نامور ساخت پس از رو و آنجا فوج طفر که در واسطه ماه صفر  
 بود با فکمی مانده و ستر و مریدان آن رو و ملحق شده و با اتفاق در بین  
 سلیمان که محاذی در بنه کلون است رحل قامت انداختند و در غره ای  
 آن جگت ناکهانی در در بنه کلون اتفاق افتاد چون مکان سخت بود  
 از خار و درخت بود و شکاریان منصور چندان صرفه نبردند از آنها که  
 و شکر بود و از اینها سیغ و پیکر با وجود این از صدمت توپ غایب

و کسی یغ و س را بر تخت و این تخت را بر تخت سوار کند تا این حاجی و آقا  
 عبدالحسین حاجی چه صلاح دانند چون حکایت او را مان میان آن دو بخت قدری  
 از آن مردمان یو ثرا و خوشیان بدخشا و بنو سیمین طایفه شریر از برنا  
 پیر بخمال شواغ و قلال بر آونخ استظهار داشته سالیان دراز بخت و تا  
 عادت نمود و یک سال اینخمال تفسیر حکومت از تدریس خصوصت آسود و چون  
 در منی طایفه سخن حسد علی و خن داشته تا اینکه از این خیال یابوس  
 شده ساقن مستعد مردان بحکم و روان که خلاف رای و یو این بیان آمد حکام  
 آن مکان را مایه زلزل رکاب دانستند و چندی بخمال قن قلعه و کرفتن محمد  
 باقر خان و خرابی مردان افتادند و رقتن مرا با زبان مایه تعقوت آنا  
 دانسته دست محرک خارج و داخل قومی آن بلهان غمی شده و عهده آن حادث  
 کار شده که هیچ زمان او ان در این ولایت مهمل و غیر اتفاق افتاد و استخلاص  
 من و آن میان غریب تر از همه بود که در آن تیر باران شاید در آن میان  
 یکی کار کرده از فضل آئی و اقبال اعظم شاهنشاهی جتیم و رستم و  
 احمد و خستیم شکستیم نفیس انفراد الیوم عار علی انفسی اذا

این حاجی و آقا  
 عبدالحسین حاجی  
 شواغ  
 بالا ایستاده  
 بر آونخ  
 که سالیان  
 عادت نمود  
 در منی طایفه  
 سخن حسد  
 علی و خن  
 داشته تا  
 اینکه از  
 این خیال  
 یابوس  
 شده  
 ساقن  
 مستعد  
 مردان  
 بحکم  
 و روان  
 که خلاف  
 رای و  
 یو این  
 بیان  
 آمد  
 حکام  
 آن  
 مکان  
 را  
 مایه  
 زلزل  
 رکاب  
 دانستند  
 و  
 چندی  
 بخمال  
 قن  
 قلعه  
 و  
 کرفتن  
 محمد  
 باقر  
 خان  
 و  
 خرابی  
 مردان  
 افتادند  
 و  
 رقتن  
 مرا  
 با  
 زبان  
 مایه  
 تعقوت  
 آنا  
 دانسته  
 دست  
 محرک  
 خارج  
 و  
 داخل  
 قومی  
 آن  
 بلهان  
 غمی  
 شده  
 و  
 عهده  
 آن  
 حادث  
 کار  
 شده  
 که  
 هیچ  
 زمان  
 او  
 ان  
 در  
 این  
 ولایت  
 مهمل  
 و  
 غیر  
 اتفاق  
 افتاد  
 و  
 استخلاص  
 من  
 و  
 آن  
 میان  
 غریب  
 تر  
 از  
 همه  
 بود  
 که  
 در  
 آن  
 تیر  
 باران  
 شاید  
 در  
 آن  
 میان  
 یکی  
 کار  
 کرده  
 از  
 فضل  
 آئی  
 و  
 اقبال  
 اعظم  
 شاهنشاهی  
 جتیم  
 و  
 رستم  
 و  
 احمد  
 و  
 خستیم  
 شکستیم  
 نفیس  
 انفراد  
 الیوم  
 عار  
 علی  
 انفسی  
 اذا

داود مدی دادند و دو فوج و سپه عراده قوی از طرف سیاه‌بری  
 جلب نفع و سود و سلب فتنه نفس و مامور نمود و الحمد لله تعالی بسلامت  
 زنده در منزلان و بعضی سخنران یار و محمد سعید خان نوشته بود که نفر  
 آتینگی در سرپل که هشتاد و دو سال لشکر مسلم و توران آنجا عبور نمی‌تواند  
 بگذرد نفع صورت گرفته و او را مانع از منزلان نماید چو من اکتشیده و سنگباران  
 بسته بغرم جلال نوشته بودند لشکر مسعود و زور و دیور و شورش  
 چیده آب را که قند که اگر آن چیده بدست لشکر نمی‌باشد از بی‌آبی بی‌بانی  
 داشتند و شب بیت و یکم بیع اثاثی اعماد سلطه خجری مارچ و کنگر  
 تا کنار رودخانه سیروان برده صبح که فوج افشاردار شد بغیرت آمده  
 سنگری و یکربنده و شانوران هر دو فوج از آن طوفان موج احتیاط کرده  
 از آب شتاب کردند شمشیرها را که قند که در حقیقت چون بطا رطل و چون  
 عقاب بر آن عقاب برآمد و از دریای سیروان کوه آتش‌فشان پروا  
 نکردند کلوله نارنجک و قوفوز و آن حوالی و مویشی چون ذرات سلاشه  
 شد که بجز باکیه و کمر از صدمت کلوله بهارفت خبر نرسید که وید روز ۲۳

بنام

بنام

سیران

و بعضی است که

اجتماع آبهای که

دشمنان حاصل

در دو فرسخی پیدا

شرقی و جمل و جمل

و آن دو خانه را

و یا لیکونید و تقسیم

آن که در محرم ضبط

تاج

بنام

بنام

بنام

بنام

بنام

بنام

کتابم در دسترس نیست و این کتاب را می توانی از یکی از دوستان خود بگیری

در این سوره و سوره بجنه و بالفصل یکی از جوان پیر و خیر و کبیر از نظار مرهم  
 بیکران و از نه که دریای نوال شاهنشاهی موج گیر و موج عطا اوج پذیرد  
 یکی نشان باشد و شان یکی حایل منطقه مائل یکی خلعت و طاعت و یکی  
 و موجب بکیر و فخر بیک جاف کنته بود که با اتفاق و او را مان دو  
 عین از عهده آتشف بر نمی آید نمیشناسد و چه اصرار می دارد و الحمد لله تعالی  
 دولت علیه ایران با لشکر قلیل با فتح جیس و پنج میل فایز و حایر شد  
 در این سرحدات قرون بشمار این قرا سائر و پس مذاکره خیل خواهد بود  
 ساختن قلعه مبارکه شاه آبا و میوان که در این مان کمتر از فتح و زمانست و  
 با آن و هشت و دهشت که خاص عام را گرفته از ساختن پر و انحنیت  
 نکردیم دیوار قلعه بقطر سه فرع از آبک و سنگ و بار تغایر پنج فرج و یک  
 که با انجام و اتمام برسد در زبانی راحت که همه فارغ اهل و رافع اهل  
 بودند با چینه خشت از عهده بیرون نیامد که در آن سرحد برای دولتیه  
 مایه جلت خفته بود الحمد لله تعالی از بخت و دارای و بیسم و تحت آن برهان  
 مخصوص و بنیان برصوص ساخته و پرداخته شد امیدوارم که ان شاء الله تعالی

این  
 خبر  
 در  
 این  
 روز  
 در  
 این  
 روز

است  
 در  
 این  
 روز

این  
 خبر  
 در  
 این  
 روز

این  
 خبر  
 در  
 این  
 روز

مکنجی برود و او را مان از بآتم ماشام بغرم زرم پیش آمدند کلمات و  
 ناز و محراب اطفا با اند مغلوب و منکوب بر گشتند و آنده شمر زوره و کور  
 المفسدون یکده سته سر باز فوج افشار که در قلعه کوه ساسنک داشت بکر  
 اقامت و جلالت انداخت و آن مخاویل شکسته کمان گسته کند  
 رو بگریز نهادند و یکی داشتند که ششستین پل چین چون بستن زنده سوین است  
 و آرزو ز حصار و بدوی بر افشار رفت و تخمین نمود و بر جوافردی علی کیم  
 خان جوان و دوی آهسین پس از آن چند روزی برای ساختن پل یا قنبر  
 معطل شد و روز دوم جهادی لاوولی با شیشپور و بالابان بنفسه و روان  
 شدند و عرض راه رحمن حبیب عثمان تیم پسران سعید غیر سعید و شعی غنی بک  
 آمدند و به تنگ بر گشتند و پرچم ماهم در فسد که با تحت لئون است  
 شد اتحی افواج غمسه خارج و دو غمسه در خدمت سبقت گزید و اندک  
 بچاندن جیره و طلق و خوراندن میره و دشتیق و اکل انجیر و ناز و شرب  
 آبهای خوشکوار شدند آن سرنگهای جان و آن اطوار شام  
 انجاد و با زده و شتر اع بر دوش نهاد که تاهی بخورند تا این سرنگ جان

و آنده شمر زوره و کور  
 المفسدون یکده سته سر باز فوج افشار که در قلعه کوه ساسنک داشت بکر  
 اقامت و جلالت انداخت و آن مخاویل شکسته کمان گسته کند  
 رو بگریز نهادند و یکی داشتند که ششستین پل چین چون بستن زنده سوین است  
 و آرزو ز حصار و بدوی بر افشار رفت و تخمین نمود و بر جوافردی علی کیم  
 خان جوان و دوی آهسین پس از آن چند روزی برای ساختن پل یا قنبر  
 معطل شد و روز دوم جهادی لاوولی با شیشپور و بالابان بنفسه و روان  
 شدند و عرض راه رحمن حبیب عثمان تیم پسران سعید غیر سعید و شعی غنی بک  
 آمدند و به تنگ بر گشتند و پرچم ماهم در فسد که با تحت لئون است  
 شد اتحی افواج غمسه خارج و دو غمسه در خدمت سبقت گزید و اندک  
 بچاندن جیره و طلق و خوراندن میره و دشتیق و اکل انجیر و ناز و شرب  
 آبهای خوشکوار شدند آن سرنگهای جان و آن اطوار شام  
 انجاد و با زده و شتر اع بر دوش نهاد که تاهی بخورند تا این سرنگ جان

و آنده شمر زوره و کور  
 المفسدون یکده سته سر باز فوج افشار که در قلعه کوه ساسنک داشت بکر  
 اقامت و جلالت انداخت و آن مخاویل شکسته کمان گسته کند  
 رو بگریز نهادند و یکی داشتند که ششستین پل چین چون بستن زنده سوین است  
 و آرزو ز حصار و بدوی بر افشار رفت و تخمین نمود و بر جوافردی علی کیم  
 خان جوان و دوی آهسین پس از آن چند روزی برای ساختن پل یا قنبر  
 معطل شد و روز دوم جهادی لاوولی با شیشپور و بالابان بنفسه و روان  
 شدند و عرض راه رحمن حبیب عثمان تیم پسران سعید غیر سعید و شعی غنی بک  
 آمدند و به تنگ بر گشتند و پرچم ماهم در فسد که با تحت لئون است  
 شد اتحی افواج غمسه خارج و دو غمسه در خدمت سبقت گزید و اندک  
 بچاندن جیره و طلق و خوراندن میره و دشتیق و اکل انجیر و ناز و شرب  
 آبهای خوشکوار شدند آن سرنگهای جان و آن اطوار شام  
 انجاد و با زده و شتر اع بر دوش نهاد که تاهی بخورند تا این سرنگ جان

و آنده شمر زوره و کور  
 المفسدون یکده سته سر باز فوج افشار که در قلعه کوه ساسنک داشت بکر  
 اقامت و جلالت انداخت و آن مخاویل شکسته کمان گسته کند  
 رو بگریز نهادند و یکی داشتند که ششستین پل چین چون بستن زنده سوین است  
 و آرزو ز حصار و بدوی بر افشار رفت و تخمین نمود و بر جوافردی علی کیم  
 خان جوان و دوی آهسین پس از آن چند روزی برای ساختن پل یا قنبر  
 معطل شد و روز دوم جهادی لاوولی با شیشپور و بالابان بنفسه و روان  
 شدند و عرض راه رحمن حبیب عثمان تیم پسران سعید غیر سعید و شعی غنی بک  
 آمدند و به تنگ بر گشتند و پرچم ماهم در فسد که با تحت لئون است  
 شد اتحی افواج غمسه خارج و دو غمسه در خدمت سبقت گزید و اندک  
 بچاندن جیره و طلق و خوراندن میره و دشتیق و اکل انجیر و ناز و شرب  
 آبهای خوشکوار شدند آن سرنگهای جان و آن اطوار شام  
 انجاد و با زده و شتر اع بر دوش نهاد که تاهی بخورند تا این سرنگ جان

میرزا رضای وکیل مشی ماشی نوشته شده ماه رمضان ۱۲۸۶

آقا میرزا رضا اشتراداران شهر بود و بخیر آن سامان ستوراهی  
نفوس و همیشه روحانی جان و دلتا اعلی کا دور و دریا خستند و او را

پویسته بخو، کامی علم عصیان می، فرشتند و طبلنخ، سری فرخنده

الحمد لله تعالى زرعون لهي اقبال عليحضرت شانبها جني وخامنه اهل

دریده شد آن جل بریده بکده از نسب و غارات دیوان در صحرای دلت

میریوان ہوشیتم و از آتش فساد سہراب کچل و غما و جہ زو و فضل ہریم

خسته شدیم بمیت تیزه ریش کنجه قطنیس

تاریخ تبریز و بیلقان چه رسد چه ضرور که بدو برویم و بیست

تیز در ریش باد و نفوس تابذری و شامیان چدر

تا چند قضیه بیاورد و بعضی سالن نباید ترک شادی کرد و غم خوردن به چای

مقہور باہت کم خور دانشا۔ اللہ تعالیٰ امور از تو جہ جناب اجل اگر عظم حقیر

منظر خواه شد قدری از کجایتهای حبس و شکایتهای شدید باین نوشت

این لیست قوسی به لال حسن و ترسی با پاین میرپد مکر با این فسانا با نجام

۱۰  
مجلس  
مجلس  
مجلس

جہ  
ضم اول عات  
دکڑہ

مجلسین پشاور

في يوم الاثنين ١٠ من شهر ربيع الثاني ١٣٤٠ هـ

[illegible]

همین سال انجام برسد که از تاسیس پروردگار و باطن اهل طهارت چنان قصه  
برآید خنیم و چنین قصه ساختیم تا دشمنان این دولت کوشند و دوستان  
مسروقه قطع و ابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین ما در برای جواب  
یکد و زوری محفل شد ولی این کاغذ طافی زمان سابق را که دوزخ عروسی خواسته  
بودید انشاء الله مبارک است یا بچی خدا العروس تقوه و الکر و شمس تقوه  
اینک بر فاقه طافی ناظر بخدمت میرسد بر آن ناظر که منظر رینه اند  
چراغ و شمس نوری ندارد انشاء الله تعالی در تیره و سراسر انجام باشید که فضل  
میزان عمر ب میزان عیش و طرب است انشاء الله شما در وقت خزان بسیار  
شاد و کامی گامیاب باشید نوشته بود خیلی میل دارید که اگر فراغت باشد  
بجوستان بیاید اما سال نوبت شیران کنج است و میزان پنجه  
کیم از دست بیدار کنایه بکشت تا که از شکر افتاد و هر وقت شیر  
بیاورید بسته میل شماست از نواب حسام طولی ام قباله تجی الرسول است  
که خبر ندارم که آیا بشهرستانک تشریف برده بود و من از کثرت مشاغل  
که آنی غافل فرستم کمر فرصت عریضه نگاری داشته ام زیاد و رحمت



در خدایات و عفاف و سجاوت و خوبی و محبوبی است هر که محبوب اظهارات  
محبوب استوار است و هر ولایت عادت دارد و امر عادت سعادتی  
بکوش و هوش کسی فروخته بود تا روزی سرنگ جان باز درون و آن  
بود و دید کاپه رنجاب که در حقیقت کذاب است آدم ناظر برای نصی  
از خنده حاضر کرده و در میان جیاطا میله و شاد و منظور ملایق روی  
در هم نشسته اند و دست با یکدیگر آلوده و بسته اند یحیی خان از ملاحظه این جور  
بدلول آن اشباب و الفراع و ابجد و مفسده لک و استی مفسده  
با خانم در آنوقت که این چه عار است و کنیزان بر سر او ریخته که این کار است  
خانم در زیر کرسی از عرش و یحیی خان از کرسی بر فرش افتاد و کنیزان عوان لب  
شدند و سر بهنگ جان مغلوب خانم و هوش و مبهوت و یحیی خان کاوان  
و در این کیه و در خبر وزیر نجات رسید بی اختیار باز درون شتافت و دید  
حالت مجلس قاضی جهان که شیخ در کتاب گلستان بیان کرده

کنیزان سیه بخت اندر یک کمر - همه حیرت زده چون نقش دیوار  
نفسها در دو بر دیوار داشت - حبسینها زرد و بر لبها سرخشت

در خدایات و عفاف و سجاوت و خوبی و محبوبی است هر که محبوب اظهارات  
محبوب استوار است و هر ولایت عادت دارد و امر عادت سعادتی  
بکوش و هوش کسی فروخته بود تا روزی سرنگ جان باز درون و آن  
بود و دید کاپه رنجاب که در حقیقت کذاب است آدم ناظر برای نصی  
از خنده حاضر کرده و در میان جیاطا میله و شاد و منظور ملایق روی  
در هم نشسته اند و دست با یکدیگر آلوده و بسته اند یحیی خان از ملاحظه این جور  
بدلول آن اشباب و الفراع و ابجد و مفسده لک و استی مفسده  
با خانم در آنوقت که این چه عار است و کنیزان بر سر او ریخته که این کار است  
خانم در زیر کرسی از عرش و یحیی خان از کرسی بر فرش افتاد و کنیزان عوان لب  
شدند و سر بهنگ جان مغلوب خانم و هوش و مبهوت و یحیی خان کاوان  
و در این کیه و در خبر وزیر نجات رسید بی اختیار باز درون شتافت و دید  
حالت مجلس قاضی جهان که شیخ در کتاب گلستان بیان کرده

افسانها با انجام برسانیم اگر چه شاعر گفت **بیت**

شب رفت و حدیث با پایان پذیرد شب را چه کنم قنیه با بود و باز  
 در اوایل رمضان گذر شد که از کبر و سلسله تعجیل با نیلایت یل شد که لایع  
 و دو اب برای حل بنده و سبب بر چون فوج و مورستان و وزیر قمار  
 روانه فرمگستان ستانم در عروس در ملک کرو س جیاصل سرکش پیش  
 و اقارب با خیالت واجب است حتی قنیه پولی هم آورده اند که اگر آقا میرزا  
 ابو طالب با نیگار غلب نباشد خود بی شرط و قنیه مالی از عمر و زید کبر  
 کرده بزودی برساند دوسته روزی همه در میان همه افتاد که چه شده و یا  
 ندودی کار بجهانی و فراق بل غایب کشیده آن تعریفات الد و له و شریفات  
 شمر و بله چه ثمری بخشید و هر کسی حدسی میرز ولی صائب نبود تا آقا شیری  
 ما خیر جنبانید آدم وزیر قمار رسید بعنوان حکایت با قاضی است نوشته بود  
 و از داخله ناظر و محاطه منظور شرحی مملو داشته و با وجود میرز مگستان  
 سیرت کرد پستان که دیده دشمنه بود با طبع غنیه متمم این موزان جبر  
 شده در آن دوسته ماه با پیام و ابهام هر چه پیغام و سلام داد و گفت

از  
 اسم آقا  
 قنیه

آقا میرزا ابوبکر  
 قنیه صفائی که قول  
 حاجی میرزا ابوبکر  
 خوشن صی حاجی  
 والی است

ضیه  
 ضرر نقصان

نرسید این بابشی بعد از این اقد خبری از آن باقی نیست ایضا در زیر قمار خان  
 پوستیک بکار برد اگر از اول مدارانیکرد این صید حرم قیدی افتاد و علی  
 این کار این شد که کار از پرده بدفت و این حرف مسامره ترک و تاجیک و  
 مذکره دور و نزدیک کردید آنچه بناید خلق گفت و شنیدند تا فردا پیش  
 انیل جلی اتع انخرق علی الزرق لعل الله یحدث بعد ذلک امر او اسلام ختم  
 کاغذیست که بحسلی خان وزیر قمار نوشته شده مشایر  
 بعد از ورود و در این کمال و بنیال فساد و کار کرد و پستان  
 افتاده در تحرک و اخلال مضایق و علی اظهار  
 مقام معذرت برآمده یقولون با فواهم مالیس فی قلوبهم  
 و کاغذ رنری باغمازشار الیه بدست افتاد که بر عزم خود  
 اهل ولایت را تحرک نموده که بزیارت حضرت عبید  
 بروند و پول سفید از برای

کمال  
 و بنیال  
 فساد  
 و کار  
 کرد و  
 پستان



تقدیق بلا تصور نماید و یکی تحقیق بلا تکرار آن مسترد و عوامی شر و شور و غوغا  
سر سوار است که بحال این تحقیقات عرشی تصدیقات فرشی نیست که شایع  
کرده و دیده ولی حیرت ازین دارم که در ماندن که و پس تا بدین عروس بل ناکت  
از بیجا رایج جمعی بیجا هیچ در گوشه و کنار نبوده و نمیدانم بعد از و در آن خطه  
دارم نهاد سرزمینی است که ایمان خلعت ز قد با و چه شد که متاع کا سیه  
و طبع فاسد فجار را شتری خریدار شده و در نظر شکار اقامت گزیند و متاع  
بر دم و فرنگت جلوه داشت چگونه در آن نواح و اجناس توپ چیت و کر با  
پسنداق و خوابیده گفت آدمی کاچی از خرز به لطیف هفتان نفرت میکرد  
با کل کشف ثمران غبت و لی انصاف باشد هرگز طبع نفیس بخر خسین و خاطراتی شایسته  
مایل نمید و باری گمان اشتهار بل یقین می پذیرم که بعد از زیارت عجب چرخ  
مرتبه لازات متعبد شفا و سلطانین و مشکله بجا و انخواعین و ادراک خصوصیات  
شوکت آت قواما لاله و در نظمانا لشو که اجل الکفا عظم الحما و افغ مسای  
و ممالک عن کل ملک سالک اعنی مستوفی الممالک ام اقبال و زاهدان  
اگر زبانی کشاید بشکرانه وجود مبارک پاشد و اگر بیانی کنسید تالی تم

انکلی میہ دقتیست جو خاک را اکیں برآید

میں نے اپنے

منه

وہاں سے تھوڑے عرصے کے بعد ایک اور گاؤں میں پہنچے۔

تاریخ

ابن  
بروزن فصل

کیش

مکتبہ اسلامیہ

مجلس

الحمد لله

پیشکش

۷۰

روز سیاه خوبست که بزرمی توان لشکر آستین خود  
 عالمیان مشارالیه را بخل کرد که آن کاغذ بیست افتاد  
 جناب وزیر مختار بعد از حرکت از حوالی این سامان ورود و بدو بر معبد  
 نوشته از شاه محظوظ و بکتابی مخطوط نشد و بودم ولی اراجیف اخبار چون  
 از ارجیف اشعار درین شهر بسیار بود قاصد رسید و نامه رسید و خبر رسید  
 فیض الله وکیل برای سازدن کاغذ نم آید لیل شد مشهور است گفتی قبول کردم هر  
 کردی بشکست افتاد قسم خوردمی تعیین ایشتم که دروغ است استکشاف شما  
 و قیام و استکشاف شما از دایع مایه حیرت کردید که این اخبار ضاره و بسیار  
 غیر سازه که در میان جمیع عوام شیوع تمام دارد که امام است این تخریر است  
 ضیع و تقریرات ملحق را چه نام نوشته بودید خدای بخواته حاشیه نشینان  
 و باد بخان و رقاب چنین خاطر بنده را بخجالات فاسده نسبت به شما شب  
 بختی همه میدانند بنده حاشیه نشین باد بخان و رقاب چنین اندام می  
 که تعلق دل داشته باشد و یکی تعلق دل و یکی نقطه چنین باشد و یکی بکتاب میون یکی

بنده  
 بنده  
 بنده

بنده  
 بنده  
 بنده  
 بنده  
 بنده  
 بنده

بنده  
 بنده

بنده  
 بنده  
 بنده  
 بنده

کار فرمای قلند کار گذار تغیند و بعبارة آخری در رزم چو چشند و  
 در بزم چو موم پر و دوست مبارکند و بروشن شوم و از احصایت رمی  
 و زانت تحمل و قوت نجت والا بود که امری ان خطیری باین و دوی انجام  
 یافت و عقده بدان سختی باین سهولت کشد و شد و با بجهد

چنانکه چو پستی از بخت و اشتی در دل برآمدت همه مقصود راست بر کار  
 چو عاجز است ز آمدن بخت خاطر چو قاصر است ز کردار نادانان  
 جز این چه دادم گفتن که عنصری کوی چنین نماید شمشیر مستم اشار  
 و اگر باین آب و تاب هم پان میگردید باز کمنو نهای خوب و مضمونهای خوب  
 و اشتی که بعرض برسانید که الحمد لله قلند مبارک ساخته شد سیورسات شون  
 خوب رسید لکری و سران لشکر منظم و شاد کام بر گشتند فلانی باین ویلا  
 خیر به بینجانی از عهد این از خطیر بر آید الحمد لله در کار سرحد آثار قدرت ظاهر است  
 و علامات شوکت با هر اگر انشا را الله تعالی و دایمی و قوامی باشد و از اولیای  
 دولت اتمامی جاف خائف از دل من لوله خواهد بود و سایر طوایف طوع  
 من خاتم فی الید و اگر از اظهار این فقرات هم بلا حله خاطر حضرت منافیست

کتاب  
 خط  
 مؤلف  
 نویسنده  
 نسخ  
 احوال  
 فی الید  
 نویسنده

و تبارک که احمد بعد از مدتی که بوطن قید و وطن نصید فرستم به رعایای  
 گرویش شاکر و راضی بخلاف عمو و ماضی دیدم شبها بی دشت و در بستر نوشند  
 روز باری دشت و کار معاش کله که سپندشان در صحرا یه و کرکهای منده  
 از بخار در لاله چانه در آخر کتب از افعال بعضی از آن صعلکیت برایی و آوری و  
 خوابه شد و اگر انهارات اینگونه مقالات را خدا بخرد و عوار که خوش  
 می پنداشتید مقامات دیگر بود که در دو تلوهای بعضی بار بیستگان حضور  
 با براتنور اعلی حضرت شاهنشاهی برسانید که احمد نه تعالی از بخت و ارای بیهم  
 و تحت و اقبال بزوال شاهنشاهی بیال در زمان قلیل در این سرحد طویل  
 افتاده که خودتان این عبارات برشته بیان کشیدید و بی هذا که قبل از همه  
 فتح و امان از رفقه در حضرت و الاعراض تنیت بینام که بی مبالغه و غرض  
 در عالم خودشان قیاسا تامل برابر بود و این فتح قاری قلعه که فتح نام داشت  
 فرستاده شد در مقابل تنیور و امان قصه که و یا که و حدیث سها با ما  
 و کمترین را اعتقاد این است که ظهور این فتنه و وقوع این فتح از نیاج بخت و  
 اقبال الابد و تا بر همه ثابت و مبرهن شود که سرکار و الاهیان طور که

عظم  
 محرم از نگاه  
 و آگاه از سینه

فید  
 شتر چوب

میکم  
 جیب صدف  
 قیصر در دربار

شاهنشاهی  
 از شمشیر و زور  
 که شمشیر و زور  
 که شمشیر و زور







قواعد دول و شواهد مل مسرت خاطر را در مسار احمد و محمد و والد و مولود  
بدانید اتم حساب الدین فی قلوبهم مرض ان یخرج الله ضامنهم کاتبی از  
هر کران تیر و عار و انکه کشید و کاهی در پرد خاتین و غابر کشید کاتبی از  
ترغیب کند و کاهی تجارت ترحیب که از آستن لشکر باز است و خوشتر  
کینه بال لشکر کلام لشکر و که ام میماند ناخود قادیان مسکینم حاجت  
تیغ بر کشید نیست خوبست این در را خرج راه و کم و بوج سپاه بکشد  
که صلح دین و دولت در این است و فلاح ملک و ملت بر این چه لازم است  
که برای من مسکین این بس تیر و دار و ان می کینه و شیر و راد و ان می کینه  
اگر تیغ عالم مجبوند جای نبرد ریکه تا نخواهد خدای  
چنانکه در انجمن بر برانجن و دست و دشمن مشهور شد که تیر با شکسته شد  
کسته شیر و امور کرد و پیکار است و لا یحق لک انشی الابل باله بالرض  
اگر شمار در دربار محمد از آن خستیار و آقدار است که در حل عقد امور خلی  
و در رق و منتق عبور کفیل و حاکم اش غلام خراش باشید و مقابل و ان  
مرحم و بعد میبایست از اغان غلام و بنی عام کرام و تحمیل ناقص کبر اشکن

پیشانی

عاجی کی گفتگو سنیں اور یہی چاہیے  
وہاں میں حق میں چاہیے  
یہاں میں نہیں کہہ سکتا  
جس نے کہا کہ یہاں

بعبارت خود و مختار  
که در یکی از کاغذها نوشته بود  
از هرگز نیست دعا کروم

کرمانشاه

بالکسر والچی

و منہ دوستی یہ کر  
وحید بہ کربا ہاں  
آن کمر چوید

*(Handwritten signatures and dates at the bottom of the page)*

نعمت شدند و بزرگتر مستحق رحمت و بتوسط این بنده را دست نشان بخت  
و نشان فرو و شد بعد از رفتن ازین مرز و بوم یک کله از تن معلوم نکردند  
تا با شنایان لایتنی چهره تو پنداری خیالی بود و خوابی غرض آن بود  
چنان آمدید و چنان فرستیدگان لم یکن شیئا ذکر آنرا از دروغ و ماست  
انعام و مواشی جو یا شنید و نه از دروغ و دست عمام و حاشی گویا  
یارم پره با بنده کج کله کی چه کنتی پنج بیلدم عمرم بجه کله کی بجه کنتی  
و اگر بگوئید من عیلا و قرب دار و دیار حکم جرجار دارم موصلتی فاسد کرده ام  
و معافیتی کاسه و نقصان خانه و مایه و شکایت بیکانه و بسایه را باید ازین ویلا  
تکلیف و تحصیل نمایم بیما ت یغرب فی حدید یار و بقول قاعده حسین مومن  
شمار آن ناقص کامل خواهد شد و ازین اقصا قبل لا یصلح البطار ما افسد الله  
مضاف مذکر از مضاف الیه نوشتن لازم نیست که همه جا اکتساب یافت کند  
بالعکس و زجا کسب شان و لا تا میثا ان کان محذوف سهوا و اگر این قبح باب  
شود محمد علی خان تبریزی هم در کار کرده است هم باید داخله نماید که عجبیه مرحوم  
زین العابدین و احوال است راستی چیست که شما با وجود داشتن

[illegible]

یضرب باغ  
آہن سر کو فستق  
و یصنع  
و اصلاح میکند  
تجربہ اگر فاکر  
روزگار و معلوم

مخاض برینسان است  
برکات خداوند است  
مخاض برینسان است  
برکات خداوند است  
مخاض برینسان است  
برکات خداوند است

کنم و داد مردی و بهم لاشک که خرفه نبرد و ز بار خواست نال جان  
شیخ ز آب حرام ما و بنم بچون انهم بحسبون صنعا با آن تفصیلات که میداند  
چه ضرر راست بحرف محمود و غماز و طرف ابراهیم طاهر و در او مرا بزرگ  
بیندازید از بسکه بهلالت پرداختم اصل مطلب از میان رفت در باب فرار بی باب  
شرعی نوشته بودید با چا پار سابق و لاحق آنچه حق و صدق بود و خدایت  
شو که کتاب اجل اگر مای معظم دام آقا به العالی عرض شده است بلکه در تبحر است  
لاحق که خبر وصول آرد الی قسار داشت برای تفریح خاطر جناب معظم علیه السلام  
نوشتم که آرد الی سبیل تا بید و تراشیده و نمر آشفیده بر روی برف شود و پاش  
تشریف می آرد با تعظیم نظامی که تحکیم حرامی است در ولایت کرد و بیعت  
ترکی می گفت ای فداات میرزا وزیر مختار بدو یوروی نفوذ بانه که خون وری  
و سنون طوری بخوش و خروش می آمد و اگر بکشتن ملا اول ماه هم می بود  
کل بود و بسره نیز آراسته شد و یقین است که آرد الی معظم از ولی دست  
نمی کشید این بنده هم از چلی از اثر این قافیه نمانده می شد باری نوشته  
بودید حکم کلیه دیوان در ماه نوکر و رعیت بر این است که آنچه رعیت است

کامیابی کی طرف سے ہمیں دعا ہے۔

محمود و محمد  
اشعار و نثر  
اصفا فی است

بسم فہرست  
کاجی سیرت  
کاجی سیرت

بسم الله الرحمن الرحيم

فرمودہ

مجلس شورای اسلامی

که بنا و نسا با من برابر و رتبه و تجربه بالاتر باشد که عظم شاد و این کار در  
 یکی بر بزرگی باشد اگر فرهاد شد شیرین بانا و چه باک از زرد گل زین  
 بانا و نه طفلی که طفیل وجود و طلیل جودش باشد نوشته بود فیصل شبنی از  
 نیت واقعی خود تان در محضر جناب تو ام الذوله بیان کرد و یاد و لایم نمود  
 آن محضر حضور من چه گفت ای ایشان هم از موضوع و محمول مصنوع و مجعول  
 خبر دارند در تقدیر خدا غیب میداند و در تقریر شاعیب ثانیاً معروف است  
 هر که تنها قاضی و دراضی برگردد و هر جوابی داده باشند از پیش که گویند  
 و کم اطلاع نداشته اند آن الطن لایق من اتی شیا شمار با جان من حاجی و قاضی  
 عبدالحسین حاجی و بارواح و الدشید و تربت جد سعید قسم میدهم که شستن  
 این شکار بگذر که همه پی و حساب است و میداوینج و نصب نعمت  
 فائز مالیت غیری طمانان کسی کان مرا و زیاده ازین بوجاهت  
 منظر و باحت مجرب و مذاقت لسان و فطانت بیان من راضی شوید که بگویم  
 تقدیر بارگاه اقدس علیحضرت شاهنشاه دین پناه و روخافند  
 بدادری ایستاده بدلول و مسمی السرا از دقایق و ضایر بشت مشکوی

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

و وطن بر میگردد و غلبه بالی و هات کرد و س و کرانی از رعیت گرفت  
 که از باب تخته حفظ رعیت خود اغلب سر بار از این رعیت فراری بر سر  
 کرده اند و همه ممالک ملک شاهنشاه و همه رعایا عبد و رزق پادشاه  
 هستند و این در اطاعت و امر و نواهی شاهنشاهی همه مطیع تر است و دیگر  
 حکم بر این باشد که در افواج صد گانه فوج منع کرد و مستثنی است و غیره  
 سر بنک فوج غنیمت باید و آن فوج سر جو قد باشد همان آن چون چرا و  
 خواهم فرستاد چه فرمان نیر و آن چه فرمان شاد لایشل عا یمن و هم  
 یستون و هم با مرد میون اگر خواهند فرمود هر محل باید فوج و سوار خود  
 به کل شیشی برج الی صدهایکه نوشته آید پنج رعیت است قاطبه  
 و آنچه ذکر است عموما عقید من که فهم قاصد است و محکم حاضر چنین تو میگویم  
 که رعیت مطلقا مطلقه نیستی از و اطلاق چه بنده رعیت صد ساله هم  
 بکج و کجا برو و آزاد است و حکمت این حکم آنست که تا تعدی بی حسابی نباشد  
 رعیتی که صد سال جانی خانه و کا چال داشته باشد بجای نیرود و هر که  
 فرار کرده معلوم است از تکالیف شاق و حواله جات و لایطاق است

این  
 حکم

این  
 حکم  
 این  
 حکم  
 این  
 حکم  
 این  
 حکم

این  
 حکم  
 این  
 حکم

این  
 حکم  
 این  
 حکم

این  
 حکم  
 این  
 حکم

قاطبه مطلق باشند که از هر جا بر جا بنواهند بروند و تکلی در روانها بطن  
 اصلی خودشان باشد و آنچه نوکراست عموماً باید مقید باشند و همین که  
 در دایره نوکری قرار گرفته و اسم آنها و قری شد ساکن همان لایث باشند  
 خوبست مجهولی معلوم شد و مطلبی مفهوم و من هم پان واقع را خدمت جناب  
 جلالتاب اجل اکرم عرض کرده ام هر چه منمودند اطاعت خواهد شد و  
 خدا صد این مطلب این است که علیحضرت شاهنشاه و جباه روحی و روح الهی  
 فدا و محالکت محروپه از هر ولایت سواری و فوجی معین فرموده اند  
 و از آن محل باید گرفت شود و از آنجودر افواج صد کانه فوج گرد و پیش گرفت  
 اگر ای جهان آرای مبارک باین است که باید کردستانی از بلوکات که دست  
 باشد و لرستانی از طوایف لرستان باید بهمانی در این فوج شرکت و  
 با بر و جودی در آن فوج سیم باشد و در این صورت فوج کرو س طبع است  
 اگر آردی که با اینجا ما میروید با اینجا می آید و سان میدید و نسی از شیفه با  
 کرانی را از کردستانی تمیز میداد و بل آن سرب میانه و از پارسان تا  
 بحال که در ولایت مردم آسایش دید و نه تفرقه های کهن است که بخانه



کنید با وجود اینکه میداند زکات نزو بر پیشانی و ~~سیه سر خیمه افشایی~~  
 سیسم یا حکم محکم بمیون که نوشته ام محمد علی خان سرهنگ را بجای سر جو  
 آن فوج خا بهم فرستاد و یکریقین ست که از چهار نفر لات و لوت میر  
 پاهما اکن مضامیت نخواهم کرد و اینکه نوشته بودید این فوج تازه نیست  
 چندین سال است گرفته شده است اگر مثلاً بالفرض سی سال باشد که برض  
 نرسیده باشد کماهی ندارد و بسا معایب این ولایت بود که در این سیال  
 برض نرساده بود و چندین سال بود که در ولایت مریدان محمدکیت  
 جلف و احمد بکیت جلف بجکم مرحوم والی حکومت داشتند و هیچ اوکیا  
 دولت خبرند داشتند و اگر از اینکار با خبر می داشتند اورا می بخود کامی  
 نمی افتاد و آن هم مثل سایر بلوکات که خدمت می بست این فتره هم کی  
 از آن ماسل باشد بعد از عرض اطلاع حاکم و دستبول هر چه کند پادشاه  
 چون در اول کتب و عهد و شرارت این صعلیکت اده بودم چند نفر و کلا  
 دهم نوشته و یقین که دم که مخلصین شمشیر را دست نازند چرا که اگر شمشیر  
 می گفتند مطلع میشد و انصاف میداد و بدلا متی بود و سواد و شمشیر

بجای  
 جات  
 بر وزن شاه  
 بسید فرید  
 زن  
 اورا  
 نوبی هستند  
 مسکند  
 کشته

که کربت غربت را بر وطن و قربت خستیا میکند مگر آنکه آبادی آن محل  
از برکت آبی زیاده شده باشد ازین مکان و کثرت مال و تنصیل کبابی  
و یکنقل و تحویل نمایند و آنچه نوکراست عمدتاً مقید است بانمین است  
که نوکری پنج سفر دارد و خوف و خطر بسیار هر که میل خود یا حکم دیوان  
رجعت چاکریا بر رتبه نماید بجائی رود که نظام لشکر بهم میخورد  
در صورتی است که فلان کخارستانی در دفر سلطانی و بهمان نوبهائی  
در دیوان شهبازی ثبت باشد آنکه احمد شیدایر بجای محمود جلوی  
قدم بدهند باری چون تعلیق رفیع جناب معظم الیه را فرستاده بودید  
در خصوص تفرغ نوشته بود برای طاعت حکم جناب معظم الیه محصل  
فرستادم و نمایند و بفرستد که آن تفرغ هر جا باشند فی سلهما و جمعا  
و بر بابا و بحر با کز قد تسلیم محصل بکنند حتی اذا ضاقت علیهم الارض با رجعت لی  
حکم کلیه را طالب بستم که جناب اجل اکرم مرقوم فرمایند که فوج مع و مین  
مستثنی از افواج صد کانه است و این را هم بهانه بخوید که اگر بسبب این  
و همان و صاین قلعه و زنجان هم رفته باشند همه را با هم کردستان نام

شماره  
از دیوان شهبازی

شماره  
از دیوان شهبازی

شماره  
از دیوان شهبازی

شماره  
از دیوان شهبازی

بر شد کی تا خند و ما در باشخان سرچو دار کردن کشیده و میونس آباد  
 آورده و بکده خدا محمد ولی عتد کرد که آن هم زن و است ضعیف چاره  
 که از وطن آواره شد برای خطانا مو پس بخت مانوس کردید آن هم حصا  
 چندین و لاوارتم مندی بد نهاد است شالما هشت نه سوار بدزدی تا  
 حوالی مدیان رفت بعد از مراجعت که از سر آب پنج که نزدیک باره حبت  
 برای رفع خشکی و تقسیم مواهب و استجمام مراکب منزل کرد چند روز در واد  
 سه پد و دبود و تردد و موقوف شد که هشت نفر مندی در سر آب پنج  
 مشغول خواب و تقسیم و آب است و را بعد از سه نیل ذخری شوهر داد  
 بودند پدر و دختر از این منسی ارضی نبود و با و خواهی بیان مندی رفت علی  
 ابیجا و انصرا ت فوار پس شل القصور مندی میسای نیل آمدند سی تومان در عرو  
 نعل بها و اما اون عروسی اوند و سواران و یکو هم کو خند و ما و کا و چو  
 خاستند که قند از نیل با نیل مقصود و بجان خود برگشتند آن نیل که مرت که تو  
 دیدی سراب شد خاما جلد بحسین بعد از آنکه چند تفنگ خان و از پار  
 و مرسیل برای آن جانور با تحمیل کرده و بجان نمود که تحمیل تفنگ با تحمیل

پانزده  
 زرد و کمر بست

مدیان  
 از دوات هشت

پنج  
 دهی ست در  
 نزدیک قصبه  
 چاره

پنج  
 پنج

دلی بجان  
 و بهر سبای لاف  
 میان سوارانی نه  
 چرخ و مرغ شکار

پنج  
 پنج  
 نیل  
 پنج نفر

از زرد و کمر بست



نمی کند و چنان میدانم که از حبس جزوی و بره منوری و تفنگ شش غایت  
 که شیاطین نمی برانند نزدیک بود که بار بار سال بوساوش میانی  
 و هوس نفسانی چوب بسورخ زنجور کنند خداوند و جو و مسعود و شایسته  
 اسلامیان بنیاده را تا ابد پاینده بدارد که اعتنائی بآن ضمایر و اغرض  
 و اتعانی بآن تحاین و امراض نغز نموده خداوند و شایسته آن وجود مبارک را  
 در آیه که جهان داری پاینده و خورشید را میسازد اما ابد پاینده بدار و محبت  
 و آله الامجاد باید تو بکنی پی فرو مکتوب را نرسیت که یک شب در این جهان  
 و اشباح تعب کشیده ام کرنا مرتب است و کرنا مد و ست  
 صبرم کن که در شب هجران نوشته ام قلم سر کشی کرد و من ختم نوشتیم جلوه  
 او را بگیرم تا آخر خواب غلبه کرد قلم اطف السراج نقد طلع اصبغ نشاند  
 سحر ملای و کلامی داشته باشید از سایه بند پای قهرمان المار و لطین سلطان  
 السلاطین و خافه آقا عبد الحکیم شایسته هم برو و از تنها و شست نخواهد  
 مند میرایه پاسبانی او منیرم که زحمت حل و نقل تفنگ را هم در روشن آینه  
 اعرابی مال دزد و محتاج و آید بخرنیه داری حاج خداوند از ملائکه

شش غایت  
 شش غایت

شش غایت  
 شش غایت

شش غایت  
 شش غایت

شش غایت  
 شش غایت

شش غایت  
 شش غایت

ابدال و جنگست بختن جلاد من شیرین شود و بدشتن اسباب غوغا  
 دشمن بکین خطه نام مند میرا که بکرو من فتنه بود که رفتند و چند روزی در جنگ  
 ماند مند می دوستماده فعلی بکیت برادرزاده آقا عبدالحسین اگر قده آوردند  
 گفتند که ما هم در مقابل تفنگ خان دار آقا اسباب حرب باید بجای بریم تا  
 که رتشی انقدر بر سر و منقرآن چهاره زدند که تا خطه را از آن خطه آورده  
 فعلی بکیت اخلاص کردند معلوم شد که تفنگ خان دار بقدر خاک رتشی شعل  
 و آتش ندارد که رتشی کو یا با صطلاح کرد با خاریست که سر او شبیه است  
 برای اشتغال حواس خساین مو او خسته تحریر شد حالا الحمد لله جای شکرت  
 که از برکت وجود فایض بجز و علیحضرت شاه شاه اسلامیان پناه خنده  
 آن که گناه خریده و درینو لها آرمیده اند آقا عبدالحسین را که رتشی تا نجیب  
 باقبای منعم و عاظم علم و قرآن بکلی و همسان بعل و عصای بام و مصاعب  
 اندام آستان طارق و اسارق میرود و سبب عاظم را با طیب خاطر بخور  
 و هیچ نیکوید میت این توفی با من غوغای قیسمان پس  
 وین منم با تو گرفت ره چو پیش هیچ شکونمت دولت شاهشاهجهاد

بنده  
 محمد  
 کرد و در  
 پرست









شمالایق بود و انعام خدمت نو از غایت ایوان شامز باشد زیر یکت ران  
از شام بشو و تا پسینم این شت با آن زیاده این شیم با آن دیباچه طور برابر  
خواهد کرد و خاقانی خوب گفته است چون با نظر تو همیشه گشت همیشه  
بریشین گشت انشا الله تعالی در زیر سایه بلند پایه همیون رو خافند  
او امان الله سعادت و بهجت و خرس من نواب الله بهجت زو گشت  
صیقلین لک شانیه و معاطفه و تدوینک مجانیه و معاطفه تجی محمد و آلچ  
رائع بقول دشت مجال تفصیل نیست کاخذ سابق که سواد آن انعام شده بود  
انشا الله تعالی پسند خاطر شریف شده است و با این ولایت تعریف  
میکنند و من کثرت تأس و باد و بریس خطبا و زیر بی نظیر شرحی نویسد و تصدیق  
کنند من قبول نخواهم کرد و زیاده رحمت است

### بحسب علی خان وزیر مختار نوشته شده است

جناب وزیر مختار مراد مختار شاد احسن و ان اصل جامع بن مختار  
نافع شاخوب دراز و کوتاه و سفید و سیاه بهم افتاد دست قبول نمودن  
سرو بالا و در پهلوی مورد چون دراز یی در کنار کویته

ادامه  
بیشتر با زود دست  
قورباغه و زود دست  
زود دست و زود دست  
قورباغه و زود دست  
قورباغه و زود دست  
قورباغه و زود دست  
قورباغه و زود دست  
قورباغه و زود دست  
قورباغه و زود دست

نان بی غشت ز شکوفه نه برکنه شرنه سایه دارم همه حیرتم که تهن  
 بچه کاکشت مارا ولی عربا مثل دارند الکتوب قد صیدق مشهور است  
 چپاره را و محبتی تهتی گرفتند چون ست جمعیت قوی بود هر چه فریاد و فغان  
 و قسم و قرآن بکار برده سود نمی بخشید برای دل خوشی خود گفت اگر در زنده  
 بخل باشم در زنده صاحب سکه بخل نخواهم بود این هم دلیل نخواهد شد شاید  
 انفعال این است دلارا کرده باشد خبر واحد بقول علامت نیست باری  
 کمال و ملال ازین قیل و قال حاصل نمایند می کنید نمیستواند خلاف بکند و  
 خودمان هم میدانید از اقبال بیون و خافنده در این سال چه قدر غایت  
 کروی استوده بوده اندیش را انداز برکت وجود مسعود بیون ز قدره بهتر  
 خواهد شد خداوند قادر کبیر در شش و ز آسمان زمین اقتدیر فرمود اگر این  
 بنده حیران لایت را در شش سال تحت قاعده بیاورد نشاء الله محل عبث  
 و ایراد نیست سال گذشته فی التحفه از میزان کار خارج است چرا که اند ششم خبر  
 نوای جنگ نشنیدیم خبر صد می گفت انشاء الله تعالی حیاتی باشد بسلامتی و  
 فانیان بخود علی حضرت هایون و خافنده سال وضع نواید تمکن در دفع

بسم الله الرحمن الرحیم

در این کتاب  
کتابخانه

و بر همین شد من مخصوصا سندی نه است جناب معظما این فرستاده حکم  
 دروغ و خلاف و کذب و کرافت معلوم شود و اگر با تعرض خبری هم بر  
 رای صواب نای ایشان معلوم شده باشد خلاف او پیداست عقل مقوم است  
 جای توجی و تشویش نیست چرا که یک اربعین تمام است که به تکالیف شرعی و  
 سی و هشت سال است بعد از عید عرفیه قدم که هشتاد و یک سال است  
 عن معولاتی تعالی نوشته ام جز خلاف ننگه ام جز کرافت همه چیز خرد و ختم  
 روزه و رمضان همه کار کرده ام جز طاعت یزدان عیدی نبسته ام جز همت  
 و عقد نمی گسته ام جز توبت هر چه خوانده ام خرافات بوده و هر جا رستم  
 خرابات سالهاست که بشیدائی و سوادانی معروف گشته ام و تعلقاش  
 و سوادانی و صوف ترک عادت موجب مرض است قول فعل چنین شخص محل  
 اعتبار است کسی که او را یون معظم تربیت ننگه هسته در آخر عمر که زمان  
 شش و هفت است تربیت نخواهد شد چون بخل در مبداء فیاض نیست و عالم  
 کزین و دجو و همه چیز باید مروج و باشد از آن است که خدا آفریده است  
 خدایم در میان بنده گان برگزیده آن جانی بی منت داده است و این

قرآن  
 کنایه از شریف است  
 محکم است  
 حاکم است  
 حاکم است

بانجام رسد و سه طرف دیگر سربازخانه پرداخته آید مکانیل و موازین این  
 زمین صحیح شود آنوقت بر طبق خلاص که داشته ولات حین مناص  
 این جان عاریت که بخاطر سپردید روزی خوش بینم و تسلیم وی کنم  
 اینقدر قید و کید بعسر و زید ندارم ترا زنگنه عرش نیزند صغیر  
 ندانست که درین امکه چاقا دوست دلی از جانب لی نعمت موز حدت  
 هستم خطا و تقصیر من از خویش لازم میدنم و کمتر کسی مثل من پیدا میشود که  
 هزار تومان نقد و یک هزار قاطر محمد بیک چشم پوشد که حبیب بابا جانی نسبت  
 جانی در برود و از هزار تومان سمیل خان بگذرد که طلبکاران پچاره والی سران  
 بی کلاه نماند و قس علیه فعل و تفعل که او را برای خط شان دولت قبول نکردم  
 و این محض دین کلین نمودم باری از حرفهای عینی در میان آمد و مطلب ناگفته  
 است و الله منصفی مضی خواهند گفت انسان محل النسیان و اعصران الانسان  
 یعنی خسرانها و دست یگوار و اصرارم قدیم من همانم که بودم و هستم ارادتی  
 بناتما سعادتی بر بی عمل اندیکه بعد از کت امر از یاد و رحمت است باز هم  
 محرم الحرام شمس التحریر شد البعد العاصی قلیل الخطا کثیر العجده فرهاد بن لعلیه

کتب  
 کتب  
 کتب

ولایت

هنگام هنگام

کرتین

الحاکم

تبار

بیش

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

تو از شش بن خواهد شد از آنکه فروتر از شش است و سنه و آیین بول خانه شمار که در حج  
 بلده و دیار نیست معمول بود که با اصطلاح اگر او در مالانکه کوبند که لفظاً و معنی  
 قبیح بود و ضحیح می نمود و چنانچه از بنجره و ساکین که یکدینینان جوین نمی یافتند و یکدین  
 و از صاحبان ثروت و عظامطالب میکردند عالمهم محفو و غنیمت مدعوب شکرت  
 سلامتی جو مبارک اعلی حضرت شاهنشاه دین پناه و روحانده بنشیند و برکت  
 رحام کان نقش فی کجور مرقوم و در مسجد دارالاحسان موسوم شد و پناهش را الله  
 تعالی امیدست که اسباب فاه و آسایش دین یار روز بروز در افزایش  
 باشد تا بگویند پس از من که بسر برد و فارا شاه هم بسته حقوق نکست و بعد  
 رضوان ممد را که در ذمه مالی ایران ثابت است از دست نخواهد داد و احاطه  
 الله و الطمانی لی یکی از مباحث گفتگوی مبین شیعہ و شیعیان است که بر حج  
 بلا مرجع و تفصیل فاضل بر مفضل جایز نیست و کردستان هم چنین شیر و کلوسو  
 نشده که لایق این همه گفتگو و رفت و رو کند و بوجتجو باشد اندکی حوصله لازم است  
 که سلامت می جو و بعد اعلی حضرت قدر قدرت بیرون بقدر فرصت بدینند که  
 فائز می امور تمام شود و از کار و دایمی فراغت کلی حاصل گردد و دستمه مبارک

شرح  
 و تفسیر  
 و تفسیر

شش  
 و تفسیر

و تفسیر  
 و تفسیر

و تفسیر  
 و تفسیر

مرکز است و طینست و مرز و تبه بحرف واهی حاصل و قول ساجی شایع بر خود  
در تخت کار بخت میکند و بعد از آنکه شاه هم این خبر را بشنود هزار کله و ساز و  
و آغاز کند که آیا بر سه آقایی چاره از این قوم پستیار و چه آمد دست خاصه  
که خاطر مشوب از خیالات بد و خوب باشد و هر چه و امنده ماه و اقسد بگذشت  
باشید حق داشتهاید بعد از آنکه حالت آقایی لایت این باشد حالت دیگران  
چه خواهد بود آقا هم حق داشت بعد از آنکه پسر خان یاب چنین حرف بزند که هر کس  
هم دو سبه میاخت پنج محل بحث و ایراد نبود باری نشاء الله تعالی قاعده  
پنج خیالی بخاطر راه نهد و سهل است هر که باشد در پیش من با کردستانی فرق نند  
و هر دو ولایت و رعیت تعلق باریافتگان حضور باری نور علی حضرت نشاء  
بحجه و روحانده دارد و ایشتری غندی سواد و رطل امید است که اسب  
آسایش روز بروز و افزایش باشد و حقیقت سجاد با کردستان حکم جار و قور  
جار دارد و در حدیث است که ابجار ثم الدار یعنی داری جار بکار نیاید حالا  
که از قبر من کاب حضرت آفتاب خواهد بود نشاء الله تعالی در بهمان ملاقات  
خواهد شد و بقیه داستان آن گشته و شنبه خواهد گشت درین صفت

نکته  
در این کتاب  
نویسند  
در این کتاب  
نویسند  
در این کتاب  
نویسند

نکته  
در این کتاب  
نویسند  
در این کتاب  
نویسند  
در این کتاب  
نویسند

بمجلسی خان وزیر مختار نوشته شده بعد از ورود  
 کز روس کاغذی نوشته اظهار ارادتی کرده بود و پیش  
 ربيع الثانی ۱۲۸۶

جناب وزیر مختار      طفلی خان رسید کاغذ را رسانیدند ان شاء تعالی و در  
 کز روس و دیدار عروس مبارک مانوس است همان است که نوشته بودم  
 ارادت و بنام اسادت بری نشاء الله باید طوار که گذری زمانه سازی بران  
 بازی رکلی انجیل کتب بهم چیده اند که در چندی تفسیر حساد و تکلیف  
 اضداد از شما فعلا و تدبیر انقصیه می ظاهر شد و از من قول و تحریر انقصیه  
 بدلول جزاء نیسته مشابا بود حالا که شما بقول خودتان با سری ساخته نیست  
 و دلی آموده طاعت آمویده اهل و سحر اما رجاء ان شاء الله آن سرتب عجب  
 محلی و آن دل فتنه دل محلی با معنی الله عا سلف یقین است که بعد از ورود  
 ولایت دهنده ای که آنحضرت را روایت بوده نه درایت آقا عبدالحسین قدس  
 ویر باشد باز ملا می فقیر است آن صبر آنی که لازمه طاعتی است در طبیعت او

تغریب  
 نسخ

تغریب  
 نسخ



چنان آب کاست است که رود و مشاق که پارسال این وقت سی سنگ آب است  
 امسال آنقدر نیست که بقدر طهارت غایبات زاینات بیاید که اکنون شنبه  
 درون کثافت برون مشغول کار قطع و عارضین میباشند و اجث از آنها  
 آمانند که بکند میری عرق حبسین و زهرها تحصیل می کند و شبها آنجا تحویل خسرا لیه  
 و آلاخره ذلک هوا خسران المبین بر بی این حالت که آفات سماء و ارض است  
 بعضا فوق بعض باز احمد الله بفضل الهی اقبال علی حضرت شاهنشاهی  
 گذشته است و میکند که چندان محتاج بولایت خارج نیستیم و اگر این ملخ  
 بی پر که چند الله کعبه است و این ولایت بقول کرد با کر بگذارد و در عرب  
 باران نیاید سال دیگر حیاتی باشد معلوم است که خداوند غرة علا قحط و غلا  
 خواسته است بفضل الله مایش و دیگر کم یارید البته انحصار طغیان  
 این سخا و نیران خواهیم بود جزا با کافران یملون و مسلم الله و لکن کافران  
 انفسهم یملون بنواب اعظم و سلطه نوشته شده و اب  
 اسامی سور شریفه با پیام بیان شده است غرة شمس  
 جمادی الاولی ۱۲۸۲

اینجاست  
 از اینجاست  
 قطع  
 کار نیست  
 و

امسال بویسته سرمازد و کی پنج میوه فیت اگر از تشنج معطر که بهتر از راح معطر است  
در نخت باد و باقی باشد البته حصه ما را خواهد فرستاد و رقم علیخان یاور را چند  
فرستاده ام با وجود آنکه کار سخت بود و بجهت خاطر او اغراض کردم زیاد و در حیرت  
در حاشیه کاغذ نوشته شده از وقایع ولایت البته مختصر شنیده  
که از افتراض و سواد و این سال در این ولایت چنان اتفاق افتاده و لاسرزد  
بطوریت که هر سال از این بایسته را نبرار کرد و محل نقل مصار می باشد  
چنان مطلق الاثر و اثر است که ویر و تخته خانم و در پستال قیس لم یبلغ عدد و چهل  
چند عدد کرد و سی طائی که بهتر از تنوخی خانی بود و تخته فرستاده بود و ثانیاً  
باران که مایه وحشت مایان است از آیام عاشورا که مناسبت آیام همان  
سنگام آسمان شکی رنجت و دیگر رنجی نخت تاکنون که چهار ماه است قطره از  
سحاب رحمت مرمت نشده است فاجت علیهم السلام و الارض و ما کان منظر  
ناشایخ خوار و کی که هر چه پیش و کم بود کیف و کم روزی جزا و متشر و فدا و  
و یجبار در ماه ربیع از شهر زور بافته و در تشریف آورد که آسمان سیاه  
وزمین تبار را با نقصان نایب و انهد است که بجهت نبودن برف و یخبندان

بیت

روزگار در میان ما

۴۸  
قریبت در کربلا  
که باین سبب  
دارد

عبدالحق صاحب  
مکتبہ اسلامیہ  
کراچی

پیشرو شجرہ ستار  
کہستان

پہچان

قلاوت نور و طراوت حر و التفاف کسار و ایلاف نساء و ترشیف کوش  
 و تنظیف بستر و فتح حجرات و کشف آیات که بی مجاز و اعتلای معارج بود و انشای  
 مدایح و بی قارعه جن ملائکه لعلش از من و جان بود و کشف امان که بجهت هر بی خوف  
 کاف و طارقی و بی وحشت مومن و منافق بر می میثا و عیشی منقاد اشتید که از آن  
 ماند و فایده های مرید و از آن نخل خوشکوار سنجور دید و نه از خراب قبل و قال بری  
 بود و نه از اصحاب جد و حال آبی کنون بعد از این واقعه خبر تسلیم کفایت و تحمیل  
 لذات چاره چیست که دست ران بدو تا بان صدر دیوان را ندانستید و  
 برف بلال و صف نعال قناعت کرده و ایدر استی قدما بعب گفته بودند  
 که مصحف فی بیت زینتی و در حدیث خوب دارد شده و رب تالی القرآن و غیره  
 یعنی که این یکت کرامت و اعجاز هست و این یکت بلاغت و اعجاز معلوم شد  
 که خدا بخند و بند کافعالی یا سلم خاسر بود و اید که باین کجاست سیرا کند از آب کجا  
 حوچه چشمتاب و توبه فرمود و اید یا بکشت مولوی نفس از دست  
 او کی مرده است از غم بی آلتی افسرد است و چگونه شد که شهد بسان باد  
 بی بنیه و شاهد بر هر بیان اید مصاحبه نمود و اید حاشاکه اگر با و رکنم ترک عادت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کے بارے میں جاننا چاہتے ہیں

١٧

رفع

—

## خوف ویم

پیشانی

—

بے باکی  
یعنی بے کسی طاقت  
بے رحمی

برادعت میاید  
و

١٠

ای مرا تو سپرد و در شاه جلیل  
 ای بجکت پور سینا بنده است  
 ای بایده خواب هم بدایم  
 در سخا پیش تو من زایده  
 در هنر نزد تو پیر فاریاب  
 عقل را تو شاہی و لشکر همه  
 عقل را هم صف و هم پایه تویی  
 عقل را تو دانش آموز زنده  
 عقل را بسخوا به و بمنانه  
 جز تو عقل و عشق را کی رام کرد  
 روز با عقل من ملامتی خوش است  
 بی سبب دادی کف قرآن پیش  
 این شرط هر شد و ارشاد بود  
 فدایت شوم  
 ای مرا تو مرشد و نعم الدلیل  
 طور سینا در علا شرمند است  
 و نی جامت پستی و هشیاریم  
 چون که ایان و اله اندر مانده  
 همچو طحلان سبق خوان در کتاب  
 عشق را تو مایه و آخر همه  
 عشق را هم طفل و هم دایه تویی  
 عشق را تو آتش پوزنده  
 عشق را هم یار و هم بیکانه  
 این دو این نام را کی رام کرد  
 کر چه شبها عشق مجنون خوش است  
 چون شکستی از اسف پیمان جوش  
 این همه از دور می منهداد بود  
 حیف از آن متد آن خطا عللا و خطا بر ملا و حدیغ از

و در مکان شمشیر  
 خیره  
 و نام  
 قند زنده است  
 مثل هر خیره

خط  
 کار محمد و طالب  
 به و حسن و حسن  
 حکم

دشمنون ترویر و قنای کی ششام بعقب از دست او مفر خلاص جید و خفاف  
 ندیده ولات حین شام کوید سلیک ابن سلک چندین فقه بلکه افتاده و بهام  
 بار با بچه با مشرف شده است که در زمان ماموریت فرهاد که کن است  
 و اندوه کن اختیار تواند مصدر کاری شود یا با کرکان فرغ شده و کرکان در نزد  
 مندمی و می تواند خود را می بکشد با تجربه است روزگار و در بخت روزگار سبانی  
 و شد و طایبی بماند بعد از آنکه فتنه فرار به در نا بکار در شکست اتفاق افتاد  
 اسد الله خان پیر و شفاعت آمد و هاشم خان را دیدم باید آمد و تسبیح میباید  
 خیر من آن تراه جوانی سا و افتاده است هیچ ازین عوالم و مظام خبری ندارد  
 سلی باستیش سترده لب از لب من هر چه واقع میشد مایه خجالت اسپد الله خان  
 میشد بی سوال و جواب بر شیب و شاب او بخشیده کاغذ که با نیجار سید طبر  
 و کاغذ شمار را ساند آن عبارت که نوشته بود و یجب القوم و سلام والا کرام  
 یکی از اعیان در مقام نصیحت نوشته شده

برای تو در پرده یا عسیر ندانم که از خایه یا کنیز  
 از خیل مکی یا سیل منکی از توده خاکی یا عالم پاک سوده الماس منکی

خفاف ترویر و قنای کی ششام  
 بعقب از دست او مفر خلاص جید و خفاف  
 ندیده ولات حین شام کوید سلیک  
 ابن سلک چندین فقه بلکه افتاده و بهام  
 بار با بچه با مشرف شده است که در زمان  
 ماموریت فرهاد که کن است و اندوه کن  
 اختیار تواند مصدر کاری شود یا با کرکان  
 فرغ شده و کرکان در نزد مندمی و می  
 تواند خود را می بکشد با تجربه است  
 روزگار و در بخت روزگار سبانی و شد  
 و طایبی بماند بعد از آنکه فتنه فرار  
 به در نا بکار در شکست اتفاق افتاد  
 اسد الله خان پیر و شفاعت آمد و هاشم  
 خان را دیدم باید آمد و تسبیح میباید  
 خیر من آن تراه جوانی سا و افتاده  
 است هیچ ازین عوالم و مظام خبری  
 ندارد سلی باستیش سترده لب از لب  
 من هر چه واقع میشد مایه خجالت  
 اسپد الله خان میشد بی سوال و جواب  
 بر شیب و شاب او بخشیده کاغذ که  
 با نیجار سید طبر و کاغذ شمار را  
 ساند آن عبارت که نوشته بود و یجب  
 القوم و سلام والا کرام یکی از اعیان  
 در مقام نصیحت نوشته شده

تثویه  
هال را با کتبی  
کردن

و در کس عادت بر یک پل خستیم از دست نمیدانند تا تعالی بایه یک شب جمیع  
من و آل التیسل الی النجر که شب تعطیل است قلم برداشته از فاتحه تا خاتمه دین  
بنای عظیم این خلاص کشیش صمیم را بحر قصص و تشطیر حصص یابد و شاید فرماید که این  
ز زلزله خسارت کجا نشنود و این شور قیامت از کجا قیام فرمود و با وجود امتحان بنا  
این آستان لایق از کجا برخاست هر چه شده و هر چه باشد این بنده دست از  
قرآن و عارفی برنمیدارد و اگر از بازار بخرد و بفروشد و ما انصر الامن عند الله  
و انصران الانسان لفرقه خیر کن اختیار با نواب الاست میدانی من آن که اسج  
ببرم کنایه فحسم اگر برانیم از در دایم از در دیگر زیاده است غره جادوی لاولی  
سند هزار و دویست و هشتاد و هفت عرض شد

بحسب علی خان وزیر مختار نوشته شد و پنجم جادوی لاولی است  
جناب وزیر مختار پارسال که در ضمن کتوبات کاغذی اسم هاشم خان  
سرحد دار را می نوشتید که بزد و بت و جبر و سخت حمام سرحدی نوشته شد  
چنان می نید هشتم که تالی کبود که در راست یادی و دار المزر که آن کیت کرد  
که در استان نخجته و این کیت با پورستان آن نخجته و در سنون تیر و چالاک

فقط است و درین وقت شیر شیر از را با دیر خایا ز چه مناسب است که آن  
ایرانی است و این شخص عثمانی ماه مرد و نمیشد را با ماه منور شب چه رتباط است  
معا و سبب است را با زرع زشت چه خست ملاط اگر عاقلی است چه ریچر اغافل و اگر  
جایی بستد بر چه جایی چنان می پذیرد که بگوید است لا و ان بعد از آن  
یا قبول و بر بیست است غفر الله کل یوم یونی شان اینجا از چشم غمزد قلم از  
دست افتاد باقی ماند بعد از کلام یوم تقیة فردا و السلام  
بحسب علی خان وزیر مختار نوشته شده

۱- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو لوگ تم سے  
 ۲- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو لوگ تم سے  
 ۳- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو لوگ تم سے  
 ۴- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو لوگ تم سے  
 ۵- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو لوگ تم سے  
 ۶- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو لوگ تم سے  
 ۷- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو لوگ تم سے  
 ۸- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو لوگ تم سے  
 ۹- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو لوگ تم سے  
 ۱۰- حضرت علی (ع) سے فرمایا کہ تم لوگ جو لوگ تم سے

۱۰۰

مرکز  
بسیجہ مظلوم

بروغ ارستہ

۱۰۰

مجلس

مجلس

من خضراء

١١٠

بل بیاد داغ  
نور کے سوا

فرموده مبارک،  
چون گفتند: دست خط

مخدا است کن ایاز

مخلوطه و ماهی که در

اول کہ جو شخص کمال

فراغت این است که جبار

میسفر، یدیل دیوانی

دستهای خدا را

ہرچیز بخیر و برکت ہو۔

یا و دهنسان مضحک از نوع انسانی یا حیوانی گاهی چراغ روشنی که چشم را  
 نوری گاهی باغ گلشنی که جسم را سرورنی مانی چون شراب خودمانی آنی شراب روح  
 نوزانی بزم شهراری محرم اسرار می گاهی مستوجب آزار می گاهی مستوجب ضرری  
 هر چه هستی خوبی و هر چه هستی مطلوبی ولی بسته است که زبان خود را بکند و آری  
 و غنان سب را بجوشی نه هر جا توان سب را تا حقن که جا سپاید  
 انداختن که فلان هم تیغ برنده عریان است و منع بارنده و میان نباش  
 از تحریر خسته میشود و نه زبانش از تقریر بسته گاهی کجبه خاقانی  
 چون غار یقون که یه و سنکر و زرتشت هم میان تهر و متعابد است  
 در مقام آموخته است گاهی بفرموده سعدی سرکران از خواب و سست  
 از شراب از جگر بهرسی از نکت باسی دارد و پنج میترسی که خود را بستی نه  
 و هر چه هستی بگوید و بیک پیانه در دیوانی عالم فراخی را بباد و پلست میس  
 که بد بخت است و سر سخت و قتی که بجنون وری و فون طوری قادیان  
 و پر و س و حشت ندارد تا بگری و کرد و رسد و راجه قاده که مصدق است  
 و آئین باشی یا متقن شریعت و دین که چرا فلان میراست و بهان و زیر و پا

مضحک

بخت آرد

مستحب

از بیگانه

و

و

و

و

و

و

و

و



انقضای خود می ماند و فاعله مجاپس بود کمال مدد بانی در حق شما و هشتم بعد از آنکه  
 وار و این ولایت شد لم انصاف بدید چه قدر ترک تازی و نیزه بازی کرد  
 که خورشید تیره شد و جشید خیره فیا نه و لشوری و اگر تفرقه بسته نبویسیم فیا  
 قصه فی شرح اطول و تابجانی رسید که معاندین شما گفتند که بجهت مواصلت فاسد  
 مسامت کاسد و دلول لطف بر غوان الباطن بی اختیار از مسلم شما این عبارت  
 جاری میشود راست است که همه کس میدانند که من صلاح دولت و نظم سرحد  
 امنیت و آسودگی ولایت کرد پستان را و ایالت و حکومت خان خانان  
 میدانم همین است تا زمانه امنیت من و هر که بشنود حیرت خواهد کرد که از این حق  
 شاعرانه و اخلاق شیان لزومی داشت اگر در پرده اسرار هم بود آشکار شود  
 و بالفرض همین هم باشد از قبل آنست که شاعر گفته گاه باشد که گویند  
 بصله بر دهن زند تیری ولی علی انظار هر یک کس تصدیق نخواهد داشت که حق  
 حسن با هر دو آن ریش و بر و چشم آتش و ستار عشق تبر از مصطفی قلیان میر شکار  
 پلنگ در که مبار و کلنگ در جویا رسید میکند که چاره بفریب حسن و چاره  
 از حقایق و ذبه بار و طار از حبسه بلوط فرق بخورد است اگر بالفرض کرد

این قصه را در  
 تاریخ خاندان  
 قاجاریان  
 در کتاب  
 فیما بین  
 پس چه حدیث  
 و عبات بر  
 قصه که شنید  
 طلاق

این قصه را در  
 تاریخ خاندان  
 قاجاریان  
 در کتاب  
 فیما بین  
 پس چه حدیث  
 و عبات بر  
 قصه که شنید  
 طلاق

و اثر ارفیه می است و از این کار علیم و با اطلاع از این مال سرقه و حال فرزند  
 شاهچراغ عرض بخند که یاد کار از کوشش نقد و یک نفر مندی از بهوش چون علم  
 خود نهایت وقت در اینجا سرقه شده بود و شش تومان هم که زیاده مانده بود  
 حق این نه نفر و پسته میرزا عبدلکریم پس فرستاد و از اینجا اگر حقانیت و  
 یا نفسانیت بعل آمده است بخداوند علام الغیوب که دانا برضایر و قلوب است  
 و اگر از یکم من بعل مشغال در حسیه آیره و من بعل مشغال در شریه نوشته بود  
 علت غائی شحایت شما از فقره مندی غیره است بلکه همه شحایت ایوی  
 از آن بی اتفاقی و امانتانی است که نسبت بخود و فدوی فرموده و چون رقم  
 و قابل همه آنها خود نواب و آلا بوده است میدانند که در ایندت چه نوشته اند  
 و چه فرموده و صدقت فی بعض و کفایت فی بعض و تحریر خود خلا فی میدانم و نه تقریر  
 خود که ازانی رنگ تر و پریشان بود و شیر سرخیم و فنی سیسم و آن نوشته است  
 سابق و مکاتیب لاحق را هر که بنیده و از ماجرا و چون چرا استحصار داشته باشد  
 انصاف خواهد داد و الباقی ظلم روزیکه از جانب سنی الجواب همیون و خا  
 فده باین محرمت ممتاز و این موبهت سرفراز شدیم هیچ این نقلهای بخودی

صدق  
 بعضی تصدیق کنیم  
 و بعضی خداییم

با بندگان  
 و بندگان با بندگان

کار با سیه و خراب چون خرابی عالم باید متناسب باشند طوری را میسر  
 انهم استر عید بنا و ابد قلوبنا بقی محمد وآله در باب قاعده الحسین چه نوشته باشد  
 نه شما از عقیده خود بر سیکردید و نه من از اشتباه بیرون می آیم و شما بجهت  
 جمع دین قول برهان احد دارید و من بعلاده کردستانی با همه کرسی و این اعتبار  
 شرکت دارم و اگر از خوف و یا خداحت شما حرفی زد و باشند ملاحظه اوب  
 کرد و اند و هر که از کز و نسی و من آمد بی پرد آه پنجه نبایست گفته اند و من با اشتباه  
 افتاد و ام یا یکی دروغ گفتند و حق بجانب شما بود و است و هر حال باید  
 از شقوق شما که بخدمت جناب اجل اکرم عظم قای مغفم دام اقباله نوشته ام  
 بعل آورد و حاجی شهاب الملک امیر تومان هم و ساطعی کرد و یک پی و نیا کرد  
 خودش هم بی واسطه و بطبیعی خود با عذر و استغفار بنسج باید اعراض  
 اغراض خوابم کرد بشرطیکه از خود خود توبه کرد و یا از جاد و ملائی بیرون نکند  
 آخوند مرپه و ملائی و سوسه را چه افتاد که داخل بکار رعیت و خان و تفنگ  
 شش خان بکند ضربت را از مزاج ارواح باید یا بکیر و نه از ملاعب راجح اگر منع  
 نخواهد بود بدیهی است که منضم سلمه در این کار نصرت خواهد شد پس از آنکه پارسید

کتاب

ضرب

و منع و علم و نصرت

لطافتی بکار برد

اشاره به بکار

صرف است

یک

مزاج از مزاج

مقصود کتاب

مزاج الارواح

که در علم صوفیانه

نیز به بکار برد

صحر اگر و بر این اتفاق باشد شما که از پدر و جد پرورده و دومان و لیسید محمد  
 بودید و بان و دومان رسیع لارکان خدمت کرده و نعمتایر و دوسیر را  
 و دیر شکو باز قه مقالات گفته و مقامات رفه اید بلا خط پاس خاندان  
 بنی العباس باید چنین چیزی گفته یا نوشته باشید که بان هوش و کار و دشت و  
 و با هر که بشنود چه خواهد گفت خدا بخرد و یا از تاب تب بود و یا از تاب شب  
 و من هر چه راست و درست نوشته باشم برابر می یک تحریر خام و دست نخورده  
 کرد و این صورت اگر راست باشد انصاف بدو که ام خود بخوار تریم با وجود  
 این الله العلی الغالب از عرض حسابی بآب نخواهم بود چنانکه امتحان کرد  
 اگر اجازه من نبود درین کیسه و دار پانصد تومان ملک التجار بشان میر رسید  
 و شما و دیگران هر چه در حق من بهیسه تعاقب و در حالت من نخواهد کرد و تا  
 و این ولایت از و بار معدله را موزیت و خستیار دارم نسبت بزیروستان  
 خواه کرد و س یا که در پستان آنچه بدانم بر غم شما بلیقه کج و طریقه معوج مخرجی اهرم  
 داشت خلقت ذاتی را تغییر نمیتوان داد ناصح نتوان کرد و بدل حکم قضا را  
 نه مرد و پستما بستم و نه شخص خود پستما که هر چه میکنم صوابست لا والله تاملی

این کلام  
 یکی از مکتوبات  
 کتبه فی شهر  
 ربیع الثانی  
 سنه ۱۱۸۵

بجز اول  
 پستما  
 فتح و آل محمد  
 زیر یک  
 دهن

این کلام  
 یکی از مکتوبات  
 کتبه فی شهر  
 ربیع الثانی  
 سنه ۱۱۸۵

باب  
 که زبان

وزیر جهان بعد از ولولہ شهر و سلسلہ قہر و خوفنازار و طوف شنیدم باز  
و خیل نطف نام امور و کفیل مہم مہمہ شدہ و اید آفرین آن ز ہرزہ شیر و غرہ  
وزیر یکا شہ ری از آن قوت قلب از شہ سلب باین بندہ در کالج شد  
مصدق حالت مر قہل شاعر است تمثی المنا یا الی غیر ی فاکر ہما  
کحیف امثی الیہا باز کہ گفت غنمت ان نزال ہستہ ن من خلقی  
وان متبلی فی جنبی ابی و لہ معلوم شد ابی و لہ و جنب جلالت  
شما گفت است و شبیب مشہور یا اقدام و قہام شاد میت مورد از و حجت  
کہ اسم را ہم تنیسیر بہ ہید کہ موسی شود کہ موسی پیغمبر غضبناں بود و عیسی  
رہبان باری شاد اندہ مبارکت میدست کہ از فضل آملی اقبال شانشای  
روخافندہ و اہتمام شما کین جان باز از دکا کین خباہی نیاز شوند  
و مردم ہول کنند نہ اشتہ باشند تا انشا اللہ باران مقرب یاران  
از قب و آورہ کا نہ را امید قطرہ باران نشستیم و الا از پیران  
و صبیان رخصت ہم یونس خواہیم شد کہ دعای آنہا نیز اثر ندارد و با قہل  
الکک قہر چہ چارہ و تدبیری میستوان کرد کہ ابی ضربت قدرت گاہی

فتح می‌شد و  
ملک شد  
مقروض  
گفته شد و  
زده شد

مانی پاریس که از اول خلقت جان این مان چنین کاری نشده که منصرف و مرپس  
باشد اما آقا عبدالحسین که بجهت خط ناموس کردستان و کردس مقروض عیسی  
بادام و ممنوع از مداخله کار عوام باشد هیچ ضرری نخواهد داشت این همه جمله  
مقروضه در میان آمد و عرض حاجی بر ابراهیم بهانی از میان رفت مشارالیه موافق  
تسکات و ضمانت شما از علیه رضا خان مبلغی طلبکار است و در کرمانشاه در  
دیوان هدیه بخدمت جناب مشیرالدوله دام مجده عرض کرد و بکمی بپرت  
با و دادند که خود بنظر شایر سازد و اگر مستداری داده نشود ناچار بدربار  
معدنمده خواهد عرض کرد و بیکر خستیار باشا است و در غیاب خود تان کارها  
بخدمت خان نایب الحکومه حاجی غلام حسین بکبک این جمع کرده و بد بسیار جوت  
نمده اند که این غلام حسین که فارسی است از آن عبدالحسین که عربی است تفاوتی در میان  
عربی و فارسی بگذارد که من نویسم پاریس که گرچه نازی خوشتر است  
انشاء الله تعالی کمال مراعات در حفظ شأن حالت شما خواهد شد زیاده و زیاده

تحریرانی نسیم شده ای بجهت احترام شده

بمقرب النخاقان میرزا عیسی زیر داری احسانه نوشته شد

مشکل است که از عمده توانست آن کتابت برآیند سلطان را راه انداخت علی  
 الطلیع عمده های بیل و ار را بر داشته بگردن حسام الدین شتافت و اتقی عمده ها  
 خوب تو بکشیدند و من بنظراره در بالای سنگت پاره شسته بیا و شاهام  
 که مختصری ازین رحمت خدمت شما نویسم که حکیم شکر کمیت از خیال و قلم تو بیک  
 محال است کرد و قلمه سبایی فراهم بیاوند که تو ببری زدا اتقی بی حق نبود و محمد  
 از فضل آبی اقبال بری و ال طلیعت شاهنشاهی و خافند و امر ورتوب ایر  
 عقیقه زحل مقبیه خوب که را ندیم و نشاء الله تعالی بزور و زور این جبال شامق و قلم  
 باو خد راطی کرده و خواهم کرد و زور مشهور از عمده و سپاه است زمینق و از  
 بنده درگاه که دین و روز نفری و مشایق قریب یکصد تومان انعام گرفتند  
 که روز و شب و هم است راه چندان صعب نیست فردا کردند کاران است  
 جنگهای پردخت و پشکهای سخت دارد و تا بخاست آلهی چطور بالا بریم و ایم  
 از پیر کاران که صبحا چنین است مشکل این چند روزه راه همین است  
 و تو بهای سیکین بکین بان حال شرح طلال دارند اگر چه در دامن عقوریم و لی  
 از روان و تو و تویم در بنابر طران و سپایر یوان آسوده و غمخوده بودیم و را

مشکل است که از عمده توانست آن کتابت برآیند سلطان را راه انداخت علی

عقب  
 کرد و در کوهت

عقب  
 استند

مشکل  
 کننده

شربت ز برترین بریزست و عراق از پی آبی خراب نه آبش مرویه باشد  
 لیکن تو داناتری ای جهان آسین اگر فرصت دایه قدری از احوالات  
 خود بنگارید که از عذاب سعه و حساب قلع و چطور خلاص شدید از عدد دو  
 و بندرتی خلاص شدن کار مشکلی است تا خواست کرد و کار چه باشد زیاده زیاده است  
 .. شه جادی ثانیه <sup>۱۲۸۸</sup> میرزا محمد حسین ویرالملک نوشته شده  
 جناب ویرالملک و ام اقبال العجب ثم العجب فی ثامن من اجب و  
 منزل و دیده بعد از خشکی چندین فرسخ که در ایاب و ذهاب این جان نهضت  
 طی شده و قناتهای توب از بهم پسته و میلهای آهن شکسته با حالت  
 و کسل کیامت از شب زنده نازل رسیده اما کمان محصل توب و زیر جگر ام  
 اجلال العالی سبلی و در شتافته و سبلی برهم بافته و در شده و حکمی داشت  
 که سیصد تومان پول فوج باید و ده روزه بگیرم غافل که دو روز قبل این پول  
 روانه حضور مبارک شده است سلطان چاره که این او دور و دور از را  
 بنوید خدمتگاه و میوه مصلحتی کرده بود و متوجه شد و باین حالت خسته  
 و قلم شکسته عریضه خدمت توب و زیر جگر نوشتم که بر من اسطرلابم

سعه  
 شکستگی  
 وزیر در میان  
 قریب حسین  
 باد ساری  
 جمع بیست  
 در شتافته  
 رقی  
 بنده و نیک  
 خطاب  
 جمع بیست  
 که پشته و کوه  
 باشد  
 شاه  
 شاه  
 شاه



من و الا و مخر تو اگر نهش الله از کرده کاران که شستم خواهم گفت اگر نه  
 رفتی باز ندان و اگر خدا نکرده منقل شدیم و نکذشت میکنم و شعرها  
 بجاصل من و اسلام بنو اب حشمه الله و له نوشته شده  
 فدایت شوم پس از عمری مرا سله شریف که از حضرت عبدالعظیم  
 ائمه و التکرم مرقوم نموده بودید میسریم ریح نخت صحیح و درست که شکست  
 ریح کامرانی و صنیع قلام مانی و بدیع ایام چانی بود رسید از سلامتی حواله  
 شریف مسرور شدیم که الحمد لله بغیرت و اقبال و شوکت اجلال متبر حکمرانی  
 تشریف برد و اید خرم آباد از قدوم مهینت نهاد محمد و آرم ذات العباد خواهد  
 میسر و زور و زور که تو بروی نظر کنی خرم ولایتی که تو آنجا پسر کنی  
 انشاء الله و عمارت گلستان و قصر ملک لافلاک بسلامتی وجود مبارک  
 ملک لافلاک رو خافده یادی از مخلص خواهیم کرد پس از ملاحظه آن مکان  
 نمیدانم خیال توقف آنجا را خواهیم داشت یا بشوشر و سلاسل مایل خواهیم شد  
 که بفرمایید از طرفی تو میگیری از طرفی پشلاسم اتقی برده در جای  
 خود نظیر و قرین ندانند مرقوم فرموده بودید در سفره عدم قبل که فاش

این است  
 در صاحب بنای

سلاسل  
 اسبقه شریف

چه افتاده که در نه حسام الدین مدخله خالو یعقوب و عقبه کاران طی کنیم که پهلوی  
 ما درید و شود و بازوی ما بریده حالا حاجی است که این شعر بنویسم که در غرقیت  
 حایات اسباب صحبت شد و آن زیرو باله نرم و درشت ز ما شبی کم وید  
 از ماه پشت جوابی که دارم این است که برای خطا سرحد اسلام و ناموس  
 انام این محتما سسل است انشاء الله تعالی در بر جای تعلقه جدید که تسدید  
 رکن شد یاست سالیان دراز بسلامتی وجود مبارک روحانده خواهید  
 آرمید و رفع لوائی قبال و خفن عدی بکمال بخا امر و نصیب شما خواهد بود  
 باری این منزل فرصت نشد که آدم نبر پستم که چا پار از شرور و از شو و از شایسته  
 کار است که از کردنه کاران بگذرد و مایه بشارت یاران باشد اللهم ساعد بنده  
 المحرکه و ما بالین و البرکة و در نیت که شایه چنان و سایه نشینان چنان  
 و از نه که از حصار طرقات حصار کشتن بر و از نه و این به آب و تاب لایزم  
 آنکه وایم بپس سوختن ما میگوید کاش می آمد و از دو تا شام میگوید  
 یکی طبع از راه غنا و بخت سلمان فی الله عنه گفت ریش تو خوب است  
 یا دم خرمن حضرت سلمان آبی کشید و فرمود اگر از پل صراط گذشت ریش

شایه

بروزن سایه بینی

سودت که در جلی

شاید

و برای نیابت آنجا بنیست کسی را خواهند گذاشت که از عهدۀ آن الوار و شهر  
برآید و اگر خودتان سرطان آماش و میزان بشتر بروید بهتر است <sup>تعمیم</sup>  
درود و شهود چه کند اجمالا سخاوتی از حینقلی خان الی لازم و اینست که مشایرا  
من بکنیدم و در آن سرحد خوب از عهدۀ خدمت برآمد از قوت همسایه قلعه  
اگر صد نه وارد نیاید فرمایشات سرکار و الوار بد رستی انجام میرساند <sup>بقول</sup>  
کردی رسید عرض شد تا بگذری سرکار چه رسد زیاده رحمت است <sup>شماره</sup>  
در سننج عرض شد بدیوان عدلیه نوشته است <sup>ایمیل خان</sup>  
پچاره که همیشه ذبح از نائب و خرج اعتقالب بوده و تنی دست سیدیت <sup>فقط</sup>  
اعوان فرایع بکس و لکس پریشان پیشمان با حالت فدوی و اول <sup>اول</sup>  
کردی بعد از چهل سال بفرمان و منال فاد که پدرم دالی و جد عالی چا  
داشت و چاک داشت و بانفس سرد و دل پرور و میگوید که پس از فوت <sup>اول</sup>  
وفات طریف و تالک و قیمت اموال اخوان نه کانه که مالک ولایت و حاکم  
با والدشان یعنی حضرت عالیه سرکار و الیه مرا از خان نعمت پدر مرحوم <sup>کلی</sup>  
محرورم کرد و از خوشبختی زیور دستری ببار آورد و که الوف و آلف

شماره  
سید بنیست  
کسی را خواهند گذاشت

از نائب  
جمع و نب بنیست  
کاهی مجازان  
و احوال را کند

ایمیل خان  
سید بنیست  
اول جشن  
مقصود بنیست

عالم  
طریف  
مال تازه  
عالم  
خوشبختی  
خوشبختی

میرزا  
میرزا

هیچ دلیل و برهان نیاید که پذیرفته نخواهد شد البته حدیث یحییٰ کاظمی علیه السلام  
 الغایب را شنیده‌اید و از محاسن معاینه این جناب خبر ندارید  
 دستی از دور بر آتش دارید و بدلول کلام منغرظ نام لا حار من آتش  
 و لا خاب من آتش را اگر آتش از غلط شده ولی در آتش خاره کلام مجید تلوی  
 فصل و ماهی و انزل آتش را نه خطانیت بل عطا است بخانیت بل ذکات  
 و اگر در قوه خود منبیدیدم که در خاکپای جواهر آسای بسیون شرمسار شوم  
 البته تکلیف اینکار را نمی‌گویم و هم رحم الله مر عرفت در ره و لم تبعه طور و لیس  
 ما شاء الله سرکار بنهر کرده‌اید اگر راست باشد که آستان را با نقصان تخفیف  
 و خورستان را با اضمائه تکلیف قبول فرموده‌اید و پارسال سیر طاعت را  
 با عقل شریف بغیر زکبیه که می‌رزازکی باشد می‌گوید چون این بنده و دپال  
 قبل آنجا را دیده‌است و سرکار و آلا شریف برده‌اید تبر می‌زند که گنجایش  
 این افزایش است و این سرود را و در دینا زار و می‌ندم در سنگت رباط در آن  
 سنگت بلاط که محمد باقر خان رحمت کشیده و قیام آن سال را با حجازی آستان  
 کرده‌است بحالت خود باقیست یا اگر شکسته اند و از و هم مکده شسته اند

این حدیث  
 از امام حسن مجتبی  
 علیه السلام است

لا حار

حیران نشد کسی که  
 آتش را در دوزخ  
 و یا با گنجشک

آتش را

در دوزخ

نیت است

با حق تعالی

جسم است

رحمت که در هر که

بشناسد خود را

و تها و بخند خود را

خود را

سنگ رباط در دوزخ

خود را و می‌داند



از اسلاف من با خلافت رسید و همه اهل بلد و ولایت پذیرفتند  
 و پایه نشستند و دند من کاستم و اگر حقوق نسب دارم حقوق نسب نمیخواهم  
 و اگر از آن کوهرم پس کوهرم که همه عرض است و حق من از همه عرض  
 تا بود و ام و بعترت نکاه میکنم و بجزرت میکشم و روز بانش این قطعه است  
 مگر من نیستم خالوی سرینک مگر من نیستم از نسل خسرو  
 همه ملک ستمه مال پدر بود که بود آن جسد ملک کندم و جو  
 از آن اجناس و احال فراوان نصیب من نشد نه کمته نه نو  
 همه بردند و خوردند و نمودند مره پس و آن از آن خانه بهر  
 قیض تنفس اضعه و این لاسره و استیجان و انحلال این الصوارم و انطباع  
 فارسی کوکر چه تازی خوشتر است این جا هر زوایا هر یو اقیه زمانی و یای  
 عانی چه شد که بخنی در بخش و بخش و دشت ندام و آن مراع ضیاع و در  
 رباع را که بر دو که برای من قطعه زمینی مانده که بجا رخت خواب و برای  
 یک جفت کاب آید و آن خیل عشاق و جود حبیب که از آتش و باد سبقت  
 میکرفت و آن جوارح طیور که عبان شود رسید میکرد و کجا چیدند و کی پریدند

این کلام  
 در بیان فضیلت  
 حضرت علی (ع) است

سنگین  
 چاق و کار

بنم اول حج  
 که است سنگین  
 باشد

این کلام  
 در بیان فضیلت  
 حضرت علی (ع) است

بنم اول حج  
 که است سنگین  
 باشد

بجناب میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران در نحو طهران  
 نوشته شده خدمت جناب آقای امام فخر الانام محمد باقر  
 سلام میرسانم از هفت خد و کید خدا و دپ و تقارب و غیره  
 اقارب زنده کی بر این بنده قاصر بلانما صحران شده و در این مدت امر  
 در خاکهای بیسین عرضهای خلاف کرده و سخنان کز آن گفتند و چشتی  
 و دشتی برای اینجناب دست و اواز جمله عرایض یکی این بود که حاجب الله  
 در عتبه چرخ مرتبه بعرض ساند که در جانی بودیم فلانی بباس میرزا اجناس  
 می نوشت و من بالای سر او ایستاده و کاغذ را میخواندم و این عرض از بدختی  
 من قبول افتاد و بیکس مقام استعلام بر نیامد که در کدام مکان چندان  
 کجا و چه جا چنین مریخی از من حسیه سرزد و مالش این ماجرا کی است  
 بر این افتد اچیت که از فلانی چنین خطای سرزد و انکسی مست طالع نمود  
 که آن پست طالع از بالای سر او نگاه کند و او نفوذ آن گذشته خداوند  
 عزیز در محکم کتاب مبرم خطاب خود به میثوی سل وادی سبل و عقل  
 میفرماید یا انبیاء الذین آمنوا ان جاکم فاسق بنا فقتلوا ان تصیبوا قوما

کتاب

طالع

شخصیت

طالع

بر کردار

باید دانست که

استدلال و روش

جرات است و بی

ایستادن و در

شماره و حسی

تجربین و سبب

سر است و

نقد معدوم مشبه بیاورم که باید بدلت و خواری اشتیری و از مکاری تری  
 پیدا کرد و با آن عرضهای چند و اند خود را بدو بخشید و سامی که از دیوان  
 عدالت و ایران جلالت چاره در باره من شود که از اخوان مرحوم و زنده  
 و اعران آزاده و بنده حق مرا استیفا کنند و آنچه این بنده خیال میکند چاره  
 این کار بدو قسم مقصود الحصول و مطمئن الوصول است یا بدو عیسوی آن  
 اموات را باید زنده کرد و حق او را مطالب نمود بشرط آنکه اولاد و آنچه  
 زنده نشود چرا که حکایت پشه و باد است باز همیل خان محروم و معدوم شود  
 یا دایره باید از زلفات تار عنایت کشید که در حق او رعایتی کند البته خسرو  
 مرحوم در دنیا این عیان حق احسان داشته حالا پسر او اعانتی کند عند الله  
 و عند الرسول مرضی و مقبول خواهد بود بشرطی که جمشید خان را که پسران  
 از دوست راضی نماید که بزبان نیاید یا برادر و آراخند و وصول شد تقسیم  
 نمایند کاغذ که با بنجا بسید خبر کرانی طرانی غلامی آن سامان رسیده  
 خان فسخ غریمت کرد شرح این محبت آن دین خون جگر ایران  
 بگذارتا وقت و کروا سلام

منصف  
 که در این  
 که در این  
 که در این

رشت  
 جنم اول صبیح  
 که منیانی  
 پشه



که این چند ماه در پستان در خانه بمانم تا رسم علی بنسرخ بنویسم  
مراجعه حاصل نماید و لاشعرا پس از چند روز جواب آمد من الذی شفیع غفر  
الابا ذنه که ناچار طلیق شد و بطاقتان رفت و پس از آن حکم استخار و استسنا  
خدمت نواب شایسته علی میرزا ادا شد و افضاله رسیدم و در  
خدمت سرکار جلالت ارمه علیا ستر کبری امانت شوکتها و غفها واسطه نمود  
که بوجه طلق و سانس و بیانی کافی و حدیثی شافی در آن حضرت شفاعتی کند  
و ایشان در خاک پای فرستادن سالی میمون از زلزله بندگان معذرت نمود  
و از غفلت چاکران مغفرت طلبند احسن لمن سی و اعظم لمن عصی گویند پس از  
چند روز با جواب یاس و یاس رسید خائب من استخار و خسر من استجاب  
این و ضلع جز اطاعت چاره نبود ولی تئویش عیال که موی کمان و تئو  
کمان بان ملامت کشوند مرا قبولیش انداخت که در صورتیکه در طهران  
که میزان حق و باطل در میان است چنین تهمتی بزنند و کسی فریاد نرسد پس آنرا  
مثل بوتیار برنج و تیار ساختی در آن وادی اگر باز عادی خدمتی کنی که  
فلانی اراده فرار دارد و یا چنین و چنان گفت و کرده و آفتی و دیگر و غف

[illegible]

بجای آن مقبوضه اعلیٰ ما فلقم نادین پس در این صورت اگر در این عدالت  
 حاجب را با محبوب حاضر میکردند و بحقیقت این کار میرسیدند چه ضرر داشت  
 کفنی بالله شیدا راضی بود که در صورت صدق بهرخواه از انحاء عذاب و بد نوع  
 انواع عذاب موافق سازند تا عبرت ناظرین و حیرت حاضرین بشود  
 از آن عرض نقد که مستوی قلم من بود خاطر بجزو خایر بسیون بتلاطم آمده  
 امواج نعمت تبرا که حکم هایون صادر شد که این بنده عاصی شاطعان علی  
 شایع خاصا عن ابد و ولده و این سرمای رستان مقیم طالقان شوم و به کس  
 میداند که سرمای طالقان بچه حد و پایه است که درخت تاک در آن راضی پاک  
 بعل نمی آید و یک خانه که بتوان مسکن کرد و آنجا نیست از شدت شلوغ ندقی را  
 و خول و خروج مسدود است پس این حالت سیاستی است که از مصدر ریاست  
 صادر شده و مسافقی با کمال مخافت باید چو دنا چاره شده دست تضرع در  
 کرد و گفت تا آفتاب از مغرب بر نیامده در توبه باز است و بابت نابت فرو  
 بنجد مت جناب جلالتا ب قوا لا لشوک لیه نظام الله و تعالیه صدر عظمیٰ نفیم  
 و ام قیامه اسد نوشتم که شفاعتی ازین کنام در رستان هایون کنند که

تاج محمد

شخص

ساز

شلوغ

جمع شلوغ که

برفت



۱۸۷۱ء طبرستان میں

بدتر حادث شود ما چه سازیم تا ذکر صبا بتنا الیک و شوقنا فاذکر  
 بناکت این صغار پس لابد علاج همه شوق استخار و کرده و از عالم  
 و انصار رسالت نمود که فوجی و مخبرجی عطا کند این آیه شریفه آمد اذ او علی  
 الی الکففت فقالوا ربنا آتنا من لذنک حجت و هئی لنا من امرنا رشدا پس معلوم  
 شد که چون قریب موده للذین آمنوا الذین قالوا انما انصار لى زاسرا حجتی که با هم  
 نظام ملک علامست و حضرت لوط اگر ناچار نبودى نمى سرو و لوان لى  
 یکم قوه او اوى الی رکن شدید و حضرت موسی اگر حیران نمى مذ جناب بابی  
 در بیان حال و نمیزمود فاصبح فی المدینة خائفاً یترقب از آن گذشته  
 انفرار عالا یطاق من سنن المرسلین زیاده و شاه و همه کرده و انقضت  
 بلکه فخر مولی است که از این نعمت هر سان ترسان باشد شعری  
 و ما مدست مدی طرف الی چه الا قضیت بارزاق و آجال  
 پس در این حالت و همه خیال قوت میکرو بسا باشد که انسان سخن خود  
 سنی کرده باعث بلاک خود میشود پس خط جان شرعاً و عرفاً واجب است  
 متشی امت یا الی غیرى فاکر بها کفیف امشی ایها بارز که گفت

چون با یکی که نیکو جوان  
بسوی قمار گشتند  
پروردگار را دعا گفت  
دار از نزد خود رزق  
درستی آید و اگر بی  
دار از امری که در دستم  
راستش در میان  
درست و نیکو  
درستی آید و اگر بی  
دار از امری که در دستم  
راستش در میان  
درست و نیکو

بنی شاد و زانیان  
میکشود بر کن

همه چاکران در بار همیون در عهد شاهنشاه مبرور اسکند اند فی بحره بخان  
صل و دلی داشتند که بیان آنها با وجود عیان یا خسار و ضرر است اگر چه  
همه عفو ملوکانه شامل شده یعنی عن الذنب العظیم گزاف این چاکر نیز  
عفو فرمائید سبقت رحمته غضبیه چرا که همه بنده کان حضرت و چاکران دولت  
بیک شایم اگر شیرین اگر ترغیب بیک بریم اگر بشیاء اگر مست  
و یکی اینکه خواهند فرمود فلانی چرا با دولت بنیه انگیس و ماورین مناعت  
راهی دارد و آشناسات و لا اینکه این آشنائی در عهد شاه مرحوم و قتی بنیان  
شاهنشاه بهرات تشریف فرما شده و این بنده را در طهران نایب فرمود  
بحکم ایشان با سر جان کاتبی داشت پس از من که ما نور فارس شد بحکم تجا  
و ولتین و قرب سرحد که دانا مرا و ده بود آشنائی و دوستی پیشد که  
خلافی در میان نیاید که در طهران نکاتی کشند و نکاتی رسانند تا کار بجائی  
کشید که از باب غرض اینجا را افشاء بسباب کردند و باین جهت اغراض  
نفسانی مملکتی را بهسلطت ما را از آنجا خواستند عالیه فرخ خان در آن هنگام  
و هنگامه در فارس بود و او باشد و خدش که از این فرما در شیراز شنیدند

بسم الله الرحمن الرحیم  
و سوره نوره

بسم الله الرحمن الرحیم  
و سوره نوره

بسم الله الرحمن الرحیم  
و سوره نوره

انصاف بدو تا انصاف تو باز است اگر بکلم استخاره عمل نیکو دم چه میکردم  
 بی اگر مقام عرض حالی بر آتی و وزیت که دو تقصیر برای این بنده وارد  
 آرند پس بهتر است که خود در مقام عرف بر آیم لا صغیره بالاصرا  
 ولا کبیره بالاستغفار یکی این است که فلانی در عهد شاه بنشاه مبرور علیه  
 حل النور بانیاب سلطه مقام الفت داشت و لا قال الله تعالی قل لا  
 نفسی نفعاً ولا ضرراً الا ما شاء الله و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر  
 و ما سنی السوء و آن روز کار چه میدانستم که حقوق و خدمت پادشاهی  
 باعث حقوق و نعمت پادشاهی دیگر خواهد بود و انکشی پادشاه قاهر قادی  
 صبیحه مرانا نزد کرده بود او گفتو کریم بود اگر فی المثل بغراشی یا او باشی  
 می بخشید مرا چه توانائی و قدرت بود که خلاف کنم بانیاب پس از فوت بنشاه  
 مرحوم چندی مکذشت از حالات مرحوم میرطوری شد که الفت بکفایت خیر

بنا خوشی انجامید که همه خارج و داخل شهادت دارند شمس

کان لم یکن بین الجحون لے انصفا انیس و لم یسر بکده سامر

ثالثا اگر این تقصیر است که باید تا قیامت ملامت کشید و مذمت دید

قل لا املک  
 بگو مالک نیستیم از  
 برای خود و سود و زیاده  
 زبانی را که در تنب  
 نخواهد خدا و اگر بود  
 که بدو غیب را بگوید  
 بسیار میگوید  
 یکی و فی سود و زیاده  
 یعنی خستیا رحمت  
 سلامت ننمودم

و  
 کان لم یکن  
 منیش کشت

بگوشتند و اکثرا شانی و دوستی من چهره صری در دین و آئین واقع شد  
 که در میان شان اشتراک باید و در از وطن و هموار اهل و پسر شویم  
 مرحوم بابیه سختی و درستی و کم لطفی چنین عمل نکرد و از آن گذشته اظهار این حله  
 از من متبجح است چرا که تصدیق نوزاد قباب کرد و اظهار بدی کرد و است تمام  
 این دولت سالها است که از نظر من شمس و اشهر من الامست و حفظ  
 دولت و فاین حل نمایان کرد و با پسند رزم و امتعه بزم و مردان  
 کاری بود که در آن شکاری یاری نمودند اگر کنایه ایشان سلامی کرد و دست  
 چندین ساله را تا وانی و نه اتحاد با من اخضر نیل خواهد بود و اکثرا طبع  
 مدیکه سانی بودند که مانوس پس دین دولت بودند و مسکری نبود که نگرفتند  
 و مسکری نماند که نخوردند از همه عالما اغماض شد و عاذا اعراض اگر این  
 عبه ذیل نیز آن ملک جلیل کبیر از محله پاک و غصه بنا کنان پادشاه  
 جها به بعد نیست عفو کن ای عسود و صدوق تو سابق لطفی و مهابت  
 تو اگر در این برسد بشکوی نمود چون نقشه المصده راست معده و  
 مر این گفت ها که بود و ماصوب بوزان باتش شویان باب

بگوشتند و اکثرا شانی و دوستی من چهره صری در دین و آئین واقع شد  
 که در میان شان اشتراک باید و در از وطن و هموار اهل و پسر شویم  
 مرحوم بابیه سختی و درستی و کم لطفی چنین عمل نکرد و از آن گذشته اظهار این حله  
 از من متبجح است چرا که تصدیق نوزاد قباب کرد و اظهار بدی کرد و است تمام  
 این دولت سالها است که از نظر من شمس و اشهر من الامست و حفظ  
 دولت و فاین حل نمایان کرد و با پسند رزم و امتعه بزم و مردان  
 کاری بود که در آن شکاری یاری نمودند اگر کنایه ایشان سلامی کرد و دست  
 چندین ساله را تا وانی و نه اتحاد با من اخضر نیل خواهد بود و اکثرا طبع  
 مدیکه سانی بودند که مانوس پس دین دولت بودند و مسکری نبود که نگرفتند  
 و مسکری نماند که نخوردند از همه عالما اغماض شد و عاذا اعراض اگر این  
 عبه ذیل نیز آن ملک جلیل کبیر از محله پاک و غصه بنا کنان پادشاه  
 جها به بعد نیست عفو کن ای عسود و صدوق تو سابق لطفی و مهابت  
 تو اگر در این برسد بشکوی نمود چون نقشه المصده راست معده و  
 مر این گفت ها که بود و ماصوب بوزان باتش شویان باب

ابوشرزفت چو از این سخن بیو و آه بخافید ولی حاجی مرحوم چنان این  
 مقدمات را فراهم آورد که اگر سعه صدر و حسن خلق شاهنشاه برود نبود  
 نتایج و سمیه از آن حادث میشد مثلا نوشت که گنجخواهی منت یا چه خواهی  
 نمود یا فلان یا بهمان دولت تخلص است که بتواند تو را بخا هدار و بجلال تعالی  
 دست بسته از یکنی و نیامی آورم بر جان خلفا لعنیه تا روزیکه فتح آید  
 خان ثانی که حکم مار نامیده داشت وارد شد فردای آن روز حرکت کردیم  
 که این کار مایه حیرت بود باری چون شاهنشاه برور میداشت که من با  
 ایشان آشنائی دارم ولی آشنائی من چه ضرری بدین دولت داشت  
 لهذا در خاطرش ندیش نبود و بر کربانین معاللات اتعمانی نکردند چنانچه  
 قبل از فوتشان در انعاششان ازندان باطمینان خاطر ی که داشتند این  
 بنده را مأمور فرمودند که طبع و شعر و حاجی که داشت ثانیاً اگر این مرحله را گذراند  
 و اندک که هر که با آنها آشناست باید طرد و قایل و نفی محافل شود و بر این گناه  
 باید از اولیائی دولت و ابناء حضرت عقوبت کنند باید بجای از مملکت  
 و از المرز و طبرستان بلکه نصف ایران چشم پوشند و سیاست ایشان

شده  
 عرض



شده بر جاری بی خوار سوار کرد و از سننج بقریه و ولاب فرستاد و اندک  
بیت تومان هم فراشان خدمتانه گرفت اند و هر قدر محرم خانم خواسته است  
که با اسب و آدم بفرستد گفته اند لا تأثیر للکباء و المناجات حکم حاکم است  
و مرکب مناجات و از که دشمن چرخ و ولابی غافل بود و اندک تیر و عاچی زن  
از تیر زمان زد و ترسید فاجاست میرسد روز محسین این حکم ابد مایس  
صادر شد و روز بیست رجب المرجب خبر عزل و سننج ثبت شد ریو کشیده  
پریجان العود احمد کو یان بجای خراب خود از ولاب مراجعت کرده است  
و یثقب لی ابله مسرور و در تواریخ دیده بودند که پورشاه طلماس پرنیاز  
از قزوین نفعی کرد ایشان بگفتند بنده هم پورشاهزاده طلماس بستم  
پرنیاز ببردن کنم نقطه خرابی بر کنه اشتند و بهان قد تفاوت خود و آن  
حکم قدیم و این حکم سقیم است بازه ترا کنه که یا شرف الملک و ساطعی کرده  
بودند که نفعی نسوان خاصه پریجان میر و سامان که و حسن از نفعش او  
و این بدست کار زشت و نادر است از قرار یک برای معذرت خود او  
و پنهان فرستاد است معلوم بود که آتش غیظ و غضب متعلی و مشتبه بود

جواب

دارد

بسم الله الرحمن الرحيم

مستغنی  
ز بایکشنه و از  
سروش

۱۰۰

# کافذیست که بشا نژاده خانم حاجی نکار خانم بهمن نوشته شد و ماه شعبان ۱۲۹۱

بمشیر و مکره جهان من از آن وقتی که از خدمت دور شده ام دیگر  
فرستی و حالتی نبود که در دلی نماید و حرف ولی نکار و اکنون که زاینش  
بود لازم شد که شمار زحمت بدیم که در زیر سایه بلند پایه هسیون و خافده  
این چند روز و انشا الله امر منیر و ز نو چشمی انجام میگیرد شیراز بسیار میگویند  
ای شازده جلالی در صمیم کان نبودی جای تو بود و خالی انشا الله بجای نور  
و تبارک این سوره و سرور مبارک است بفرموده الهی و الایام و السنین و  
محمد و آل الطاهرین خیر با مروه تر ازین و تازه تر ازین قصه پریشان است که  
پادشاه و اندرون بیا و برو بیرون بود که در کر و پستان معرفت بحالت او  
و اید کویا بعرض نایب الحکومه رسانده اند که این کیس سفیه و لاله چشمه  
بود دست که فخر اهل محله است و از جمال قوم هر مجله گرفتند و وجود او  
حادثه فساد و باعثه عداوت و انست از مصد حکومت که مظهر خصومت است  
قواشان غلاظت و شد و او با ایشان تراز نمزد و شد او بر سر او

با کسر و  
آرام و ادب  
و ادب

محمد  
بفتح کتب  
و نوشته

۱۵۹۱

۱۰۰

کتابخانه

بشارات غریب و اشارات عجیب مرقوم فرموده اند نمود بانه غیب  
 حکیم چشم آورد باد و برف آورد و نساء و محرمات اشار و بمحرم خانم  
 و خروالی است اما حکم نفی بلد بایه شریف که شاه آورد و اند منافات داشت  
 میبایست قراول بدرخانه او بگذارند که از خانه در نیاید باری سواد و دستخوار  
 بخدمت فرستادم که چند روزی بایه تفریح خاطر است بجان غریزت که هیچ  
 ندانستم این کار از چه مأخذ است حکومتی که بایه خست لال و پریشان بشود  
 بتا لند و حکومت کل اناس پس مقدم من عمر حتی الحداث فی الحال از من بی حلا  
 در خدمت والد و ما و له و این مدت عمر سرزده است بی لطفی ایشان زاندم  
 که از چه راه است مذکور شد که بسلامتی بطهران تشریف خواهید آورد و شکر  
 تعالی این خبر عیان شود بانچه و العافیه

کافایت که بوزیر مختار ازین منبع نوشته شده  
 جناب معین الملک دام مجده العالی ازستی اسباب جاز بنجی آید  
 مجاز راضی شدیم حاضر خدمت میگوید از شاه زنی نصیب چنان بود قسم  
 که در ترس بار و در دهنش دهنش و در دهنش و در دهنش

چنانکه بمکه  
 بکار بر این  
 و درش

محضات  
 فی همان زمان  
 پرورشین  
 مجدا

این خبر عیان شود بانچه و العافیه  
 کافایت که بوزیر مختار ازین منبع نوشته شده  
 جناب معین الملک دام مجده العالی ازستی اسباب جاز بنجی آید  
 مجاز راضی شدیم حاضر خدمت میگوید از شاه زنی نصیب چنان بود قسم  
 که در ترس بار و در دهنش دهنش و در دهنش و در دهنش



بنوع  
چشم

النبوع  
کسور طایره نیست  
الطیور لیسری  
البحر یقال له القوی  
معرب الی  
فی

چو رسد فضل آفتی است که باینخت پاره طاعت نجات داده و با خلعت  
حیات معلوم شد حضرت خضر با کشتیهای شکسته این دریایک انکسار  
که مساکین ابا محل میرساند و الا کجا امید زندگانی و نوید شادمانی بود  
که بنده در خورینج که بنوع حیات است از بنوع ملمات نجات یافته این مختصر  
با تنجانب بنوسیم از وجرا که تاجده مایه کشته بودیم که شتیم و جانی مبتلا  
در برویم آنچه اعراب خواستند دادیم که مارا بدین منوره برسانند و ایما  
عدم طایر دم کوید پنبه کردم ریسان خویش را از غم علاج کردم  
یعنی این کاغذ را نزد حاجی احمد بیک بجهت دستمادم که بایست خدمت شما  
بفرستد که از پانچر باشد و اگر زحمت نباشد این کاغذ را بطهران نزد قیصر  
بفرستید که در خانه ما بجای آید خبر سازد امروز که جمعه یازدهم شعبه  
الحرام سنه هزار و دویست و نود و دو است از کشتی درآمده به منبع فتم  
و تفصیل و اپور منو پس را در کاغذ دیگر نوشته ام احمد افندی ازین واپور

تجربا داشت بر روز مذکور زیاده زحمت است  
بنوع که در کشتی میرساند  
بنوع که در کشتی میرساند  
بنوع که در کشتی میرساند

قربان حضور مبارکت کردم همواره کوب فروزان دولت و اقبال  
 از افاق عزت و اجلال ساطع و لامع و بر فلک کافران ثابت و از اطوار  
 زمان مصون و از خفیف و وبال مکنند مامون باد کرامی و سخطی که میده قبح  
 و منج روح بود سرمنه از ی نخش این بند و کین که دید و مضامین حجت آتش  
 سر را بنیخه خاطر حریف بوصولش فرق مباد تم بفرقدان رسید و کلاه خاتم  
 بر آسان با همه نادانی پایه الطاف پنهانی را لمحوه خاطر ساختم ولی  
 یکی از هزار و انکی از بسیار هنوز ندانسته و نشا ختم ایک قلمی بر بسته و  
 غری گاشته ام که جوابی نویسم چه نویسم که خادم از غفلت سر بریاست و  
 نامه ام از اضطراب در تشویر ستعین باشد و لامر قوم فرموده بود و ندانم کار  
 چه داری و مشغول چه کاری روز کار روز کار است کار بند و رین کار  
 و شوار احمد نه و البته آفتاب جنات ب معدلت شایسته حجاب ه اسلام  
 ارواح العالمین نهاده بیضا خاک را چون بساط افلاک منور ساخته  
 کسین و عین نعمت راحت میاست و ضیع و شریف را اسباب آیش  
 متوفا و غل آفتاب دی آسود و اند خلق یارب مباد تا بقیامت

کینه  
 بی

مرده  
 مجامعتی نام  
 رکال

ایکدمی بینم به بیدارست یارب نجواب خوشتر از چنین راحت پس از  
چندین غدا ب اینجا که رسید کاکا آمد که شریف عون که مین جمال امین  
کمال است بیدار آمد و در سالونچون شفا دارد و دیگر فرصت نشد در  
ظلمات و بجز باین کلمات ناچور و زولی تحریر کنم و آب و یکی غیر شفاست  
تا کی و مانعی و مانعی باشد که این نامه پایان برسد  
و بطلان برسد زیاد و چه فراحت نماید

تمت المقات و السلام بعون موجد الکائنات  
عریضه است در جواب دستخطی که نواب غفران باب  
والاشابره و حاجی مقمدا له و له پس از ایالت فارس  
از طهران فرستاده بودند از جناب کلمات اکتساب  
اویساریب حکیم کامل مولانا میرزا آقاسی فرصت شیرازی  
زید فضل العالی از کتاب مشات جناب معظّم  
استمساخ شده ۱۲۹۹

اینکه می بینم به بیدارست یارب نجواب خوشتر از چنین راحت پس از  
چندین غدا ب اینجا که رسید کاکا آمد که شریف عون که مین جمال امین  
کمال است بیدار آمد و در سالونچون شفا دارد و دیگر فرصت نشد در  
ظلمات و بجز باین کلمات ناچور و زولی تحریر کنم و آب و یکی غیر شفاست  
تا کی و مانعی و مانعی باشد که این نامه پایان برسد  
و بطلان برسد زیاد و چه فراحت نماید  
تمت المقات و السلام بعون موجد الکائنات  
عریضه است در جواب دستخطی که نواب غفران باب  
والاشابره و حاجی مقمدا له و له پس از ایالت فارس  
از طهران فرستاده بودند از جناب کلمات اکتساب  
اویساریب حکیم کامل مولانا میرزا آقاسی فرصت شیرازی  
زید فضل العالی از کتاب مشات جناب معظّم  
استمساخ شده ۱۲۹۹





نزال و مع ذلک از انصاف و درست که ستمزدگان را او به در  
 و غم و محنت رسیدگان اودی ننج و الم بکوشه تنهایی عزت گرفته و بکنج  
 خموش شینند و چون قصد تصدیع خاطر عاظر بنده کان حضرت و االات  
 لهذا اصل مقصود را مبعض شود اظهار میسر م ان هذا هو المقصود الحق  
 اوقات که موبک جلال حضرت والا بدار علم شیراز حبت طراز نزول  
 فرمود این قلل اقرار اجصار کرده مبرج بعض از خدا تم نمود چندی ظل  
 خلیل عنایت حضرت والا منطو رنطنه مهر طور بود م و بلا طغات غیر  
 مستنابیه مسرور دیده را روشنی از خاک درست حاصل بود زمان بهر  
 آن جمشید ثانی بطهران نشایت این لاشینی فانی تا تحت کیان و سخیلی  
 بیاید داشت شرف صد و یافت که سوادش در جفاست پس از آنکه  
 از اردوی کردون شکوه و درگاه عالم مطاف رخت انصاف یافته  
 بفرم شیراز قطع منازل و طی مراحل نمودم آسمان کجرفت روزانه غذا  
 طرحی تازه ریخت و نقشی نو بر بخت در عرض راه گرفتار چند نفر و ز چالا  
 ناپاک بی باک شناس خدا شناس شدم ساز سپهرم ایجا بر کی تاراج

فوتش را در جهات سته مشهور سازند باری ازین مطلب گذشته باید دانست  
 که مقصود از اعطای وظیفه چیست و سزاوارست مری کسیت وقتی با دول شخص  
 ایران صانها الله عن محمد ثمان عرصیت عرض نمود سوال کردم چه جبهه دارد  
 اشخاصی در ملک هستند که بمرخو و پیچ علمی از علوم رانده اند و رحمتی و بیخ فنی  
 از فنون کشیده اند الف را از بی و بی را از قی ندانسته اند فتحه را از صحنه  
 و خنده را از کسره فرق شنوایانند نه از صنعت کاران کشورند نه از کارگران  
 لشکر نه از تربیت شده کان جهانند نه از ادب یاقه کان مان نه حکیم اند  
 نه ادیب نه طبیب نه دبیب نه معلم و هر نه منظم شهر نه اهل سخن اند  
 نه دارای فطن صبحکاران از روی تخت و دوازده پارچه بر خاسته چنانچه  
 دوست و روبرو شده خود را به بخت آراسته با جی سترن نان و غنی پان  
 در پیش نه دوده و یا سمن چای مگو با شیر میوه و زعفران عیان عطری از  
 پی رساند زرافشان کرده و امان فشانند پیش عمامه تر کشیری و عبا  
 امیری یا کلاه بخارانی و قبای دارانی از خانه بسته بر استر که پیکر مهری  
 یا اشب را بهو بخندنی نشسته حاجی الماس پیش مرکب کا کا یا قوت

موجود است ولی تمام معینی و حالی از سواد از اعیان بجز همین انداخته  
 ندارم و از ارکان غیر از آفرین و حسیه نموده ام که در نقشان لهو و طر  
 از علم و ادب مرغوب تر است و در طبشان سیم و زر از فضل و هنر محو  
 این است تفصیل کارم و شرح روزگارم در باب طیفه مقطوعه موروث  
 منتهی نموده بودند باید مغلطه پیدا شود تا باز برقرار آید بیست بیست  
 که این موهبت و تسکین این از پا در افتاده کرده و درین مقام خریاس  
 و ناامیدی نیست چرا که بسیار از معاندین همه روز به بجای و چشم و صد  
 چشم باز کرده و بعضی کیزبان حسنه از زبان دراز بگویند و از هر سو  
 بویا تا بپسینند و پرسند که از باب و طیفه کی مرده یا در قید حیات است  
 و کدام زنده یا پی سپر مات همواره بناکت در میدان رباب طیف  
 اسب کین تاخت و پیوسته مبادت تیغ جد آخته اند نعره اشه منا  
 قوه برکشند مقرر صد و مقرر تا یکی از موفقیین امر کی رسد و از آن مرگ ملک  
 ایشان را برکی چاره کسی که احیاناً در بستر ناتوانی رنجور باشد شربت نوش  
 در احوالیم غم نخند و در مانده شخصی که در کنج بیاری شواری کرده و آواره

شاکت  
 بیشتر کردن  
 به

سادست  
 تیغ با چوب بکوب  
 زدن

مصباح است سپر نخبه بدیرشان هر مشکلی را مفتاح و در خدمت دولت  
 عجل اند احوال مملکت را حتمول سرای محقر دارند آنانی که سر و نشان با  
 و حصار است قوتشان بان و سپیرا ر جلشان آخه ام است و آیا ویشان خدم  
 مع بذاته پستری دارند نه تحیف نه موجب نه تشریف جبهه را معلوم ای  
 و علت را مرقوم و چنانچه در مقام تسیر بعدیل این مطلب گردانید هم خدمت  
 اقدس باری جلت عظمه فرسند و خوشنود است و هم علیحضرت شهادتی  
 خدا الله مکه و اسلام جواب فرمودند دست خواهشانتی زیاده  
 جبارت است بکت شکو و اشکو بکت اسمع و ادعو در باب قلمدان  
 معود حسب الامر مطاع بحضور مبارک فرستادم بنده کان حضرت والا  
 دریافت خواهند داشت چنانچه خالی از کلفت زرد زیور است عاکی  
 از کسوت اصغر و احمر برآیند چون شاهان بی پرایه در نظر پاکبازان بسیار  
 معشوق خو بروی چه قلعج زیور است ولی از حقارتش خجسته و از عدم تابش  
 منفعلی باین بیت حکیم بهدانی تنگ بسته معذرت میخواهم  
 المرییدی علی مقتدر قدرت و النبی عیذ فی الله و الله و الله فی حلقه

در خدمت  
 در خدمت

در خدمت  
 در خدمت

در خدمت  
 در خدمت

در خدمت  
 در خدمت

در خدمت  
 در خدمت

در خدمت  
 در خدمت

در خدمت  
 در خدمت

در خدمت  
 در خدمت

در خدمت  
 در خدمت

در خدمت  
 در خدمت

زبانه عرضی دارد بنده درگاه و فرصت شیرازی اسلام لاکرام

ووان ووان از عقب بمحض اعیان و آسیند یا ارکان را دیدن نمایند  
 نسخی گویند از دولت خبری جویند چون سفره گسترده شود و جمع کنند  
 پس دست شسته بخانه رجوع بسر و به خنک درآمده و تمدد اعصاب نمایند  
 ساعتی چند استراحت و خواب چنان مستراح از پشراح برخاسته چای  
 و قلیان خواسته رفیع کسالت کرده بحالت آمده و سوار شده و بسیر صحرا رود  
 و تماشای کلکشت روند شامگاه بنزل رسیده بر مسند عشرت منجی گردیده

از هر چه مایلند بنوشند با هر که طالبند بنوشند آنگاه راحت کنند و بنوبه  
 استراحت لیالی و ایام از شهر و احوام کارشان چنین است و کارشان  
 همین با وجودی که واری ملک و دولت اند و صاحب اموال و کمند  
 هر سال مبالغه از دیوان علی صبیحه و طفیفه یا مستمری خود میدارند و علی  
 سبیل الله که روزگاری بعبثت میکند از آنده و مان بیکر که از آن  
 بلوغ الی ما شاء الله سواره عاج معالج تسلیم و تقلم بوده اند و پیوسته  
 مانع معالج تفهیم و تقلم هم ادیب اند هم ارباب هم حکیم اند هم سبب  
 جالس مجمع افاضل اند مجالس را باب فضایل ضمیر میفرشان هر مفضل را

ملک بجرماند و عدالت سفینه اش  
 خشت که از شراره اش آتش و چرم  
 روز و خاکه جای کر نیستی نشین  
 موهوم بود ز دامن این بخت و نجوم  
 روح ترا چو دیدم که چرخ شد بد  
 گیر یه بجاه زرم و نجشی بر روز بزم  
 گیری بلی چه گیری ملک و حصار خیم  
 در عهد تو ز عدل تو شکست اگر شود  
 این تیغ است ز ملک ز عدالت ملک  
 که اهل فضل را سپهر روز داری  
 بر این بنی لطف شای کن نظر که  
 انبای روز کا بخت است فرقه اند  
 یک فرقه اند فاضل و فرزایه  
 یک فرقه ز اهل فضل و بنر سفینه

حلت بر آن سفینه بود و انگرای ملک  
 بجزقه نم ز آب و قف از آذرای ملک  
 کوئی نشسته شیر ابرار در ای ملک  
 کا فلاح را بود میان مجرای ملک  
 این محسیم معاینه شد با و ای ملک  
 با فکر بگردوست عطا کس ای ملک  
 نجشی بلی چه نجشی سیم و ز ای ملک  
 رو باه ماده حارس شیر ز ای ملک  
 از طفل شیر خواره برادر ای ملک  
 من بنده داو خواهم تو داری ای ملک  
 کسیر اعطت نظر انور ای ملک  
 گرچه فطرت اندزیک کوهر ای ملک  
 روشن دان و عاقل و دانشور ای ملک  
 شاخ وجودشان خرد با بر ای ملک

در مدح بندگان علیحضرت قدر قدرت بهایون شاهنشاه  
 جمجاه مالک رقاب امم سلطان الاعظم و انخافان  
 الاکرم مظفر الدین بادشاه خلد الله ملکه از جناب مستطاب  
 مولانا میر آقا فیضت الحسینی شیرازی دام الله فضله

تا افسر شئی است تو را بر سر ملک	بر تارک شمانی چون افسر ملک
خود سایه خدائی و تابعی چو آفتاب	دست خدا نهد و ترا بر سر ملک
عرش ملاک بر ترازین نبوت منظر است	کاخ جلال تست از آن بر تار ملک
عقاید دولت تو جواز گرفته است	از قاف تا بقاف بنیر پر ای ملک
از شرق و اطاعت تو هر که تا بعباد	از باحر مطیع تو تا خاور ای ملک
کیتی همه منظر امرت ز برد و بحر	حکم تو نافذ است بخت و تار ملک
کاری که نفس ناطقت با جسم میکند	آن میکند وجود تو در کشور ای ملک
پیوسته گردن بود با جسام لطفت تو	بکسته میشدی عرض از جوهر ای ملک
باز وی عدل از تو شد و محکوم و محکمی	چون آنکه جسم طمس ز تو لاغرای ملک



زین پس چو خانه باد تیغ بفرق اگر	جز مدح تو نویسم در ذقرا می ملک
بر سطح ارض تا بود از نور آفتاب	طنل تو ام طول و که اقصای ملک
پاییده باد بر سه انبانی وز کا	از رحمت تو غل بهایون فرامی ملک

وله ایضا در مدح بندگان حضرت مطاب اشرف محمد  
اکرم اقامی میرزا علی اصغر خان صدر اعظم دایم امین

شاه را دودخیا ر ملک و اوارا می بر	ما که ملک شاه را باشی تو مختار می بر
هر که چپ از خط فرمان تو یک قطعه	می کند سر کشته چرخش بچو پر کار می بر
بارها بنجیده ام پیش کران حکم تو	کوه را با آن کرانی بسج مقدم می بر
ابرین خواندم کف را و تو را کا عطا	ابر را جای میطر کرد و دنیا را می بر
بهر می ختم دل پاک تو را وقت یغنا	بهر را جای میگر کرد و اسرار می بر
کشف اسرار حقایق بحیر مودر جان	پیش فکرمو شکافت نیست دشواری
عقل تو آمد بنای عدل و معیار تو	این بنا را بهیست از عقل تو معارفی
جور را برداشتی از مملکت آیین رسم	ظلم را نکند آشتی در ملک آثار می بر

کیت فروقه بدو عامی و بیدارشیه	ناروان کول و حنیه و و سحر ملک
این فروقه را بسان دیوان طغیانه	دارند نینه جایزه اکثر ملک
وان فروقه دوم که معنی واسطه	کتر بزد و باشد شان سحر ملک
وان فروقه نخست را احسان با پشاه	بی قسمت اند و بهره به مضطرب ملک
قسمت بی بر بزدانده بی حساب	دارند بجه و ازالم بمرای ملک
دارند سیم آری از آب ویده گاه	دارند زر بلیه زرخ اصغر ملک
جوشیده و مغرم به در سوزین خیا	خوشیده خون من به در پیکر ای ملک
مارا که خواندند خرابارش ملک	پا در وحل فرو شده همچون ملک
آنرا که ریش کاوشل شده برور کا	باشد هزار هب و دو صد سحر ملک
مارا بر پسر نند چرخ حاکم	نخستی ازین پسر ای کل شد ای ملک
از محفل آکنده چرخ و خیایا تپست	بر کرده چار طاق بزمینطه ملک
تاراج گشته از سپه بغض دشمنی	کالای و پستی و وفا یکسر ملک
و معنی هم بچرخ فضیلت چو آفتاب	در صورت تم زوزه اگر گستره ملک
من کم ز غضب و مغری نیم چکان	توز بسبک گین و ناز سحر ملک

کیت صرافی که بشناسد که از خنده  
 تا که کرد و دست این معنی درین باز  
 من بایع و دانش از هر خار خوش گیسو  
 بجز خار سستی و دانش ندان سخن طوط  
 که هر دم نامد بکف آن بکرین چرخ من  
 از بس ریاری و از دانش نجوم ماوی  
 نوع و سان سخن و جسد کاه طبع  
 ماند ماند از خار خار اندر پس زانمقیم  
 بودم از مدح تو که خاموش غافل <sup>میان</sup>  
 که چه میدانم این معنی میدانم <sup>تصنی</sup>  
 قطره را ماند که اندر بحب افشاند سجا  
 خوابگان نام نیک از شاعران کجا  
 از تو فصل خوب میرسد ز ما قول کن  
 تا توانی دستگیری کن که ماند پایدا

عیسر تو درین بر آتشوب باز افی  
 حلق را بر دار کیسر بر ده کار افی  
 مالک باغ و عقاری هر خس خار افی  
 کاید م شاید بکف در هاشمی افی  
 بر کنار سیه ایم ازین بجز خار افی  
 بخت و اقبال را نباشد و با افی  
 در شنایت که چه نمودند و دیدار افی  
 پایشان از خار غم گردید و نکاح افی  
 میکنم از غفلت و نکست پشیمانی  
 چون تو را نظمی فرستم سوئی با افی  
 یا فرستد باغبانی کل بجز افی  
 صدق این معنی طلبی ما ز اخبار افی  
 از تو کار نیک و از ما حسن اخبار افی  
 دولت شاه جهانگیر جهان افی

صیت عدلت آب و شر جاری عطر ناز  
 با نفاذ امر تو تیرگی خنیر داز کمان  
 از سیحانی دست یابد طلا طون شفا  
 کز زابر حمت احجار را فیض رسد  
 و روبرو شکار را از تو صلابت نهد  
 تا بجا که آستان روز و شب یاسین  
 عرض حالی این بی دار و کار دین  
 تا شدم در بگردش غوطه و در آلودن  
 از جفا این کسب دنیا فی زکار کون  
 یکشده از بس تسلیم بر من بر نکستی  
 روزگار افسرد و چند آنم که هر دم  
 تا بزم از غصه های سید چمن تن  
 جان من کاییده شد یکبار دیگر علوم  
 رنجابر دم که تا اندوخته من کنج نهر

ذکر دوت با و فتن ساری در اقطار فی  
 بر هدفت خواه شستن تا بسو غار فی  
 خویش را خواهد بسی نجر و بیا فی  
 زان بد شجر آورد و بار امار فی  
 جالی مش را آورند اشجار اجمار فی  
 خویش را و در دهکت و ایم نونار فی  
 عرض حال این بی اکوشن سیدار فی  
 در و درون جوت غم گشتم که قمار فی  
 دار و آسمانین دل پر ز رخسار فی  
 لاجرم بر خویش سپارم چو طومار فی  
 همچو رخ از آه سپردم شعله نار فی  
 و در درونم حسد و آید ناله زار فی  
 گشته ام زین نکت جانجا نوار فی  
 نیست اکنون کس تسامع را خریدار فی



پہم آن دارم دولت آرزو کرد و فرزند	دارم از آرد دوران شکوہ بسیار فری
مذہار ابرو عالیے میایم خست	میش ازین بر خاطرت نپند آم زار فری
ما که جر شمس ساکن باشد اندر آسمان	ما زمین باشد بحول شمس و آری فری
شام حجاب تو روشن جو صبح آید زجا	رو ز اعدای تو مغرم چون شب تاری فری

### بہاولاول و الحاشیہ

قد تم الكتاب بعون الله الملك الوهاب حسب الامر فخر السادة  
الاطياب وعمدة الاقران والابجاء الحاج الوهاب حاجي محمد  
زيد عمده العالي على يد اقل الكتاب على تقي اشيرازي بن المرحوم  
المير المغفور ميرزا يوسف الذي كان مذہب القرآن والصف  
اطاب الله شراہ وجعل الجنة شواہ فی دار العلم اشیراز صانعا  
عن الاعزاز وطبع مطبع الناصري الواقع في معمرہ بمبئی فی سنة  
ثمانية عشر و ثلاث مائة بعد الالف من الهجرة النبوية

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

